کار

چهارشنبه ۱ اسفند ۱۳۸۰ – ۲۰ فوریه ۲۰۰۱ – دورهٔ سوم – شماره ۲۷۵

KAR - No. 275 Wednesday 20. Feb. 2002

در هیاهوی جنگ‌افروزان پیشنهاد گفتگو بی‌پاسخ مانده است

- ۱۵۰ نفر از اعضای طالبان و القاعده به هنگام ورود به ایران دستگیر شدند
- گری سیک: بوش مناسبات آمریکا با ایران را به عقب برگرداند
- در روز ۲۲ بهمن مردم علیه جنگ‌افروزی بوش و خامنه‌ای تظاهرات کردند

آیا روزهای شیرین جنگ‌افروزان در آمریکا و ایران به پایان رسیده است و خطر درگیری نظامی میان دو کشور بعد از دو هفته چالش تند فروکش کرده است؟ از سخنان «کالین پاول» وزیر امور خارجه آمریکا و «ریچارد پوچر» سخنگوی این وزارتخانه چنین بر می‌آید که سیاست‌گذاران کاخ سفید به پیروی از جرج بوش، جمهوری اسلامی را همچنان یکی از سه کشور «محور شیطانی» می‌دانند ولی در لحظه کنونی برخلاف رئیس جمهور ترجیح می‌دهند باتوجه به شرایط درونی دو کشور، واکنش اصلاح‌طلبان ایرانی و مخالفان جنگ در آمریکا و عدم تمایل اتحادیه اروپا به اجرای بدون قید و شرط سناریوی نظامی آمریکا علیه ایران، عراق و کره شمالی، با اعمال فشار سیاسی بر جمهوری اسلامی و پرهیز از رویارویی مستقیم نظامی به اهداف خود برسند.

در این میان در ایران محافظه‌کاران و سلطنت‌طلبان و در آمریکا رئیس جمهور و حامیان وی نمی‌خواهند آتشی که با سخنرانی جرج بوش برافروخته شده، خاموش شود. این نیروها به جای آنکه برای از میان‌برداشتن بهانه‌های دشمنی و جلب اعتماد طرفین اقدام کنند، سرگرم دمیدن در آتش خصومت و کینه‌ورزی هستند. جرج بوش و خامنه‌ای در ده روز گذشته هرکجا و به هر مناسبتی که سخن گفتند، سخنانشان تهدید و دعوت به رویارویی بود. آنان هر دو می‌دانند که درگیری نظامی علیه منافع ملی دو کشور است و پیامد جنگ تلفات مادی و انسانی جبران‌ناپذیر خواهد بود اما هر دو با آگاهی از این مصیبت‌ها همچنان بر طبل جنگ می‌کوبند، خطر درگیری را تقویت می‌کنند و نمی‌گذارند روندی که از ۱۱ سپتامبر در جهت نزدیکی دو کشور آغاز شده بود، تقویت شود. این دو نیرو اگر مهار نشوند، با توجه به آرایش نیروهای نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس احتمال درگیری افزایش خواهد یافت. در بارد انگیزه استقبال محافظه‌کاران از حمله نظامی آمریکا به ایران، علی‌اصغر هادی‌زاده نماینده محلات و دلیجان می‌گوید: گروهی هستند که تصور می‌کنند با حمله محدود نظامی آمریکا می‌توانند جوکشور را نظامی و با حرکت اصلاحی مردم مبارزه و خود حاکمیت را در دست گیرند. که جدا جای تاسف است. اظهارنظر بعضی از آقایان و بخصوص بعضی نظامیان که جای سیاسیون را گرفته و اظهارنظرهای غیرمسئولانه می‌نمایند باعث تفرقه بین کشور ما و همسایگان می‌گردد. گرچه قطعا همسایگان ما این اظهارات را به حساب موضع رسمی نظام نمی‌گذرانند لیکن از وزارتین خارجه و دفاع درخواست داریم در مورد این اظهارات غیرمسئولانه با اتخاذ مواضع قاطع و شفاف برخورد نمایند. منظور هادی‌زاده از بعضی نظامیان، معاون فرمانده کل سپاه سردار ذوالقدر از چهره‌های مورد اعتماد خامنه‌ای است. ذوالقدر هفته گذشته در اصفهان اظهار کرد در پاسخ به اقدام نظامی آمریکا، سپاه چاه‌های نفت کشورهای حوزه خلیج فارس را هدف قرار خواهد داد.

کری سیک
مشاور سابق امنیت ملی آمریکا:
بوش مناسبات دو کشور را به عقب برگرداند

در آمریکا از میان چهره‌هائی که مخالف جنگ‌افروزی جرج بوش هستند، گری سیک مشاور سابق امنیت ملی آمریکا و مادلین البرایت وزیر امور خارجه دولت کلینتون آشناترند. گری سیک سه شنبه گذشته در مصاحبه رادیوئی اظهارات رئیس جمهوری آمریکا را عقب‌گرد بالقوه برای مناسبات دو کشور خواند و تاکید کرد در شرایط کنونی انجام گفت و شنود سازنده نسبت به گذشته دشوارتر شده است. وی آمادگی وزارت امور خارجه برای همکاری اطلاعاتی با آمریکا جهت یافتن اعضای القاعده و طالبان که گفته می‌شود به ایران گریخته‌اند را مفید خواند. گری سیک افزود:

آنچه در تحول روابط دو کشور شگفت‌آور می‌نماید این است که هروقت به نظر می‌رسد گامی به جلو برداشته می‌شود یک اتفاقی می‌افتد که نشان می‌دهد این یا آن طرف آماده است روابط را آغاز کند، حادثه‌ای روی می‌دهد یا موجباتی فراهم می‌آورد که همه رشته‌ها پاره شود تا دست‌کم گامی به عقب برداشته شود. وی

ادامه در صفحه ۲

اداره اماکن نیروی انتظامی یاد سعید امامی را زنده کرده است

بهرام بیضانی، فیروز کسوران، داریوش شایگان، علی دهباشی، محمدعلی سفری، نوشابه امیری و همسرش در چند روز گذشته توسط اداره اماکن نیروی انتظامی تهدید به مرگ شده‌اند.

در صفحه ۳

قطعنامه شورای مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون تهدیدهای جنگی جرج بوش علیه ایران

اعلامیه هیات سیاسی ـ اجرائی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هشدار نسبت به اقدامات «اداره اطلاعات قوه قضائیه»

اطلاعیه هیئت رئیسه شورای مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون برگزاری نشست نوبتی شورای مرکزی سازمان

*** سیاست جنگی جرج بوش را می‌توان خنثی کرد!**

*** به استقبال کنگره هفتم سازمان برویم!**

در صفحات ۲ و ۳

سند پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان

در صفحه ۶

بحران سیاست خارجی جمهوری اسلامی

در دو هفته‌ای که از آخرین ارزیابی ما از وضعیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌گذرد، بحران روابط بین‌المللی تهران شدت یافت و جمهوری اسلامی نتوانست از فاصله ایجادشده بین دولت جرج بوش و تقریبا همه دولت‌های دیگر غربی بعلت اظهارات افراطی بوش علیه ایران بهره گیرد. پافشاری وزارت خارجه دولت خاتمی بر عدم پذیرش سفیر جدید انگلیس، کل اتحادیه اروپا را در برابر تهران قرار داد دخالت‌دادن ملاحظات ایدئولوژیک در دیپلماسی، موقعیتی را به وجود آورد که برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی بسیار گران تمام شد.

امید بسیاری از اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران این است که این بحران در هفته‌های آینده تخفیف یابد. نگاهی به صفحات نوروز و سایر نشریات نزدیک به دولت خاتمی نشان می‌دهد که اصلاح‌طلبان حکومتی به ویژه روی این حساب باز کرده‌اند که در دولت و کنگره آمریکا تحت فشار بین‌المللی تجدید نظری در لحن تندکاخ سفید در قبال ایران صورت گیرد هنوز معلوم نیست اصلاح‌طلبان در حکومت ایران دریافته‌اند که برای بیرون‌بردن روابط بین‌المللی ایران از بحران خود نیز باید فعال شوند یا تنها منتظر تغییر سیاست واشنگتن‌اند.

نشانه‌هائی از تلاش‌ها برای تنش‌زدائی در جمهوری اسلامی دیده می‌شود ۲۰ نماینده جناح اکثریت مجلس در هفته گذشته به تهدیدات احمقانه یک فرمانده سپاه که گفته بود جمهوری اسلامی در صورت حمله نظامی آمریکا تنگه هرمز را مسدود خواهد کرد اعتراض کردند. در تهران اعلام شد در مرز ایران و پاکستان گروهی از شهروندان خارجی که مظنون به ارتباط با سازمان القاعده اند دستگیر شده‌اند. هم‌چنین خبر از محدودشدن فعالیت حکمت‌یار در ایران و احتمال اخراج او می‌رسد.

اما این اقدامات به تنهائی برای پایان‌دادن به بحران کافی نیست. وقت آن است که در سیاست خاورمیانه‌ای جمهوری اسلامی تجدید نظری اساسی صورت گیرد. شعار نابودی اسرائیل که هنوز سرلوحه سیاست جمهوری اسلامی در منطقه است، باید کنار گذاشته شود. جمهوری اسلامی باید به حمایت از گروه‌هائی که هدفشان ناممکن‌کردن صلح میان فلسطینیان و اسرائیل است خاتمه دهد و از دولت خودمختار منتخب خود مردم فلسطین حمایت به عمل آورد. ایران باید به جای تکیه بر محور ناکارآی تهران - ایروان - آتن در تقابل با ترکیه، ضمن حفظ روابط حسنه با یونان و ارمنستان برای بهبود مناسبات خود با ترکیه بکوشد اگر جمهوری اسلامی مایل است که عراق در همسایگی بلاواسطه ایران مورد حمله نظامی آمریکا قرار نگیرد، باید به تلاش‌های بین‌المللی برای وادارکردن عراق به پذیرش بازرسان سازمان ملل بپیوندد. در افغانستان

ادامه در صفحه ۲

بیانیه کانون نویسندگان ایران آزادی اینترنت و مطبوعات

کانون نویسندگان ایران با توجه به روح و مفاد منشور خود و در دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان، ارتباط آزادانه و چندصدائی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای، خواستار رفع هرگونه محدودیت در استفاده از شبکه‌های جهانی اینترنت است. دسترسی آزادانه به ابزار ارتباط الکترونیک بخشی روزمره از زندگی اجتماعی در جهان امروز به شمار می‌آید و سعی در ایجاد هر نوع مانع در این راه، کم‌اثر و زودگذر خواهد بود، چرا که این ابزار اساسا برای غلبه بر سوانح پیشین بر سر راه ارتباطات جهانی افراد و ملت‌ها ایجاد شده است.

از سوی دیگر، در پی توقیف جمعی نشریات طی سال‌های گذشته، مجددا سه مجله سینمائی (گزارش فیلم، جهان سینما، سینما تئاتر) نیز بدون طی مراحل قانونی تعطیل شده است.

کانون نویسندگان ایران هر تلاشی برای نادیده گرفتن قضاوت جامعه و خواست وجدان اجتماعی در رسیدگی به دعاوی مطبوعاتی را ناقض قانون و حقوق اجتماعی می‌داند.

کانون نویسندگان ایران
۹ بهمن ۱۳۸۰

نامه سرگشاده عباس امیرانتظام

از دولت ایران بخواهید دادگاهی علنی با حضور هیئت منصفه و نمایندگان نهادهای حقوقی جهان برای اعاده دادرسی اینجانب تشکیل دهد

در صفحه ۱۰

هنر و ادبیات

فرازهائی از جلد دوم خشت و خاکستر نوشته مانی

مراسم تدفین کتاب

چرا ادبیات و نقد ادبی در ایران دچار بحران است؟

علی‌اشرف درویشیان

در صفحه ۴

شکاف عمیق‌تر می‌شود

محمود صالحی

آمریکا پول شما را می‌خواهد

برگرفته از هفته‌نامه دی‌تسایت

در صفحه ۱۲

در این شماره

نقد اسناد سیاسی

تناقض‌های فاحش یک سند

«حذف ولایت فقیه»
یا
«رفراندوم برای تغییر قانون اساسی»؟
کدامیک؟
بهروز خلیق
در صفحه ۷

«ولایت فقیه»، «نیروی سوم»
و «اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی»
نقاط گره‌ای در اسناد پیشنهادی به کنگره هفتم
ملیحه محمدی
در صفحه ۸

مرحله نوینی در جنبش دانشجوئی ایران
مهدی فتاپور
در صفحه ۹

www.iran-archive.com

یادداشت

احیاء مجلس «سنا»؟

نغمه جدیدی از جانب تمامیت‌گرایان ساز شده است: فراروياندن مجمع تشخیص مصلحت نظام به مجلس مشورتی.

در بحبوبه تهدیدات نظامی ایران توسط دولت بوش، جناح حاکم فرصت را غنیمت شمرده و آن نقشه‌ای را که چند سال قبل توسط عسگراولادی از سرکردگان و تئوریسین‌های جمعیت موتلفه اسلامی تحت عنوان «حکومت عدل علی» طراحی شده بود. بار دیگر در صدد اجرایش بر آمده‌اند اما با عناوین جدید. جناح تمامیت‌گرا که قبل از خرداد سال ۷۶ در اوج اقتدارش بود و برای تسخیر قوه اجرائیه خیز برداشته بود، در فکر آن بود که بر جمهوریت «نظام» نقطه اختتام بگذارد. جمعیت موتلفه اسلامی که در آن زمان بر بخشی از نهادهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و جامعه روحانیت چنگ انداخته بود و شرایط سیاسی کشور را مساعد می‌دید، گام پیش گذاشت و آنچه را به قول آنها در فضای انقلابی کشور بر حکومت اسلامی تحمیل شده بود بزداید، نهادهای انتخابی را حذف نماید، حکومت خلفا را احیاء و ولی فقیه را در جایگاه خلیفه و سلطان بنشاند.

دوم خرداد ۷۶ و جنبش برآمده از آن بر نقشه‌ها و برنامه‌های جمعیت موتلفه خط بطلان کشیده و روند بازتولید حکومت سلاطین و پادشاهان را متوقف ساخت.

اکنون که روند اصلاحات به رکود گرائیده و محافظه کاران ابتکار عمل را در هدایت صحنه سیاسی کشور بدست گرفته و تهدیدات خارجی چالش بین دو جناح را تحت‌الشعاع قرار داده است، تئوری پرداز روزنامه رسالت در راستای نغمه جدیدی که ساز شده است، وارد میدان شده و در مطلبی تحت عنوان «متن و حاشیه سیاست» پیشنهاد داده است که مجمع تشخیص مصلحت نظام به یک مجلس مشورتی ارتقاء یابد.

محبیان در این مقاله به درستی بر این نکته دست گذاشته است که در جامعه ایرانی حاشیه سیاست همواره فربه‌تر از متن آن است و رجال‌الغیب و هزاردستان‌های سیاسی قدرت تاثیرگذاری بیشتری از بازیگران در صحنه دارند. وی ظاهرا برای نهادینه‌سازی رفتار مدنی و بالابردن سطح مشارکت همه دارندگان دیدگاه‌های متفاوت ولی مهم و تاثیرگذار، پیشنهاد داده است که مجمع تشخیص مصلحت نظام به یک مجلس مشورتی ارتقا یابد. نخبگان شاخص سیاسی و مدیریتی را گرد آورد و به پردازش استراتژی‌های کلان و رفع معضلات ارجاع‌شده بپردازند. به نظر وی ترفیع عملکرد مجمع تشخیص مصلحت نظام به سطح مجلس مشورتی قادر است فرصت مناسبی را برای انتقال بعضی از نخبگان از حاشیه به متن فراهم آورد و روحیه عزلت و کناره‌جوئی را به روحیه مشارکت و فعالیت سازنده مبدل سازد و توان کارشناسی نظام را در حل مشکلات و بحران‌ها افزایش دهد.

محبیان بر آنست که اعضای این مجلس توسط ولی فقیه گزین شود و ابزار دست آن در سیاست‌گذاری کلان نظام به حساب می‌آید.

مجمع تشخیص مصلحت نظام که در زمان خمینی برای حل اختلاف بین مجلس شورا و شورای نگهبان تدبیر گردید، تنها وظیفه اظهارنظر نسبت به مصوبات مجلس را که به خاطر مخالفت شورای نگهبان به آن ارجاع می‌شد، بعهده داشت. اما این مجمع به تدریج وظیفه قانون‌گذاری و تدوین و تصویب سیاست‌های کلان نظام را بر وظایف خود افزود. رفسنجانی از زمانی که در راس این مجمع قرار گرفت کوشید که جایگاه و موقعیت مجمع را ارتقاء بخشد و بر بالای مجلس شورا و شورای نگهبان قرار گیرد. رد مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان و ارجاع آن به مجمع، موقعیت آن را بالا برد.

از سوی دیگر مجلس شورا در مقابل فشارهای ولی فقیه، قوه قضائیه و شورای نگهبان ایستاده و به خواست آنها تمکین نکرده است. نقشه و برنامه تمامیت‌گرایان کاستن از موقعیت و نقش قانون‌گذاری مجلس شوراست. طراحان مجلس مشورتی ابتدا با برجسته کردن خصلت مشورتی آن می‌خواهند موجودیت چنین مجلسی را در افکار عمومی جا بیندازند و سپس جایگاه مجلس سنا به آن بخشند.

برخلاف گفته محبیان، سمت این پیشنهاد نه در جهت نهادینه‌سازی رفتار مدنی و بالابردن مشارکت، بلکه احیاء مجلس سنا است که قبل از انقلاب بهمن وجود داشت و مجلس منصوب شاه به حساب می‌آمد. زمانی مصوبه مجلس شورا به قانون تبدیل می‌شد که به تصویب سنا هم رسیده بود. مجلس مشورتی پیشنهادی محبیان هم نه منتخب مردم بلکه گزیده رهبر است و برای مهار مجلس شورا و کاستن از موقعیت و جایگاه آن در ساخت قدرت تدبیر شده است.

راه لاغرترکردن حاشیه سیاست و کاستن و حذف قدرت تاثیرگذاری رجال‌الغیب و هزاردستان‌های سیاسی در صحنه سیاسی کشور، اعطا موقعیت ویژه برای آنها نیست، بلکه برداشتن موانع حضور احزاب سیاسی و گسترش حزبیت در کشور است. در کشور ما هزاردستان‌ها جایگاه خود را برتر و بالاتر از حزب می‌دانند و بر عملکرد فراحزبی خود افتخار می‌کنند. در حالی که جای دارندگان «دیدگاه‌های متفاوت» و «نخبگان سیاسی و مدیریتی» در حزب است و احزاب با ارائه برنامه و استراتژی‌های کلان برای رفع معضلات کشور وارد رقابت سیاسی می‌شوند و برنامه و کاندیداهای خود را به رای مردم می‌گذارند. هر حزبی بعد از پیروزی در جهت عملی‌کردن برنامه‌اش گام بر می‌دارد.

تدبیر محبیان و یاران وی برای گسترش حزبیت و مردم‌سالاری نیست، بلکه فربه‌ترکردن ساخت سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، افزایش قدرت و موقعیت نهادهای غیرانتخابی و ولی فقیه به زیان نهادهای انتخابی است و گامی است در جهت پیاده‌کردن برنامه و نقشه جمعیت موتلفه اسلامی. ▣

بحران...

ادامه از صفحه اول

جمهوری اسلامی باید از هر گونه دخالت نظامی پرهیز کند و بکوشد روابط خود با دولت کابل را بهبود بخشد. جای تأسف است که تعهد مالی ایران برای کمک به بازسازی افغانستان بیش از هر کشور دیگری است. اما نخست وزیر افغانستان به هر کشور دیگری در منطقه به جز ایران سفر کرده است.

اکنون باید بازبینی در سیاست خارجی ایران با مشارکت فعال افکار عمومی و کارشناسان سیاست خارجی که بدون تردید محدود به نظریه‌پردازان حکومتی نیستند صورت گیرد. پای منافع ملی مردم ما در میان است. سیاست خارجی ملک طلق حکومتی‌ها نیست. نیروهای آزادیخواه در سیاست خارجی نیز حرف‌های زیادی برای گفتن دارند که باید به آن توجه شود. ▣

قطعنامه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون تهدیدهای جنگی جرج بوش علیه ایران

۱ - رئیس جمهوری آمریکا در سخنرانی سالانه‌اش در کنگره این کشور با لحن تندی کشور ما و عراق و کره شمالی را آماج مبارزه دولت خود علیه تروریسم اعلام کرد. جرج‌بوش این سه کشور را از حامیان تروریسم و شیطانی معرفی نمود و تصریح کرد که در اقدام علیه آن‌ها منتظر تصمیمات سازمان ملل متحد و هم‌پیمانان خود در ناتو نخواهد ماند. تهدیدات بوش که نشان از سیاست جنگ‌افروزانه او دارد، نگرانی عمیقی در سطح جهانی برانگیخته است.

۲ - سیاست اعلام‌شده از سوی جرج بوش، نمود تازه‌ای از استراتژی نفتی - نظامی هیئت حاکمه کنونی آمریکاست. بوش با بهره گیری از همدردی جهانی در جریان فاجعه ۱۱ سپتامبر، برای جامه عمل‌پوشاندن به برنامه‌های از پیش مد نظر خود، دست به خیز جنگی زد و اینک در پی فتوحات نظامی در افغانستان و حضور جنگی و نظامی در کشورهای شرق ایران و در جمهوری‌های آسیای میانه، بر آنست تاموقعیت نظامی آمریکا در منطقه سوق‌الجیشی و نفتخیز ما را تثبیت و توسعه بخشد. این سیاست، امنیت کشورهای منطقه ما را تهدید می‌کند و علیه صلح و ثبات بین‌المللی است.

۳ - دولت محافظه کار بوش که با گروهی از سیاستمداران راستگرای افراطی شاخص است، برای استقرار «نظم نوین جهانی» مشی نظامی‌گری و جنگی را برگزیده و ایجاد کانون‌های جنگی در جهان را در پیش گرفته است. دولت بوش زیر شعار «جنگ علیه تروریسم» صادرات جنگ‌افزار، رفع محدودیت از گسترش تسلیحات هسته‌ای، و استقرار ارتش حافظ منابع نفتی و لوله‌های نفتی در خلیج فارس، قفقاز جنوبی و آسیای میانه و جنوبی دست زده است.

۴ - دولت جنگ‌طلب اریل شارون در اسرائیل همراه سرکردگان افراطی جامعه قدرتمند یهودیان در آمریکا در جهت‌دادن به سیاست جنگی بوش علیه ایران نقش بزرگی ایفا می‌کند. این دولت که مشی اصلی خود را بر تخریب قرارداد صلح اوسلو و دستاوردهای آن قرار داده است، در ترغیب و تحریک دولت فعلی آمریکا به اقدام علیه مخالفان یکه‌تازی شارون از هیچ تفتین و شانتاژ باز نمی‌ماند. اریل شارون مناسب‌ترین بستر برای پیشبرد مشی زورگویانه خود را در تشنج فزاینده در منطقه و کشاندن هر چه بیشتر پای نظامی آمریکا به خاورمیانه می‌داند. این سیاست، علیه مردم و دولت فلسطین، مردم منطقه و همچنین برضد منافع درازمدت مردم اسرائیل است.

۵ - بخش عمده‌ای از حکومتگران جمهوری اسلامی و در راس آنها شخص ولی فقیه، با تداوم دشمنی با آمریکا، مخالفت با حل صلح‌آمیز مسئله فلسطین و پشتیبانی از سیاستی خودغرض و خلاف واقعیات امروز در افغانستان سیاست خارجی مخربی را، علیه مردم ایران و منافع ملی، عرضه می‌کنند.

این سیاست به موجب تشدید تشنج در مناسبات بین‌المللی و مشخصا در مناسبات کشور ما با آمریکاست. بعلاوه بوش برای اتخاذ سیاست جنگ‌افروزانه علیه کشور ما بهانه‌هائی را لازم داشته و برای تبدیل این سیاست به اقدام، فرصت‌هائی را می‌جوید. سیاست پیش‌گفته مدام در حال تولید و بازتولید این بهانه‌ها و فرصت‌هاست.

بوش همچنین مترصد است تا از کلیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی، که حاوی جهات و عناصر متناقض است، بر جهات و عناصر تحریک‌برانگیز این سیاست دست بگذارد و سمت‌گیری‌های واقع‌بینانه در این سیاست را نادیده بگیرد. این مجموعه توجیح سیاست جنگ‌افروزانه بوش نزد مردم آمریکا و جهان غرب را میسر کرده است.

۶ - در پی تهدیدهای بوش، میدان برای موضع‌گیری‌ها، سخنرانی‌های غیرمسئولانه و تحریک‌آمیز ولی‌فقیه و سران جناح محافظه‌کار و روزنامه‌های وابسته به آن‌ها فراخ‌تر شده و به فضای تخاصم و بحرانی بین ایران و آمریکا دامن زده شده است. خامنه‌ای، رفسنجانی و همدستان آنان بر طبل تخاصم می‌کوبند و برخورد نظامی فاجعه‌بار بین آمریکا و ایران را همچون تداوم غیرقبل توجیه جنگ ایران و عراق نعمتی برای نجات جمهوری اسلامی از چنگال بحران‌هائی که دامان حکومت را گرفته‌است، به حساب می‌آورند. جناح محافظه‌کار، منافع ملی کشور ما را به گروگان گرفته و سران آن بار دیگر اثبات می‌کنند که به خاطر منافع حقیر خود حاضرند ایران را به آتش بکشند. این جناح، می‌خواهد با ایجاد فضای متشنج و جنگی بین ایران و آمریکا بر روند جنبش اصلاحات نقطه پایان بگذارد و فضای تک‌صدائی را بر کشور حاکم بکند. ما اقدامات تحریک‌آمیز جناح محافظه‌کار و موضع‌گیری‌های سران این جناح در قبال بحران اخیر را، خلاف منافع ملی ارزیابی می‌کنیم و اعلام می‌داریم که در مسئولیت سوق کشور به ورطه جنگ، آن‌ها را شریک مستقیم بوش جنگ‌افروز می‌دانیم.

۷ - به باور ما اراده و امکانات جهانی برای پیشگیری از بروز جنگی که خواسته جنگ‌طلبان در هیات حاکمه آمریکا و محافظه کاران و خشونت‌گرایان جمهوری اسلامی ایران است، بسیارند. مخالفت‌های مردم و نیروهای صلح‌دوست و مخالف این جنگ در هر دو کشور، فاصله گیری روشن دولت‌های اتحادیه اروپا و بسیاری دیگر از دولت‌ها از مواضع جنگ‌طلبانه بوش عوامل قدرتمند مقابله با این جنگ‌اند. این عوامل در شرایطی که مخالفت با آتش‌افروزی در درون هیئت حاکمه آمریکا نیز بروز کرده است، می‌توانند و باید به طور یک‌پارچه‌ای علیه سیاست جنگی و جنگ‌طلبان در هر دو کشور عمل کنند.

۸ - برای آن که سیاست جنگی بوش به جنگ فرا نروید، مسئولیت خطیری متوجه دولت آقای خاتمی است. ما دولت خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی را فرا می‌خوانیم تا قاطعانه در مقابل اقدامات تحریک‌آمیز و ماجراجویانه و تحمیل سیاست‌های تشنج‌زا به دولت بایستند، تسلیم فضای بحرانی بین دو کشور ایران و آمریکا نشوند و با اتخاذ سیاست‌های مسئولانه و معقولانه و اقدامات و ابتکارات بموقع در جهت کاهش تشنج گام بردارند.

۹ - تشنج‌زدائی، استقبال از حل مسالمت‌آمیز مناقشات و برقراری رابطه دیپلماتیک سیاست ایران و آمریکا به سود منافع ملی ما و به نفع ثبات و امنیت منطقه است. اتخاذ سیاست خارجی دولت خاتمی با این چشم‌انداز، ابزاری موثر برای تاثیرگذاری بر سیاست دولت آمریکا و تقویت قطب صلح در ایران و آمریکا و در منطقه و جهان و متقابلا تضعیف جبهه جنگ‌افروزان در واشنگتن، تل‌آویو و تهران است. در مختصات لحظه کنونی، باید هر چه سریع‌تر به دخالت‌های نظامی از هر سو در افغانستان و حمایت از اقدامات مخرب برخی نیروها چون حکمتیار پایان داده شود و سیاست واحد یک‌پارچه‌ای در سمت سازندگی در افغانستان و علیه بقایای شبکه تروریستی القاعده و طالبان پیش گرفته شود. ما از دولت خاتمی همچنین خواستاریم که حمایت از دولت قانونی فلسطین را جایگزین سیاست‌های رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی مبنی بر تقویت خشونت‌گرایان در فلسطین سازد و به نوبه خود در انزوای راستگرایان اسرائیل و مشخصا آریل شارون بکوشد تا زمینه واقعی برای تامین صلح و استقرار دو دولت فلسطین و اسرائیل در کنار هم را فراهم آورد.

۱۰ - ما در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز، از تمام نیروهای آزادیخواه کشور محافل بین‌المللی می‌خواهیم که علیه سیاست‌های جنگ‌افروزانه دولت بوش و جناح محافظه کار در جمهوری اسلامی اعتراض کنند و افکار عمومی را علیه جنگ احتمالی بسیج نمایند.

در هیاهوی جنگ‌افروزان...

ادامه از صفحه اول

با تائید سیاست و اقدامات مثبت خاتمی برای نزدیکی دو کشور اظهار کرد: با نگاهی به وضعیت فعلی و روزهای پیش از سخنرانی رئیس جمهور در اجلاس مشترک کنگره، در ایران اتفاقاتی افتاد که مسلما مفید نبود. در حالی که در آمریکا به ویژه پس از سخنرانی مادلین البرایت وزیر امورخارجه دولت پیشین در انجمن آسیا در نیویورک مقامات مسئول به راستی کوشش کردند از تندگوئی و شیطانی جلوه‌دادن ایران بپرهیزند و با آن براساس عادی رفتار کنند مثلا ایران را حامی تروریسم ننامند در مورد ایران چنین نبود و ایرانی‌ها یعنی جمهوری اسلامی بر تندگوئی شدت بخشیدند و این چیزی است که به مسموم‌شدن فضا کمک کرد.

حضور یا عدم حضور القاعده: بهانه‌ای که باید برطرف شود

دولت آمریکا اگر چه رسما تائید کرده که جمهوری اسلامی بعد از ۱۱ سپتامبر و تشکیل دولت موقت کرزای در افغانستان نقش مثبت داشته اما همچنان به دنبال ردپای اقدامات نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی در افغانستان و روابط آنها با افراد طالبان و القاعده است. در حالی که حضور اعضای طالبان در ایران و یا نفوذ افراد القاعده به خاک ایران بارها تکذیب شده اما انتشار اخبار متناقض این ظن را تقویت کرده که افراد القاعده با همکاری بخشی از سپاه پاسداران در نقاط مرزی پاکستان ـ افغانستان و ایران تحرک دارند و جمهوری اسلامی در قبال دولت مرکزی افغانستان سیاست دوگانه‌ای در پیش گرفته است.

طبق یک گزارش رسمی استاندار سیستان و بلوچستان هفته اول دی ماه یعنی دو ماه پیش در باره ورود نیروهای القاعده به ایران به مسئولان وزارت کشور هشدار داده اما به هشدار وی کسی توجهی نکرده است. حال آنکه هفته گذشته سخنگوی دولت رسما اظهار کرد یکی از کشورهای همسایه در حال نفوذدادن عناصری از القاعده به داخل کشور بوده است و وزارت امور خارجه به آن کشور اعتراض کرده است. آن کشور همسایه که رمضان‌زاده سخنگوی دولت از بیان نام آن خودداری کرد روز بعد از اظهارات وی، از طریق خالد پشتون یکی از دستیاران فرماندار استان قندهار به وجود اردوگاه‌هائی اشاره کرد که توسط سپاه ایجاد شده‌اند. وی گفت: تنها اسمی که من می‌توانم از محل برپائی این اردوگاه‌ها اعلام کنم نصرت‌آباد در حدود ۳۰ کیلومتری غرب زاهدان است.

این اطلاعات و شواهد را بنابه گفته فرستاده ویژه آمریکا به افغانستان، دولت آمریکا در نشست‌های مشترکی که با نمایندگان ایران و چند کشور دیگر در باره افغانستان داشته مستقیما در اختیار مسئولین جمهوری اسلامی گذاشته‌اند. آصفی سخنگوی وزارت امور خارجه اطلاعاتی را که امریکا در اختیار جمهوری اسلامی قرار داده کهنه، نادرست، غیردقیق و غیرقابل استفاده خوانده و در مصاحبه مطبوعاتی تاکید کرد جمهوری اسلامی گزارش جامعی از اطلاعات و اقدامات خود را در مبارزه علیه تروریسم به زودی به کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل ارائه خواهد کرد. روز پنج شنبه ۲۵ بهمن اعلام شد، ۱۵۰ نفر از اعضای طالبان و القاعده به هنگام ورود به خاک ایران دستگیر شده‌اند.

حکمتیار و حامیان وی در رهبری جمهوری اسلامی

تعطیلی دفاتر گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان و نخست‌وزیر کابینه دولت ربانی بدون تردید یکی از آن اقداماتی است که در گزارش وزارت امور خارجه به دبیرکل سازمان ملل سهمی خواهد داشت. حکمتیار که بعد از پیروزی طالبان در افغانستان وارد ایران شد، از سال ۹۶ تاکنون از حمایت واعظ طبسی و خامنه‌ای برخوردار بوده است و هنوز علیرغم آنکه ارتباط وی با طالبان بر کسی پوشیده نیست، در ویلای اهدائی جمهوری اسلامی در شمال اقامت دارد. خامنه‌ای تا چند ماه پیش با تعطیلی دفاتر وی مخالف بود. هفته گذشته بعد از بررسی پیامدهای فعالیت حکمتیار، در کمیسیون ویژه مجلس، دولت اعلام کرد دفاتر وی در مشهد، زاهدان و تهران بسته شده و فعالیت‌های او تحت‌نظر قرار خواهد گرفت. برخی از مطبوعات و چهره‌های سیاسی پیشنهاد کرده‌اند، جمهوری اسلامی به نشانه حسن‌نیت و حمایت از دولت افغانستان، هفته اول اسفند به هنگام ورود کرزای رئیس دولت موقت افغانستان به تهران، از حکمتیار بخواهد که خاک ایران را ترک کند. از گزارش‌های منتشر شده چنین به نظر می‌رسد که در تهران در حال حاضر به بستن دفاتر حکمتیار اکتفا کرده‌اند. دولت افغانستان از تقاضای استرداد حکمتیار رهبر حزب اسلامی خودداری کرده و کاردار سفارت افغانستان در تهران می‌گوید در آینده نیز به دلیل ملاحظات امنیتی چنین درخواستی را طرح نخواهیم کرد. حکمتیار بنابه نوشته روزنامه واشنگتن‌پست در منطقه بلوچستان چند آزمایشگاه تبدیل خشخاش به هروئین را اداره می‌کند. او در حالی که در تهران نشسته، به خبرگزاری رویتر می‌گوید با نیروهای مسلح خود در افغانستان در تماس است و به این ترتیب آگاهانه ایران را شریک ماجراجوئی‌های خود می‌کند.

یک پیشنهاد و پاسخی که می‌تواند تعیین‌کننده باشد

دولت آمریکا از طریق کالین پاول وزیر امور خارجه به ایران پیشنهاد گفتگو داده است. پاسخ دولت ایران به این پیشنهاد می‌تواند در تخفیف و یا تشدید بحران در مناسبات دو کشور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. محافظه کاران این پیشنهاد را نشانه عقب‌نشینی دولت آمریکا و ناشی از تظاهرات مردم در روز ۲۲ بهمن می‌دانند. آنان در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود چنین قلمداد می‌کنند که مردم برای پاسخ به آمریکا و حمایت از موضع خامنه‌ای به خیابان‌ها آمده بودند در پیام خامنه‌ای نیز که بعد از راه‌پیمائی مردم منتشر شد بر این تعبیر تاکید شده و آمده است: همه دیدند که سخنان تهدیدکننده و اهانت‌آمیز سردمداران کاخ سفید چگونه پاسخ غیورانه و صریح ملت ایران را به دنبال داشت. در بیست و سه سال گذشته همواره چنین بوده و از این پس نیز همواره چنین خواهد بود. شیطان بزرگ به خطا ملت ایران را جدا از نظام اسلامی قلمداد نمود و ملت ایران با صدای بلند دلبستگی خود به اسلام و امام و نظام را فریاد کرد.

آیا رهبر جمهوری اسلامی از حضور مردم برداشت خطائی ندارد و نمی‌داند که مردم نه به خاطر امام، نظام و رهبری بلکه به نشانه اعتراض علیه جنگ‌افروزی به خیابان‌ها آمده بودند. مردم ایران تجربه هشت سال جنگ، بمباران، ویرانی، آوارگی، بی سرپناهی و کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه را با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند. این عوام‌فریبی نیست که اعتراض مردم علیه جنگ، خشونت و فریاد صلح‌خواهی‌شان حمایت از نظام تعبیر شود.

مردم ایران با ملت آمریکا دشمنی ندارد و از هر اقدامی که مانع بروز جنگ شود با حفظ منافع ملی استقبال می‌کند. وقتی در میان نفیر جنگ‌افروزان، صدائی برای گفتگو برمی‌خیزد به سود ماست که از این صدا با هر انگیزه‌ای که طرح شده باشد برای خاموش کردن توپ‌های تبلیغاتی جنگ‌افروزان بهره بگیریم و گفتگو را بپذیریم. موضوع گفتگو و شرایط آن گام بعدی است. فراموش نباید کرد جای نظامیان میدان جنگ است نه پشت میز مذاکره. برای کوتاه‌کردن دست امثال ذوالقدر از سرنوشت کشور و مردم باید به مبتکران گفتگو پیوست. اینکه اتهام گسترش تسلیحات و حمایت از طالبان یا القاعده تا چه اندازه صحت دارد می‌توان پشت میز مذاکره حل کرد. ▣

www.iran-archive.com

به بهانه سالگرد سوم اسفند

سهراب مبشری

سوم اسفند ۱۲۹۹ هجری شمسی یک فرمانده نظامی نیروی قزاق که بعدها برای خود نام پهلوی را برگزید، با حمایت سیدضیا طباطبائی از سیاست‌مداران هوادار انگلیس اقدام به کودتا کرد. از انقلاب مشروطیت ایران اندکی بیش از یک دهه می‌گذشت. مردم ایران که در آن انقلاب توانسته بودند نخست مشروطیت را به مظفرالدین شاه تحمیل کنند و سپس با نثار خون خود محمدعلی شاه کودتاچی را به استعفا وا دارند، به زودی دریافتند که ارتجاع داخلی جان‌سخت‌تر از آن است که با شکست استبداد صغیر از میدان به در رود بسیاری از سیاستمداران دوره استبداد با رنگ عوض‌کردن و مشروطه‌خواه‌شدن، مواضع خود را در قدرت سیاسی حفظ کردند و با تکیه بر طبقه ملاکین در داخل و استعمار روس و انگلیس، انقلاب مشروطه را ناتمام گذاشتند تلاش سترگی که ایرانیان برای پیوستن به قافله تجدد و پیشرفت آغاز کرده بودند ناتمام ماند و در نتیجه، ایران دوره احمد شاه، آئینه تمام‌نمائی از عقب‌ماندگی، فقر، فساد زمامداران و فلاکت مردم بود. سیاستمداران، یا مستمری‌بگیر استعمارگران بودند یا منافع ملی را با بی‌لیاقتی خود بر باد می‌دادند.

در این شرایط بود که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در مجاورت مستقیم مرزهای ایران به وقوع پیوست حکومت شوراها وعده آزادی ملل شرق را بر پرچم خود نوشته بود میان انقلابیون روسیه و نسل بازمانده از انقلاب مشروطیت ایران از هنگام انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و جنبش مشروطه ایران پیوندهای نزدیکی وجود داشت شمال ایران که حوزه سنتی نفوذ استعمار روس بود، با فروپاشی تزاریسم به کانون جنبش‌های ضداستعماری و ترقی‌خواهانه تبدیل شد.

استعمار انگلیس و بخشی از ارتجاع داخلی خطر را دریافتند: اگر نحوه کشورداری عوض نمی‌شد و دولت بیمار ایران در چنبره بحران همه جانبه ناشی از فساد و بی‌لیاقتی زمامداران باقی می‌ماند، دور نبود روزی که مردم ایران با تکیه بر سنن مبارزاتی نهضت مشروطه و با بهره گرفتن از شرایط جدید بین‌المللی علیه ارتجاع و استعمار قیام کنند. هم با درک این خطر و هم برای محصورکردن حکومت شوروی، دکترین «کمربند صحی» توسط استعمار انگلیس به اجرا گذاشته شد. در ایران، این دکترین متضمن آن بود که یک «دیکتاتور مصلح» بر سر کار آید تا هم از طریق اصلاحات حکومتی از شدت بحرانی که دستگاه حاکمه ایران بدان دچار بود بکاهد، هم دولت مقتدر مرکزی را بوجود آورد و هم جنبش‌های مردمی را سرکوب کند. قرعه به نام افسری از نیروی قزاق خورد.

عامل اصلی کودتای سوم اسفند، نخست به تنهائی قدرت آن را نداشت که حکومت خودکامه فردی را به جای سلطنت فرتوت، فاسد و ضعیف قاجار بگذارد، و از این رو ناگزیر از مانوردادن بین نیروها و اقشار مختلف اجتماعی و سیاسی بود. حدود ۵ سال طول کشید تا رضاخان میرپنج نخست سردار سپه و سپس رضاشاه شود در این ۵ سال، او حتی گاه در جبهه جمهوریخواهان قرار می‌گرفت تا در برابر رقبای خود نیرو گرد آورد. نردبان اصلی ترقی وی، «برقراری امنیت» و «به سر جای خود نشاندن متجاسرین» بود جنبش‌های مردمی در شمال ایران توسط کودتاچی سرکوب شدند. برقراری حکومت خودکامه بیش از آنکه از هیأت حاکمه سابق قربانی بگیرد به قیمت کشته‌شدن، به زندان‌افتادن و به تبعیدرفتن روشنفکران و آزادی‌خواهان تمام شد.

هنگامی که پروژه آرامش گورستانی با موفقیت اجرا گردید، نوبت به اصلاحاتی رسید که هفتاد سال است هواداران پهلوی بابت آن منت بر سر مردم ایران می‌گذارند. در اینکه اقداماتی مانند تأسیس دانشگاه تهران، احداث راه‌آهن، مدرنیزه کردن دستگاه دولتی و شرکت‌دادن زنان در حیات اجتماعی مثبت بود و جامعه ایران را به پیش برد، تردیدی نیست. اما در سیاه‌ترین دوره‌های تاریخی نیز جوامع از حرکت و پیشرفت باز نمی‌مانند. سؤال این است که آیا مردم ایران با آن سابقه نهضت دمکراتیک، با آن همه آزادی‌خواه و متفکر، با آن پشتوانه نیرومند تاریخی، سزاوار حکومتی بهتر از حکومت پهلوی نبودند؟ آیا این توهین به ملت ایران نیست که مصلح او در قرن بیستم، دیکتاتوری باشد که ظرف دو دهه، خود و خانواده‌اش را از هیچ به عضویت در کلوپ ثروتمندترین ایرانیان درآورد؟ آیا مردم ایران را به ریشخند نمی‌گیرند وقتی کسی را «بنیانگذار ایران نوین» می‌نامند که بیست سال پس از انقلاب مشروطیت، حکومت موروثی جدیدی را بنیان نهاد و قانون اساسی مشروطه را در طول حکومتش هر چه گستاخانه‌تر لگدمال کرد؟ این چه حاکمیتی بود که در شهریور ۲۰ به یک تلنگر بیگانگان فروپاشید و حتی اشغال کشور هم باعث نشد که مردم ایران به دوره قدر قدرتی آن غبطه خورند؟ اصلاحاتی که در دوره رضاشاه به اجرا گذاشته شد، ضرورت زمان بود نه عطیه خاندان پهلوی که امروز بابت آن از ملت ایران طلبکار است. نه تنها آن اصلاحات، بلکه بسیار فراتر از آن نیز ضرورت زمان بود. حکومت رضاشاه نه موتور اصلاحات، که در بسیاری از عرصه‌های تعیین‌کننده اصلاحات سیاسی و اجتماعی، ترمز حرکت اصلاحی بود. هنگامی که این ترمز بر اثر شرایط بین‌المللی از میان برداشته شد، تنها دوره کوتاهی از آزادی نسبی کافی بود تا ایران گام‌های بلندی در راه نضج گرفتن حیات سیاسی دمکراتیک و در نتیجه آن، شکل‌گیری اراده ملی برای استقلال از استعمارگران و برقراری حاکمیت ملی ایران بر منابع خود، یعنی ملی‌شدن صنعت نفت بردارد.

متأسفانه این روند نیز در سال ۱۳۳۲ با کودتائی دیگر قطع شد. پهلوی دوم نیز همخوان با سنت کودتای سوم اسفند، با تکیه بر قدرت‌های برتری‌طلب خارجی و ارتجاع داخلی، مشروطیت ایران را لگدمال کرد. مردم ایران هنوز تاوان ده‌ها سال استبداد پهلوی را می‌پردازند که همه نیروهای سیاسی ملی و دمکرات را سرکوب کرد و زمینه مساعد را برای میدانداری بنیادگرائی اسلامی فراهم آورد. و اکنون، باز هم کسانی هستند که از مردم ایران فرصت سومی برای سلطنت پهلوی می‌طلبند. باز هم زمینه این تلاش عوام‌فریبانه را مانند هشتاد سال پیش ورشکستگی هیئت حاکمه ایجاد کرده است. و این تلاش سلطنت‌طلبان نیز چیزی نیست جز توهین به مردم ایران، مردمی که نزدیک به صد سال پس از انقلاب مشروطیت، سزاوار چیزی بهتر از حکومت شاه و ولایت فقیه‌اند. ▣

اطلاعیه هیئت رئیسه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون برگزاری نشست نوبتی شورای مرکزی سازمان

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در روزهای ۲۲ و ۲۳ بهمن ماه جاری، اجلاس نوبتی خود را که آخرین نشست عادی آن پیش از کنگره هفتم سازمان بود، با موفقیت برگزار کرد.

در این اجلاس، ابتدا گزارش عملکرد هیئت سیاسی – اجرائی – و هیئت رئیسه شورا در فاصله دو نشست مورد استماع حاضران قرار گرفت و اعضای اصلی و مشاور شورا پیرامون آن به بحث و اظهار نظر پرداختند.

دستور اصلی این اجلاس، رسیدگی به امور تدارکاتی کنگره هفتم اعم از دستور کار مضمونی کنگره، ترکیب تشکیلاتی – سازمانی و غیرسازمانی – آن، و نیز تدابیر فنی کنگره بود. اجلاس شورا موفق شد که در همه عرصه‌های مربوطه، تصمیمات ضرور را اتخاذ کند. این تصامیم، برخاً ناظر بر تدقیق و تصحیح و یا تغییر تصمیمات پیشین، و بعضاً متوجه پاسخ‌گوئی به مسایل حل‌نشده و یا تازه‌ای بود که می‌بایست مورد رسیدگی قرار می‌گرفتند.

اکنون، شورای مرکزی آماده است تا اجلاس کنگره را برگزار کند. اجلاس شورای مرکزی در پایان تصمیمات مربوط به تدارک کنگره هفتم، بر ضرورت شرکت و همکاری فعال همه اعضای سازمان، مهمانان کنگره و همه نیروهای دمکرات و چپ در روند مباحث کنگره تاکید کرد و همگان را به استقبال از این کنگره دعوت نمود.

بخشی از وقت و فعالیت اجلاس اخیر شورای مرکزی، ضرورتا و در پاسخ به نیاز سیاسی لحظه، به بررسی تهدیدهای جنگی اخیر جرج بوش رئیس جمهور آمریکا و واکنش‌های متقابل در ایران و جهان علیه این تهدیدها تخصیص یافت. اجلاس ضمن تائید جهات کلی موضع‌گیری‌های هیئت سیاسی – اجرائی و ارگان‌های تابعه آن، و در پی بحث و بررسی جوانب موضوع، تصمیم به اظهار نظر رسمی در این زمینه گرفت. مواضع شورای مرکزی سازمان در این زمینه که در شکل قطعنامه تنظیم شد و همراه همین اطلاعیه به آگاهی عمومی می‌رسد، ضمن تقبیح سخنان جنگ‌افروزانه بوش و اعتراض به سیاست جنگی وی علیه کشور ما، و متقابلا محکوم دانستن واکنش‌های غیرمسئولانه و مغایر با منافع ملی شخصی ولی فقیه و تعدادی از سران جمهوری اسلامی، تاکید بر این دارد که اتخاذ و اجرای یک دیپلماسی فعال و مسئولانه از سوی ایران برای خنثی‌کردن سیاست جنگی بوش زمینه داخلی و خارجی قوی دارد و دولت آقای خاتمی می‌تواند و باید در این زمینه دست به کار شود.

شورای مرکزی سازمان در پایان نشست خود، فعالیت دوساله هیئت سیاسی – اجرائی و ارگان‌های مرکزی را ارج نهاد و تصمیم مقتضی برای تهیه لیست از فعالان سازمان را که آماده فعالیت در ارگان‌های مرکزی منتخب کنگره هفتم هستند، اتخاذ نمود.

هیئت رئیسه شورای مرکزی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۰

اعلامیه هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هشدار نسبت به اقدامات «اداره اطلاعات قوه قضائیه»

در روزهای اخیر عده‌ای از روشنفکران و اصحاب مطبوعات کشورمان توسط «اداره اماکن نیروهای انتظامی» احضار شده و در موضوعاتی که مطلقا به این اداره مربوط نیستند، مورد بازجوئی قرار گرفته‌اند. احضارشدگان عموما مورد رفتاری توهین‌آمیز واقع شده و به شدت تهدید شده‌اند. تهدید جان احضارشدگان و خانواده‌هایشان، در صورت بازگوئی ماوقع توسط آنان، از زمره تهدیدات بوده است. همچنین به پاره‌ای از آنان، که در کار مطبوعاتند، تکلیف شده است که از درج مطالب معینی پرهیز کنند.

با این حال عده‌ای از احضارشدگان به مقامات دولت و نمایندگان مجلس مراجعه کرده و ماوقع را به اطلاع آنان رسانده‌اند.

اکنون آشکار شده است که این احضارها و بازجوئی‌ها به فرمان اداره تازه تاسیس «اطلاعات قوه قضائیه» که مستقیما زیر نظارت ولی فقیه است، و ظاهرا در ارتباط با پرونده سیامک پورزند صورت گرفته‌اند. شواهد حاکی از پرونده‌سازی قطوری توسط مقامات قوه قضائیه علیه سیامک پورزند هستند.

اما نگرانی تنها این نیست که سیامک پورزند را زیر شکنجه‌های فوق‌الطاقه و رفتار ضدانسانی با او مجبور به «اعتراف» و پذیرش اتهاماتی کرده باشند که بی‌پایه بودنشان از هم اکنون برای همه قطعی است؛

نگرانی این نیز هست که، به قول آقای محسن کدیور «... دامنه آزادی عمل مخالفان آزادی مطبوعات به اندازه‌ای گسترش یافته که حتی توسل آشکار به اقدامات مطلقا غیرقانونی برای تعدی و تجاوز به حریم شناخته شده‌ترین حقوق مسلم مطبوعات و نویسندگان نیز کاملا مباح و رایج شده است؛

نگرانی این نیز هست که دستگاه جنایت «قتل‌های زنجیره‌ای» مجددا در قالب ارگان‌های «قانونی» فعال شده و به تدارک دور دیگری از کشتار روشنفکران و اندیشه‌ورزان کشورمان برآمده باشد. شیوه‌هائی که در احضارهای اخیر اعمال می‌شده‌اند تماما یادآور شیوه‌های آن دستگاه پیش از اقدام به قتل‌های زنجیره‌ای‌اند.

هیات سیاسی ـ اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نسبت به تجدید فعالیت باندهای جنایتکار مسبب قتل‌های زنجیره‌ای زیر چتر حمایت قوه قضائیه هشدار می‌دهد و اعلام می‌دارد مشکل احضارهای اخیر، برخلاف اظهارات امروز وزیر کشور دایر بر حل آن، مادام که احضارشدگان به مردم معرفی نشده و معلوم نیست به چه حق و با اتکاء به چه قدرتی برای اصحاب مطبوعات تعیین تکلیف و آنان را به مرگ تهدید می‌کنند، حل‌نشده باقی خواهد ماند.

هیات سیاسی ـ اجرائی
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
یکشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۰

تغییرات ساختاری و بنیادین خواست دیرین مردم ایران

دانش باقرپور

به دنبال سخنان تهاجمی ـ تبلیغی رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا علیه ایران، روند مسائل سیاسی در کشور و در ساختار نظام، بیش از گذشته به سود موقعیت محافظه کاران تغییر جهت داده و گذر ایام را به کام اقتدارگرایان شیرین کرده است. این اعمال فشار، موقعیت جبهه دوم خرداد را در شرایط بسیار ناهمگون و شکننده قرار داده و این طیف مردد را در اتخاذ سیاستی روشن دچار سرگردانی مضاعف ساخته است. اکنون ابتکار عمل در حوزه سیاست خارجی به طور کامل در اختیار محافظه کاران قرار دارد، چرخش سیاست خارجی در دور اخیر زمانی جنبه عینی یافت که هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه ماه گذشته، باصراحت هرچه بیشتر اسرائیل را تهدید به نابودی از طریق سلاح اتمی نمود، اساسا طرح این موضوع با هدف از پیش تعیین‌شده صورت پذیرفت تا هم دست اصلاح‌گرایان را در پیشبرد سیاست‌های داخلی ببندد و هم زمینه‌های تعرض سیاسی تبلیغی را برای ایالت متحده و اسرائیل فراهم آورد، که در نهایت به تقویت سیاست‌های محافظه کاران منجر شود. این عمل نیز فرصت و امکانی برای به هم‌آوردن شکاف در ساختار سیاسی فراهم می‌آورد و ابتکار عمل را در دو حوزه سیاست داخلی و خارجی از آن محافظه کاران می‌سازد.

در چنین فضائی، محافظه کاران تمام سعی و کوشش خود را به کار بستند تا از حضور نسبی مردم در راهپیمائی ۲۲ بهمن که به نوعی مصادف با ایراد سخنان جرج دبلیو بوش بود، نهایت استفاده را به عمل آورند و آن را به مشابه پایگاه اجتماعی خویش به جهان معرفی سازند. اکنون آنها این همایش را برگ زرینی از حضور درخشان ملی مردم به سود خود تفسیر می‌کنند. تبلیغ حول این مسائل، اثرات زیانباری روی موقعیت سیاسی و فرهنگی فعالین جبهه دوم خرداد به جای گذاشته است و آنان را به تمکین برخی سیاست‌های محافظه کارانه و چشم‌پوشی حول بسیاری از خواست‌ها و اولویت‌بندی‌ها در عرصه توسعه سیاسی و فرهنگی را داشته است، و اهمیت پیگیری این پروژه را در فعالیت‌های آنان به امور درجه دوم و سوم تقلیل داده است.

اصلاح‌گرایان در پیشبرد این سیاست عملا دست در دست محافظه کاران گذاشته و با آنان در این مسیر همراهی می‌کنند.

جبهه دوم خرداد از آن رو مرعوب فضای موجود گشته است که اساسا فاقد برنامه روشن و مدون است. اما در عوض محافظه کاران با برخورداری از ساخت برنامه‌ای معین، فضا را در محدوده امکانات حکومتی به تسخیر خود در آورده‌اند، از همین رو آنها از حضور مردم در راهپیمائی یادشده بهره برده و آن را نشانگر خدمت و اعتقاد راسخ ملت به نظام توصیف می‌کنند.

فراتر از آن، این عمل را همبستگی و عهد و پیمان مردم با ولی فقیه عنوان می‌سازند و آن را اقدامی یک پارچه و سراسری در دفاع از انقلاب اسلامی می‌نامند.

از همین رو محافظه کاران، حکومت اسلامی را کماکان دمکراتیک‌ترین و مردمی‌ترین نظام سیاسی موجود در صحنه جهان بشمار می‌آورند و نتیجه می‌گیرند آنچه که اکنون برای مردم اهمیت اساسی و تعیین‌کننده دارد، پاسداری از نظام و حفظ شالوده سیاسی موجود است و برخلاف تصور آن دسته از اصلاح‌گرایان و منتقدین، مردم به هیچ روی تمایلی به تغییر در ساختارهای سیاسی نظام ندارند، بلکه تنها به دنبال پاره‌ای از جابجائی‌ها درون ترکیبی از کارگزاران نظام هستند، تا با جایگزینی افراد شایسته در دولت، به حل معضلات کشور فائق آیند.

محافظه کاران بر این باورند که راهپیمائی ۲۲ بهمن اثبات ساخت که مردم به هیچ عنوان از اصل نظام رویگردان نیستند و هیچگاه تصمیمی برای تغییر ساختار سیاسی و حقوقی آن نداشته‌اند.

اکنون سئوال این است که آیا به راستی واقعیت چنین است که محافظه کاران می‌گویند واقعیت‌های جاری، صورت برداری‌های موجود و نیز مطالبات آگاهانه مردم در دو دهه اخیر مسائل را به گونه‌ای دیگر اعلام داشته است. از همین رو حضور مردم در این راهپیمائی ابتدا به مفهوم نفی سلطه و تمایل به استقلال معنا می‌دهد، زیراکه اراده‌ای درون اقشار و لایه‌های اجتماعی جامعه وجود دارد که بر آن است تصمیم حول سرنوشت خود را نه توسط قدرت‌های

ادامه در صفحه...

اداره اماکن نیروی انتظامی یاد سعید امامی را زنده کرده است

بهرام بیضائی کارگردان برجسته سینما، فیروز گوران روزنامه‌نگار، داریوش شایگان، علی دهباشی، محمدعلی سفری، نوشابه امیری و همسرش در چند روز گذشته توسط اداره اماکن نیروی انتظامی احضار و برخی از آنان آشکارا از طرف بازجویان تهدید به مرگ شده‌اند.

اقداماتی که این اداره در هفته‌های اخیر علیه روزنامه‌نگاران و هنرمندان مستقل انجام داده، یاد روزهائی را که فلاحیان، سعید امامی، حسینیان، حسین شریعتمداری، موسوی و... سرگرم قتل‌های زنجیره‌ای بودند، در میان مردم و شخصیت‌های سیاسی زنده کرده است. ربودن، احضار، دستگیری، بازجوئی و تهدید چندین روزنامه‌نگار، نویسنده و هنرمند توسط بازجویان مستقر در این مرکز، جای هیچ تردیدی باقی نگذاشته است که سر نخ ماجرا در دست شاه‌کلید قتل‌های زنجیره‌ای است. کسانی که اکبر گنجی از آنها به عنوان ساکنان تاریکخانه اشباح یاد می‌کرد همچنان بر مسند قدرت هستند و این بار خامنه‌ای را نیز از عملیات روزانه‌ای که انجام می‌دهند، بی‌خبر نمی‌گذارند. قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای، سعید امامی و دستیار جنایتکار وی در وزارت اطلاعات در همان زمان زیر مسئولیت فلاحیان و سپس دری نجف‌آبادی به همان شیوه‌ای مشغول قتل‌درمانی روشنفکران بودند که اکنون اداره اماکن نیروی انتظامی انجام می‌دهد.

گردانندگان این اداره هم مانند سعید امامی، مردم را در روز روشن سوار ماشین‌های بی‌نام و نشان می‌کنند، خانه‌های امن دارد و بدون آنکه نگران اعمال خود در برابر قوه مجریه یا مجلس باشد، هر کسی را که به تشخیص خود قابل احضار و بازجوئی می‌داند، راسا دستگیر می‌کند. حتی معاون پارلمانی رئیس جمهور در کمیسیون اطلاعات و امنیت مجلس و شخص رئیس جمهور که وعده ریشه کن‌کردن غده سرطانی سعید امامی و عقبه او را داده بود نمی‌دانند و یا از مردم کتمان می‌کنند که این اماکن با حمایت چه کسانی رعب و وحشت می‌آفرینند. آیا ماشین سرکوب را همان عالی‌جنابان سرخپوش و خاکستری نمی‌گردانند. آیا مردم حق ندارند ازمجلس بخواهند که جزئیات قتل‌ها را فاش کند تا مردم چهره‌های جنایتکاری که اداره اماکن را می‌گردانند، بشناسند. نگاهی به بازجوئی ماموران این اداره از فیروز گوران نشان می‌دهد که اگر اصلاح‌طلبان حکومتی دیر بجنبند به زودی گذر آنها به اداره اماکن خواهد افتاد. تا فرصت از دست نرفته است باید آمران قتل‌های زنجیره‌ای و گردانندگان اداره اماکن را معرفی و محاکمه کرد. ▣

www.iran-archive.com

فرازهائی از جلد دوم خشت و خاکستر نوشته مانی

مراسم تدفین کتاب

بخش اول

اشاره

میرزاآقا عسگری (مانی) آفریننده اشعار زلال است. او در این آفرینش به حقیقت و هر آنچه و هر آن‌کس‌که مقید و دلبسته حقیقت است وفادار است. میرزا در امر نگارش نثر نیز این وفاداری به حقیقت را با شرافت پاس داشته است. هرچند حجم آثار منثور مانی به اندازه سروده‌هایش نیست، اما الحق و والانصاف که در تحریر آثار منثور نیز جای دست‌مریزاد دارد. از میان آثار منثور مانی کتاب دو جلدی «خشت و خاکستر» شایان تحسین بسیار است. این فقط حرف من نیست که بسیاری از اهالی ادب و اهل فن مانی را به خاطر تحریر این اثر ستوده‌اند.

مانی در «خشت و خاکستر» که اتوبیوگرافی خودش است با صراحت و شیرینی و طنازی به کاوشی در زندگی پنجاه ساله خود و رویدادهای تلخ و شیرینی که با آنها زیسته است پرداخته است و از بیان عریان حقایق نهراسیده است. در این کتاب مانی با طنزی شیرین که گاهی اوقات تلخ نیز می‌شود به بررسی شکل‌گیری شخصیت خود، عشق‌ها و ماتم‌ها، ناکامی‌ها و زیبائی‌های زندگانی خویش می‌پردازد. آنجاکه از تجارب کار سیاسی و تشکیلاتی، روابط سازمانی و مناسبات درون آن و عاقبت گریز دردآلود از میهن می‌نویسد، خواننده‌ای که خود در متن رویدادها زیسته است گواهی می‌دهد که راوی جانب انصاف و حقیقت‌گوئی را نگه داشته است.

کوتاه سخن که «خشت و خاکستر» کتابی است خواندنی و شیرین و من از قرائت آن لذت بسیار بردم، بخصوص که با بسیاری از افراد، رویدادها و خاطرات مندرج در این کتاب خود زیسته‌ام. از مانی خواهش کردم که بخشی از «خشت و خاکستر» را برای درج در اختیار ما قرار دهد، او با مهر پذیرفت و آنچه در زیر می‌آید حاصل این مهربانی است.

خسرو باقرپور

* * *

مدت‌هاست که داشتن و خواندن کتاب‌های غیراسلامی، از نظر حکومت جمهوری اسلامی برابر است با ارتداد، مخالفت با نظام، محاربه با خدا و ضدیت با انقلاب، کتاب‌های جلد سفید و جزوات سیاسی و آثار کلاسیک مارکسیستی خطرناک‌ترین کتاب‌ها بشمار می‌روند. این گونه کتاب‌ها از یک سال پیش از بهمن ۱۳۵۷ به تدریج وارد بازار کتاب، و از آنجا وارد قفسه‌های کتاب در خانه‌ها شدند. هنوز فرصت کافی برای خواندن همه آنها برای ما پیش نیامده بود که اوضاع قمر در عقرب شد. از قدیم به ما آموخته بودند که کتاب، بهترین دوست آدم است! حالا این کتاب‌ها به دشمنان درجه یک ما تبدیل شده بودند! به این صورت که اگر ما را با آنها و آنها را با ما می‌دیدند، آنها سوزانده، و ما زندانی و اعدام می‌شدیم! در خانه من هم شمار بسیاری از این دوستان گرد آمده بودند، و جان و معنای خانه کوچک‌ام به حساب می‌آمدند.

مدت‌ها بود بگیر و ببند آغاز شده بود. هرکس که به تور پاسداران، بسیجیان و عوامل حکومت (سربازان گمنام امام زمان) می‌افتاد، اگر در خانه‌اش، کتاب‌های ممنوعه یافت می‌شد، حسابش به راستی که با کرام‌الکاتبین بود! این آقای کرام‌الکاتبین دشمن سرسخت و آشتی‌ناپذیر همه کاتبین بود! یعنی از هرچه کتاب و کتابت و کاتب بیزار بود! از آنها به شدت می‌ترسید. نماینده‌اش، مدت‌ها پیشتر فرمان داده بود: «بشکنید این قلم‌ها را»! اینک، شکنندگان قلم بنا به فرمان کرام‌الکاتبین و نماینده تام‌الاختیار بر روی زمین، دربدر به جستجوی کتب و کاتبینی بودند که کتاب‌هائی غیر از آثار جناب کرام‌الکاتبین و پیروانش را می‌خواندند!

با منوچهر که دوست دوران دبستان و دبیرستان من، و اکنون رفیق، همسایه و همفکر من است، به جداکردن «کتب ضاله» از «کتب معمولی» می‌پردازیم. هیچ رد و نشانی که حکایت کند ما به چیزی سوای نظام اسلامی می‌اندیشیم نباید در خانه باقی بماند. چند گونی کتاب را آماده می‌کنیم تا شبانه به گردنه اسدآباد برده و مثل جیپ جنگی دادا، به دره‌ها پرتاب کنیم! آن همه حاشیه‌نویسی در آن کتاب‌های عزیز، آن همه پاسخ و پرسش که در آنها یافته بودیم، آن همه اندیشه و ضداندیشه که در آنها دیده بودیم، آماده بودند تا شبانه به معده سیری‌ناپذیر گردنه اسدآباد که مثل رژیم نوپای اسلامی، نه از خوردن آدم‌ها سیر می‌شد نه از خوردن کتاب و اموال خلایق، فرو شوند. هنوز تا تاریک‌شدن هوا وقت بود. چون بسیاری دیگر در سرتاسر ایران، همچون نیاکان آتش‌دوست زرتشتی‌مان، آتشی در حیاط خانه افروختیم. اما نه برای ستایش آتش مقدس، بلکه برای سوزاندن اندیشه‌ها و کتاب‌ها. نخست از مهم‌ترین اعلامیه‌ها شروع کردیم. بعد به جزوات سیاسی و تشکیلاتی رسیدیم. دود و آتش از پیت حلبی که چون اژدها دهان باز کرده و عزیزان ما را می‌بلعید به آسمان بلند بود. غمگین و شکست‌خورده، آن پاره‌های جان را یکی یکی در دهان آن اژدهای گشاده‌دهان می‌ریختیم. پیدا نبود که آه ما با دود کلمات سوخته، چون ستون‌های شعله‌ور اعتراض به خداوند ارحم‌الراحمین می‌رسد یا نه؟!

با تاریک‌شدن هوا، گونی‌های کتاب را در صندوق عقب ماشین جا دادیم. سوار شدیم و به سوی گردنه راه افتادیم. حالت قاتل‌هائی را داشتیم که انسان‌های بسیاری را کشته، جسدشان را در گونی چپانده، برای سر به نیست‌کردنشان به حرکت در آمده‌اند. اگر گشت سپاه راه بر ما می‌گرفت و در تفتیش اتومبیل به راز ما پی می‌برد، کارمان با ملک‌الموت بود! این ملک‌الموت همانی است که همه را بی‌استثناء می‌کشد، ولی بی‌شک در چنین حالتی ـ که داشتیم عزیزان خود را به دست خود به قربانگاه می‌بردیم. نمی‌توانست از این اقدام ما که گوئی مداخله در کار او بود صرف‌نظر کند! این حضرت که عادت ندارد سیمای مخوفش را علنی کند، آن روزها لباس پاسدار به تن کرده، شال شطرنجی فلسطینی به گردن آویخته، ژ. ث آمریکائی و کلاشینکوف روسی به دست گرفته، آرم الله اکبر به پیشانی بسته، راه بر ملت ایران می‌بست. تمامی نیروهای مرموز آسمانی و عزبی و جهانی دست به دست هم داده بودند تا دمار از ملتی برآرند که قبر خود را با دست خودش کند، لبه گور ایستاده، و منتظر بود حضرت ملک‌الموت او را به درون گور هل دهد و کارش را برای همیشه یکسره کند. چه تئوری‌های روسی، کمونیستی، اسلامی و ملی که برای توجیه حضور این ملک‌الموت به هم نبافته بودیم! چه خنجرهائی که با دست خود تیز و براق نکرده و به دست مبارک ایشان نداده بودیم تا سرمان را بیخ تا بیخ ببرد! با این افکار شلوغ، و در سکوت و تلخی به گردنه رسیدیم. تعقیب نشده بودیم. جاده شبانه خلوت بود. گردنه با اشتهای ابدی، دهان‌های متعدد خود را گشوده بود. پیاده شدیم و با سرعتی که تنها شایسته رعد و برق است، آن پاره‌های جان را به دره پرتاب کردیم. مارکس آلمانی، لنین روسی، مائوی چینی، کسروی تبریزی، مصدق تهرانی، کاستروی کوبائی، چه‌گوارای کلمبیائی، جزنی تهرانی، و حتی بهرنگی تبریزی غلت‌خوران به معده گردنه اسدآبادی فرو می‌رفتند. کلمه می‌رفت. اندیشه می‌رفت. شعر و سرود و خون می‌رفت، مقاومت و مبارزه می‌رفت، کارگران و دهقانان می‌رفتند، نویسندگان و شاعران می‌رفتند. تاریخ در شکم گردنه می‌ریخت تا با نخستین باران یا برف، هضم می‌شود. می‌دانستیم که گردنه ما، این همه را می‌خورد و آبی هم روش!

سوار شدیم و همچون جنایت‌کاران حرفه‌ای ـ به وقتی که آثار جنایت‌شان را محو کرده‌اند ـ سبکبار و آسوده خیال به طرف شهرک الوند که خانه هر دوی ما در آن بود راندیم. سخنی در میان نبود. سخن هم با آن همه، به سیاهی شب و دره‌ها سپرده شده بود.

ساعت چهار صبح جمعه، منوچهر زنگ خانه ما را به صدا در می‌آورد. شب قبل عرق سگی را که خودمان درست کرده بودیم خورده و قرار گذاشته‌ایم در تاریکی صبح برای تدفین چند جلد کتاب دیگری که به هیچ‌وجه حاضر نبودیم از دستشان بدهیم به الوند برویم. من هم کوله پشتی‌ام را بر گرده استوار کردم و با منوچهر که با کلاه و لباسش شبیه کوهنوردان دهاتی فرانسه شده بود به سمت الوند راه افتادیم. یکی از بلندی‌های الوند را در سمت غربی نشان کرده بودیم. جائی که شاید راه هیچ بنی بشری جز منوچهر و من که بسیار ماجراجو بودیم و دوست داشتیم راه‌های فتح نشده را بپیمائیم، آنها را نپیموده بود. چند بطر شراب هم داشتیم که می‌بایست در کنار کتاب‌ها دفن کنیم برای روزی که شراب و کتاب در کنار هم آزاد شوند. یک نیمی عرق سگی هم برده بودیم تا صبوحی کنیم و گیجی و بدمستی دیشب را که منجر به سردرد شده بود علاج نمائیم. چه زیبا و سحرانگیز است بامدادن الوند. آن نسیم خنک، صدای جویبارها، خش خش گهگاهی جانوری از زیر بوته‌ها، دودی که از خانه‌های روستائی از درون دره‌ها برمی‌خیزد، تک ستاره‌های

ادامه در صفحه ۱۱

زندانی‌ی جهان

خسرو باقرپور

سرشته در من و با من
تو در من،
از منی،
ای سرشی‌ی رؤیا.
چراغ روشن دل پاکی‌ی دریا!
تو نابی
چون زلال آب
تو قلب آتشی
داغ و غروزنده
برای من،
تو تصویر تصور،
صورت صوتی
تو نیروی جوانی،
در تن فرسوده‌ی پیری،
برای من،
تو رؤیای جهانی
جوهر جانی
تو معنای معانی
فهم معنایی،
برای من،
تو بوی دلهره در عطر شب‌بویی
که می‌بویم ترا با چشم.
برای من،
تو شبنموازه‌ی عشقی
نشسته بر گل شعرم
که می‌نوشم ترا با گوش.
تو رنگ آرزویی
آبی‌ی روشن!
و دوری
دور
دور
دور از برد پروازم،
به گلدان گلوی مرغک جانم،
تو گلپژواک ماهوری
غنای نغمه‌ی غمشادی و شوری
تو پر شوری
شرار شعله‌ای
نوری!
تو ایران منی
ای در فراقت پهنه‌ی پهناور گیتی است
زندانم.

چرا ادبیات و نقد ادبی در ایران دچار بحران است؟

علی اشرف درویشیان

● قرن‌ها است جامعه ما گرفتار بحرانی است که به واسطه عدم آزادی بیان، اندیشه و قلم پدید آمده است.

بحران در نقد و نقدبحران دو مقوله جدائی‌ناپذیر و متاثر از یکدیگرند. بحران در نقد ادبی و هنری را نمی‌توان جدا از بحران در زمینه‌های گوناگون اجتماعی بررسی کرد.

بحران و تنگنا در اقتصاد، بحران در روش آموزش و پرورش، بحران در ارزش‌ها، بحران در درک زیبائی شناسانه مخاطبان ادبی و هنری، بحران در روابط اجتماعی، بحران در اقتصاد بازار کتاب، و در نهایت بحران در رسانه‌های همگانی، بستگی تنگاتنگی با بحران در همه زمینه‌های تولید ادبی و هنری دارد.

هنگامی که یک کودک دبستانی از همان ابتدای ورودش به کلاس درس، بدون هیچ حصر و استثنائی و بدون ترس از فرارفتن از خط قرمزی که برای تمام عمرش کشیده‌اند، بتواند قدرت خلاقیت خود را بکار اندازد و آن‌چه را در ذهن دارد بیان کند یا روی کاغذ بیاورد، در این صورت جامعه ما از بحرانی بزرگ که قرن‌ها دامنگیرش بوده برای همیشه نجات خواهد یافت. نجات از بحران نبودن آزادی در بیان و اندیشه و قلم.

از آن‌جاکه آثار ادبی و هنری مولود شرایط تاریخی و اجتماعی است و رابطه نزدیکی با محیط و طبقات اجتماعی و اقتصاد دارد، آیا می‌توان یک اثر ادبی را به دور از هرگونه تاثیر خارجی و فقط به عنوان رابطی میان خواننده و نویسنده ارزیابی کرد؟ یک منتقد ناچار است و باید به روابط متقابل بین ادبیات و اجتماع و نیز اجتماع و ادبیات توجه کند و نیز به اوضاع و احوال تاریخی دوران زندگی هنرمند بپردازد.

به نظر من بهتر است که بجای پرداختن به بحث «بحران نقد» به فاجعه رکود در گستره و عمق این مقوله حساس نیز پرداخته شود. تعداد منتقدین و نقدهای نوشته‌شده و در نهایت توجه به کمیت در زمینه نقد مشکلی را حل نخواهد کرد. مساله مهم کیفیت نقدهائی است که نوشته می‌شوند و امروزه در این‌جا و آن‌جا می‌خوانیم.

این رکود در گستره و عمق هم در داستان‌نویسی امروز مشهود است و هم در شعر و از آن‌جاکه نقد آثار ادبی مقوله‌ای انتزاعی و مجزا نیست، به رکود و بحران دچار شده است، زیرا در رابطه مستقیم و متقابل با هم قرار دارند. پس فرض وجود ادبیاتی قوی و نقدی ضعیف و برعکس امکان‌ناپذیر است. این دو پا به پای یکدیگر به پیش می‌روند و یا دچار عقب‌ماندگی و بحران و تنگنا می‌گردند.

اگر بخواهم نقدهائی راکه تاکنون در زمینه ادبیات داستانی خوانده‌ام از لحاظ کیفیت و پایبندی به اصول علمی نقدنویسی بشمارم، شمار آنان از تعداد انگشتان دو دست تجاوز نخواهد کرد. با این حال می‌توانم از نقد بوف‌کور نوشته زنده‌یاد پرویزداریوش نام ببرم و از نقد شوهرآهو خانم نوشته نجف دریابندری، از نقد دکتر رضابراهنی در باره آثار صادق‌چوبک، از نقد دکتر آذر نفیسی در باره آثار نسیم خاکسار، نقد محمد بهارلو در باره کلیدر، نقد و بررسی آثار کافکا از دکتر بهرام مقدادی، بررسی‌های دکتر سیمین دانشور در باره هنر و تالیفات جمال میرصادقی در باره ادبیات‌داستانی.

پرسش مهمی که در این میان باید طرح شود این است که: با وجود داشتن منتقدان دانا و خبره چرا حضور اینان در زمینه نقد و بررسی آثار ادبی محسوس نیست؟ می‌توان علت‌های بسیاری را ذکر کرد که سوای تنگناهای اقتصادی و مادی و رکود بازار کتاب، موانع بزرگ قرار گرفته بر سر راه ابراز عقیده و آزادی بیان و اندیشه، از آن جمله‌اند. پیامدهای شوم چنین سد و بندهائی، تعطیل‌کردن نشریات اجتماعی، ادبی و هنری فعالی چون گردون، تکاپو، جامعه سالم، آدینه، دریچه، گفتگو و نشریات دیگر است.

برای شناخت اثر یک نویسنده لازم است که «جهان اثر» شناخته شود و برای این منظور منتقد باید آگاهانه، شخصیت‌ها و فضای اثر را بخوبی درک کند و این کار را در مورد سایر آثار همان نویسنده نیز تکرار نماید و در نتیجه وضعیت کلی و شخصیت‌های حاکم بر مجموعه اثر را دریافته و نشان دهد.

گرچه قوانین تاثیرپذیر و نسبی هستند، اما وجود یک قانون منسجم و مدون برای ثبات و تحکیم اصول و مبانی هر شیوه نقد ادبی لازم است و این قانون بدست نمی‌آید مگر با تحقیق و مطالعه در تاریخ نقد و مکتب‌های نقد ادبی که خوشبختانه امروزه با ترجمه کتاب‌هائی در این زمینه دسترسی به آن‌ها ساده است. ترجمه آثار «لوکاچ»، «گلدمن»، و «یاختین» به وسیله زنده‌یاد محمدجعفر پوینده، ترجمه «تاریخ نقد جدید» توسط سعید ارباب‌شیرانی، ترجمه «درآمدی بر ساختارگرائی در ادبیات» و «مبانی نقد ادبی» به وسیله خانم فرزانه طاهری، «راهنمای نظریه ادبی معاصر» ترجمه عباس مخبر، «سیری در نقد ادبیات روس» ترجمه ابراهیم یونسی، «سه پژوهش در جامعه‌شناسی هنر» ترجمه اکبر معصوم‌بیگی، «شیوه‌های نقد ادبی» ترجمه زنده‌یاد غلامحسین یوسفی و بسیاری کتاب‌های ارزشمند دیگر، همه می‌توانند به دانش منتقد و بالابردن سطح آگاهی او کمک کنند. البته نباید فراموش کرد که بحران مهم‌تر، کاربرد نابجا و بی‌مورد و ناپخته و درک‌نشده روش‌های مندرج در چنین کتاب‌هائی است.

لازم است که یک نقد شامل کلیه شکل‌ها و صورت‌ها و شیوه‌های نقد در برنامه کلی خود باشد و این کار را باید با افزودن مفهوم اجتماعی به آن‌چه سایر مکتب‌های نقد فقط به مفهوم ادبی آن محدود می‌کنند، انجام دهد. بحران در نقد ادبی ما از آن‌جا ناشی می‌شود که منتقد یک شیوه نقد ادبی راکه هدفمندتر از سایر شیوه‌هاست، برنمی‌گزیند یا اصلا چنین نقدی را نمی‌شناسد. این گفته به معنای محدودکردن زمینه نقد به یک دیدگاه مشخص نیست، بلکه تاکیدم بر محدودبودن دامنه مطالعه و عدم پویائی ذهن منتقد است. مسلما محدودکردن دامنه نقدادبی به نقد سیاسی یا فرهنگی نمی‌تواند در جهان پرتنوع امروزین کارساز باشد. اما نباید فراموش کنیم که نادیده گرفتن چنین شیوه نقدی (نقد سیاسی) که دامنه گسترده‌تری در جهان دارد، خواه با نیتی محافظه‌کارانه صورت گیرد و یا سمت و سوئی مزورانه و ریاکارانه در برابر صاحبان قدرت داشته باشد، به بحران نقد دامن می‌زند.

مکتب‌های نقد متعهد هر روز دامنه گسترده‌تری می‌یابند و بطور فزاینده‌ای مورد توجه قرار می‌گیرند، زیرا در این شیوه نقد که در زمینه‌های مختلفی چون فیلم، تلویزیون و ادبیات عامه عمل می‌کند، هرچه بیشتر هدف‌هایش به تاریخ اجتماعی یا واقعیات اقتصادی و نیز واکنش به قدرت اجتماعی از طرق فرهنگ مربوط می‌شود.

اگر نقدی در جهان یکپارچه سیاسی امروز بطور خنثی عمل کند، دچار بحران می‌شود. یک نقد پویا و همه‌جانبه بر فرآیند شکل‌گیری خودآگاهی، تحت تاثیر شرایط اجتماعی تاکید دارد. در چنین نقدی تحلیل و تفسیر متن با مطالعه زمینه‌های اجتماعی و تاریخی، کوشش برای تفسیر و تاویل هر آن چیزی است که یک متن ادبی در شرایط اجتماعی مشخص و ویژه‌ای نشان می‌دهد. نباید فراموش کرد که این روش خود را به همین تعریف محدود نمی‌کند و با گسترش مکتب‌های مختلف (مکتب فرانکفورت، مکتب ساختارگرایی فرانسه و...) تعدیل می‌یابد و متحول می‌شود.

در سال‌های اخیر ما با نوعی از شاعران و نویسندگانی روبرو هستیم که ادعا دارند برای مخاطب نمی‌نویسند، زیرا از نظر ایشان مخاطب مرده است. چنان‌که می‌دانیم «رولان بارت» عقیده دارد که نویسنده پس از خلق اثرش دیگر وجود ندارد و مرده است و نویسنده با مرگ خود حیات تازه‌ای به مخاطبش می‌دهد، و با مرگ نویسنده هزاران مخاطب به عرصه زندگی قدم می‌گذارند. اما شاعران و نویسندگان بی‌مخاطب ما باید به این پرسش پاسخ دهند که: با وجود اعتقاد به نبودن مخاطب برای که می‌نویسند؟ وقتی چنین باشد نقد هم با بحران تازه‌ای روبرو می‌شود. پس نقد در مورد چنین آثاری را لابد باید برای مخاطبینی نوشت که وجود ندارند. اینان نباید فراموش کنند که نویسنده و شاعر بی‌مخاطب یعنی ساز و آواز برای گوش‌های کر.

هدف نقد باید تلاش در جهت پدیدآوردن تحول و دگرگونی انقلابی در جامعه باشد.

از آن‌جاکه منتقد ادبی در عین حال رمز و رازهای زیبائی اثر را نیز نشان می‌دهد، پس کار او در پرورش ذوق هنری خواننده نیز موثر است. اما این پرسش که، نقد امروز در ایران تا کنون تا چه اندازه به صورت دستورالعمل و راهنمائی مفید برای آفریننده اثر بوده است، مطلبی قابل بحث و تامل است. در پایان، فراموش نکنیم که ادبیات و هنر اموری اجتماعی هستند و بحرانی راکه امروزه در زمینه شعر، داستان و نقد ادبی شاهد هستیم از وضعیت اجتماعی ما ناشی می‌شود، به این جهت می‌توان به موازات تغییرات و تحولاتی که در وضع کنونی و در موقعیت نیروهای بالنده و پیشرو جامعه رخ می‌دهد، به تغییر و تحول در نقد ادبی و هنری امیدوار بود. ▣

www.iran-archive.com

اتحادیه‌های دهقانی، یک نیاز

اکبر شیروانی

به نقل از: اندیشه جامعه شماره ۲۰

آفتاب سوزان، تشنگی و عطش زمین، خشکسالی، به هدررفتن یک سال تلاش، تابستان ۷۸؛ خشکسالی در استان‌های شمالی، دریغ از قطره‌ای آب، چشم‌ها اما گریان یا بغض‌ها در گلو پنهان، انتظار، انتظار بیهوده یاس و ناامیدی، دلسردگی، سایه شوم فقر، بی‌پناهی.

پسران روستائی، صاف و زلال و بی‌ریا، ادامه تحصیل، پایان تحصیلات، خدمت سربازی، پایان خدمت، بیکاری دربدری، دنبال کار، ناامید و باز بیکاری، اعتیاد در کمین، دریغ از تفریح، دریغ از ورزش، دریغ از فیلم و سینما، دریغ از موسیقی و تئاتر، دریغ از همه چیزهای خوب دنیا، افسوس.

دختران روستا، مدرسه، کلاس، بیشتر تا دیپلم، و یا ترک تحصیل قبل از دیپلم، خانه‌نشینی، بدون تفریح، بی‌ادعا، ناتوان در بیان خواسته‌ها، سرکوفت، تحقیر، حسرت، افسردگی، دلمردگی و باز هم یاس.

زنان روستائی، تلاشگر، پرتوان، یک عمر زحمت، دوشادوش همسر، فداکار، مهربان، مادر خوب، دستان پینه‌بسته، عمری تلاش، پیری، ناتوانی، چروکیدگی دست و صورت، چشمان نگران، افسردگی.

کشاورز، آفتاب سوخته، تکیده، دستان پینه‌بسته، سرشار از درد زمانه، یادگار تازیانه فئودال‌ها و اربابان، لجباز، و مغرور در جدال با فقر، تسلیم‌نشدن، همیشه در تلاش، فرزندان محصل، دانشجو، هزینه تحصیلی، نگران فرزندان، بدهکار، قرض از نزولخواران، بدهکاری، برداشت محصول، فصل درو، بوی عطر شالی، قیمت ناچیز، دلال، نامردی دلالان، رانت‌خواری، اندکی زمین و هزینه هنگفت، اندکی زمین و دلی به وسعت دریای خزر، کارکردن، جان‌کندن، گل و لای، گرمای تابستان، وحشت از خشکسالی، نیاسودن، پیری، پشت خمیده، بیمه، کدام بیمه؟ بازنشستگی؟ ای بابا!...

روستا اما مظلوم، دورافتاده از چشم مسئولان، روستائیان اما انسان‌های شریف و باایمان از نگاه دولتمردان آن هم فقط هنگام رای‌گیری و انتخابات و تظاهرات نمایندگان مجلس، وعده‌های توخالی هنگام تبلیغات، رادیابی به مجلس، پژو پرشیا، موافقت اصولی، تاسیسات مرغداری، دامداری، صادرات، واردات، سفرهای خارجی، فراموشی روستائیان و دیگر هیچ.

دولت اما ناتوان در بخش کشاورزی، ضعف مدیریت‌ها، سوءمدیریت‌ها، واردات بی‌رویه برنج، دولت در دولت، غارت جنگل‌ها و منابع طبیعی، سکوت مسئولین، کی بود کی بود؟ یا بابا با جنگل‌نشینان بودند! شرکت‌ها، جنگل‌خواران، از بین‌رفتن پوشش گیاهی، بارش باران، عدم جذب آب‌های سطحی، بروز سیل‌های مهیب و مرگ عزیزان روستائی، حرف‌های قشنگ، شعار بسیار، عمل هیچ، وزرای جدید، جابجائی مهره‌ها، شعارهای آنچنانی، دمکراسی، عدالت اجتماعی، ایران برای همه ایرانیان، اما نه برای کشاورزان ستمدیده.

به راستی دولتمردان، چه حرفی برای گفتن دارند؟ در طی این سال‌های طولانی به جز خدمات معدودی که برخی از دلسوزان و کارشناسان فعال جهاد سازندگی از قبیل احداث حمام و جاده و درمانگاه ارائه دادند، چه کارهای مفید و زیربنائی برای تحول بخش کشاورزی و زندگی دهقانان انجام شده است؟

برای مبارزه با گرانی نفس‌گیر سموم و ادوات کشاورزی چه اقداماتی انجام شده است؟ مدیریت بخش کشاورزی با این وزارتخانه عریض و طویل با این همه کارمند و کارشناس و مهندس و غیره، با این ساختمان بلند و شیک در ارائه خدمات به کشاورزان چه اندازه موفق عمل کرده است؟ این وزارتخانه در مواقع بحرانی نظیر خشکسالی چه تدابیری در جهت

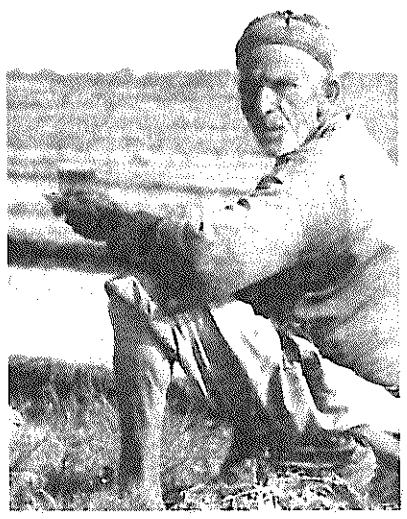

حمایت از دهقانان اتخاذ می‌کند؟ کمک‌های سازمان کشاورزی بین‌المللی (فائو) به کشاورزان آسیب‌دیده آیا اصلا به دست‌شان می‌رسد؟ تعاونی‌های مصرف کشاورزی در جهت رفاه حال کشاورزان و رساندن سموم و ادوات کشاورزی ارزان‌قیمت، و مایحتاج زندگی به کشاورزان آیا موفق بوده‌اند؟

وزارت کشاورزی تا چه اندازه پی‌گیر دانش روز برای مدرنیزه کردن کشاورزی ایران است؟ بنابر آمار رسمی از سوی مسئولین در طی ۲۵ سال اخیر در شمال کشور حدود ۲/۵ میلیون هکتار تخریب جنگل داشتیم. مدیریت منابع طبیعی و جنگل‌ها و مراتع تاکی می‌خواهند گناه تخریب جنگل‌ها را به گردن جنگل‌نشینان و احشام بیاندازند. به خدا قسم از هر کودک در شمال بپرسی که عامل تخریب جنگل‌ها چه کسانی هستند حتا اسم صاحبان شرکت‌های غارتگر را می‌داند. چرا یک بار برای همیشه چند شرکتی که ناجوانمردانه کمر به تخریب جنگل‌ها و منابع طبیعی کشور و غارت چوب‌های آن می‌زنند را افشاء نمی‌کنید؟

سازمان حفاظت محیط زیست کشور در قبال آلودگی روزافزون دریای خزر، دفن زباله در دل جنگل‌های شمال (نمونه بارز آن قطع ۲۰ هکتار از بهترین نوع درختان راش در جنوب شهرستان نور به طرف چمستان ـ در منطقه سد علی مالاد ـ است که به بهانه دفن زباله آن منطقه را بیخ تراش کردند که فیلم آن موجود می‌باشد) و فروش سواحل زیبای دریای شمال و احداث ویلاهای گرانقیمت در حریم ساحل چه حرفی برای گفتن دارد؟

متولیان بخش صنعت کشور برای جذب انبوه جوانان بیکار در روستاها و سرمایه گذاری در بخش صنعت در روستاهای کشور به منظور اشتغال و جلوگیری از مهاجرت روستائیان به شهرها چه کارهائی انجام دادند؟

چند روز پیش شاهد تعویض مدیریت ورزش کشور بعد از ۸ سال تصدی ایشان بودیم که با چشمان اشکبار و علی‌رغم میل باطنی مجبور به ترک صندلی ریاست شدند و گفتند من استعفا نداده‌ام و مدعی بودند کارهای زیربنائی زیادی برای ورزش کشور انجام داده‌اند که اگر منظورشان از کشور فقط تهران است شاید گفته ایشان صحیح باشد. اما صادقانه جواب دهند در طی این ۸ سال چه اقدامی در جهت ورزش روستاها انجام داده‌اند؟ چند درصد جوانان روستائی از امکانات ورزشی برخوردارند؟ آیا اصلا فکری برای این قضیه شده است؟ کدام روستای این کشور استادیوم یا چیزی شبیه به آن دارد؟ آیا جوانان روستائی برای یک بار هم که شده استخر را دیده‌اند؟ جناب ایشان توجه داشته باشند اگر خود را خدمتگذار مردم می‌دانند، اینها مردم هستند و همه ما می‌دانیم که برای قشر عظیمی از جوانان که در روستاها زندگی می‌کنند هیچ‌گونه امکانات ورزشی مهیا نکردند حال نمی‌دانم منظور از کارهای زیربنائی چیست؟ شاید منظورشان سفرهای مختلف مدیران ورزش به خارج از کشور و بهره‌وری از امکانات و رانت‌های مختلف باشد؟

متولیان فرهنگی کشور بگویند، که در کدام روستای کشور فرزندان دهقانان و کشاورزان از امکانات کتابخانه برخوردارند و یا اوقات فراغت خود را در سینما و پارک و تئاتر می‌گذرانند؟ در جهت ارتقای سطح فرهنگ و آگاهی‌دهی به جوانان روستائی چه اقدامی شده است؟

مشاور زنان ریاست جمهوری برای زنان و دختران روستائی چه اقدامی انجام داده‌اند؟ یا چه برنامه‌ای را در دست اجرا دارند؟ دو قشر عظیم در کشور ما که بیشتر از همه تحت ستم بوده و هستند، کودکان و زنان می‌باشند، که زنان روستائی ستمی مضاعف را متحمل می‌شوند و کودکان معصوم روستائی هم باید فقط از طریق تلویزیون جشن روز جهانی کودک را که برای کودکان نیاوران و سعدآباد و پارک ملت و... تدارک دیده شده با حسرت مشاهده کنند.

کشاورزان ما تا دم مرگ در شالیزارها جان می‌کنند برای امرار معاش و حفظ آبروی خود و خانواده، و اصلا بازنشستگی برای آنها معنی و مفهومی ندارد چون اگر یک سال کار نکنند نمی‌توانند زندگی کنند. سازمان تامین اجتماعی چرا تا به حال هیچ اقدامی در جهت بیمه کردن روستائیان انجام نداده پس شعار عدالت اجتماعی دولت اصلاح‌طلب کی و چگونه تحقق خواهد یافت.

مشاهده می‌کنید که مشکلات آن قدر زیاد است که در این نوشتار مجال بیان آنها نیست، ای کاش کسی پیدا می‌شد تا پاسخ این همه سئوالات مطرح شده را می‌داد اما آنچه مسلم است وقتی که مسئولین محترم صدای اعتراضی می‌شنوند در مقام توجیه بر می‌آیند. گویا توجیه کردن در ذات ما ایرانیان نهفته است. ما را با بنگلادش و ترکیه و سایر کشورهای همسایه مقایسه می‌کنند و در مقام تعریف و تمجید از خود بر می‌آیند که ما از آنها بهتریم و نسبت به آنان پیشرفت بیشتری داشتیم غافل از اینکه با توجه به فرهنگ و تمدن غنی ایران ما باید با فرانسه و سایر کشورهای متمدن اروپائی مقایسه شویم نه با کشورهائی که در مقابل قدمت فرهنگی و تمدن ایرانی و منابع و درآمد کشور ما حرفی برای گفتن ندارند.

کشاورزان عزیز مشاهده می‌کنند که کمتر کسی در این کشور به حال آنها دل می‌سوزاند، باید خودشان را باور کنند با عزم اراده پرتوان خود می‌توانند بر مشکلات غلبه کند. می‌توانند نشاط و طراوت را در روستاها حاکم کنند در این میان نقش جوانان تحصیل‌کرده روستا خیلی مهم می‌باشد. باتوجه به رشد چشمگیر تشکل‌های غیردولتی و اتحادیه‌های صنفی از سال ۷۶ به بعد، این حق مسلم کشاورزان است که صاحب اتحادیه شوند. یادمان نرود کارگران عزیز و دهقانان با همدیگر در گرداندن چرخ عظیم اقتصاد ایران زمین مشارکت دارند. هرچند روزنامه‌های اصلاح‌طلب هیچ توجهی به لزوم و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی نداشته‌اند.

کشاورزان هر روستا می‌توانند دست به دست هم دهند و اتحادیه‌های محلی را تشکیل دهند و وزارت کشور هم موظف به ثبت این اتحادیه‌ها می‌باشد. به همین ترتیب اتحادیه‌ها بخش و شهر و استان و در نهایت اتحادیه سراسری دهقانان ایران. این تشکل‌ها می‌توانند نقطه اتکاء و آرامش‌بخش دهقانان و زحمتکشان باشند و همه اعضای خانواده می‌توانند عضو اتحادیه‌ها گردند. این تشکل‌ها اهداف زیر را می‌توانند در اساسنامه‌های خود بگنجانند و برای تحقق آنها تلاش نمایند:

۱ - با ثبت تشکل‌های دهقانی و عضوگیری و پرداخت حق عضویت ماهانه، یا سالیانه توسط اعضاء و سایر کمک‌های مردمی در هر روستا، می‌توانند مرکزی به عنوان دفتر اتحادیه برای خود داشته باشند که در این راستا جوانان تحصیل‌کرده روستائی می‌توانند نقش خوبی ایفا کنند باتوجه به این نکته که تشکل باید هر نوع فعالیت سیاسی و پرداختن به سیاست برحذر باشند و تمام فکر خود را معطوف به فعالیت‌های صرف اجتماعی در راه رسیدن به اهداف و آرمان‌های انسانی خود نمایند.

۲ - این تشکل‌ها مثل هر تشکل غیردولتی دیگر می‌توانند بخش‌های متنوعی داشته باشند. در بخش علمی و تحقیقات، اساتید محترم دانشگاهی و تحصیل‌کرده‌های علم کشاورزی می‌توانند به یاری کشاورزان بشتابند، و به ترویج و آموزش بپردازند، جوانان روستائی می‌توانند با پشتکار و تلاش خود به باسوادکردن پدران و مادران و بی‌سوادان روستاها بپردازند و کشاورزان را با حقوق خود آشنا سازند.

در بخش فرهنگی، کشاورزان می‌توانند برای رفاه حال کودکان و نوجوانان و جوانان روستا تلاش نمایند و امکانات مختلفی را ارائه دهند و با احداث ساختمانی به عنوان مرکز فرهنگی روستا و از طریق ارتباط با NGO های (سازمان‌های غیردولتی) دیگر شادابی و نشاط عزیزان خود را فراهم نمایند.

۳ - انسجام دهقانان و شکل‌گیری این انسجامی که پیدا کردند هر روستا برای خودشان فضاهای خالی روستا را درختکاری کند و شادابی و نشاط از دست رفته را به روستاها برگرداند به عنوان مثال در سال ۷۸ جوانان روستائی در بابل به نام نوشیروانکلا با انسجامی که پیدا کردند یک NGO زیست‌محیطی محلی شکل دادند و روستایشان را درختکاری نمودند. اکنون آن روستا به یک روستای سبز و خرم و زیبا تبدیل شده است. در آن روز من شاهد بودم که یکی از شادترین و زیباترین روزهای روستا بود. تمام اهالی روستا اعم از پیر و جوان و دختر و پسر و خصوصا کودکان همه، در جشن درختکاری شرکت کردند و اکنون باگذشت سه سال با جان و دل از درختان مراقبت می‌کنند، و رویه‌ای شد که هر سال در روستا جشن درختکاری دارند، این تجربه را به راحتی می‌توان در روستاهای دیگر اجرا نمود.

۶ - کشاورزان با فعال‌کردن تعاونی‌های روستائی و شرکت فعال در آنها می‌توانند مایحتاج زندگی خود را به قیمت مناسب تهیه نمایند به طوری که فشار تورم و گرانی کمتر آزارشان دهد. ناگفته نماند از آنجائی که تعاونی‌های مصرف روستائی که در حال حاضر فعال هستند، اکثریت‌شان دولتی هستند بنابراین، در انجام وظایف خود و خدمات‌رسانی به شهروندان، موفق نبوده و به همین دلیل معمولا قیمت اجناس ارائه‌شده از سوی آنان تفاوت چندانی با قیمت‌ها بازار آزاد ندارد.

اتحادیه‌ها باعث خواهد شد که دست دلالان و واسطه‌ها کوتاه گردد و کشاورزان با ارتباط با سایر شهرها و تعاونی‌های مختلف شهر و روستا محصولات کشاورزی خود را با قیمت مناسب و بدون واسطه به دست خریدار برسانند که در این صورت هم کشاورز محصول خود را با قیمت مناسب می‌فروشد، و هم هموطن دیگرش که مصرف‌کننده است فشار گرانی را تحمل نخواهد کرد.

۴ - دهقانان می‌توانند با همدلی و اتحاد خود با فشار به مسئولین آنها را وادار به پاسخگوئی نمایند، مثلا بخواهند که وزارت کشاورزی چه اقدامی برای حمایت از دهقانان و بهبود وضعیت کشاورزی و مدرنیزه کردن کشاورزی انجام داده و اگر کاری انجام نداده، پس چرا مسئولین این نوع وزارتخانه‌ها حاضر به دل‌کندن از ترک پست خود نیستند؟ به راستی قضیه چیست؟

۵ - باتوجه به تخریب روزافزون جنگل‌های شمال و غارت چوب‌های جنگل توسط شرکت‌های خاص، کشاورزان می‌توانند در ساماندهی و احیاء جنگل‌ها نقش بسزائی داشته باشند چون برخلاف اعلام مسئولین که تخریب ۲/۵ میلیون هکتار جنگل را به گردن جنگل‌نشینان می‌اندازد، مردمان خوب این مناطق بیشتر از هرکسی دل‌شان برای طبیعت می‌سوزد، حتی کشاورزان می‌توانند با

تغییرات ساختاری و بنیادین خواست دیرین مردم ایران

ادامه از صفحه ۳

بزرگ که در صدد فرصت برای تحمیل جریانات وابسته به جنبش دمکراتیک کشور هستند پیش ببرد، بلکه قصد دارد گزینه دمکراتیک مورد نظرش را آگاهانه در یک فضای آرام و مناسب به حاکمیت استبدادی تحمیل سازد. بنابراین محافظه کاران نمی‌توانند از این عمل هوشمندانه مردم به سود اهداف ضددمکراتیک و مستبدانه خویش بهره‌برداری نمایند. اساسا هیچیک از جناح‌بندی‌های حکومتی نمی‌توانند عزم و اراده مردم را در این همایش به سود موقعیت خود و نظام تعبیر کنند، زیراکه مطالبات مردم و خواست‌های روشن و اساسی آنان که تاکید بر تغییرات بنیادین و ساختاری در نظام اسلامی دارد، حداقل در چند ساله اخیر به ویژه پس از حماسه دوم خرداد با فرایندی شفاف از سوی آنان اعلام گردیده است. از این رو نمی‌توان از حضور آگاهانه مردم، استفاده غیرمشروع به عمل آورد. این همایش بیانگر مخالفت صریح با اقدامات مداخله‌جویانه و جنگ‌افروزانه ارتجاعی‌ترین جناح امپریالیستی بود و در عین حال اعلام مخالفت با اتخاذ تصمیم غیردمکراتیک در معرفی آلترناتیو کاذب و وابسته است که از سوی ملت ایران پاسخ در خور و شایسته تاریخی دریافت داشته است.

بنابراین راهپیمائی ۲۲ بهمن، نشان از مقبولیت عمومی از ساختار مبتنی بر جمهوریت را برای همگان محرز ساخت. همایش یاد شده هرچند که به دلیل سیطره استبداد در کشور بدون حضور نهادهای دمکراتیک و سیاسی منتقد و مخالف برگزار گردید، اما هوشیاری و درایت مردم در دفاع از تمامیت ارضی، منافع ملی، امنیت اجتماعی و اصل جمهوریت را به نمایش گذاشت و این پیام صریح و روشن را به همراه داشت که اگر قرار باشد تعویضی در ساختار سیاسی کشور صورت پذیرد، ابتدا وظیفه تاریخی ملت آگاه ایران است که بار این رسالت سنگین را به دوش بکشد و آن را متحقق سازد. در این رهگذر آنچه که مسلم است، پیشبرد سیاست‌های جنگ‌طلبانه توسط افراطی‌ترین و هارترین جناح حاکم به ایالت متحده آمریکا، تنها به زیان مردم کشور ما و یا دیگر کشورهای فقیر و حاشیه‌ای تمام نمی‌شود، بلکه عملی‌کردن این سیاست دقیقا علیه منافع ملی مردم آمریکا تمام خواهد شد و بیش از همه زحمتکشان این کشور از آن متضرر خواهند گشت. در این میان آن بخش از اپوزیسیون چپ ایرانی که پس از وقوع حادثه دلخراش و تروریستی یازده سپتامبر مدام بر حق‌طلبانه‌بودن ایالت متحده در دفاع از منافع خود در برابر بنیادگرایان و تروریست‌ها تا مرحله گسیل نیروهای نظامی به دورافتاده‌ترین مناطق جهان تاکید می‌ورزید، و این عمل را امری دفاعی تلقی می‌کرد، اکنون در مقابل آرایش میلیاریستی و تجاوزگرانه و سرکشانه هارترین جناح امپریالیستی می‌باید پاسخگوی مواضع سیاسی خود باشد.

در اینجا روی صحبتم به هیچ عنوان با سلطنت‌طلبان نیست، زیراکه این جریان پس از دعوت از آمریکا در حمله به «ایران» به کرات عمق وابستگی خود را به قدرت‌های بزرگ به اثبات رسانده است و بر این واقعیت مهر تائید کوبیده که در پیکره آنان حتی یک سلول ملی و ایرانی تعبیه نشده است. این جریان در عمل ثابت ساخته است که نمی‌خواهد از واقعیت‌های تاریخی کشور ما و ارزش‌های جهان معاصر درس عبرت بگیرد! سلطنت‌طلبان به دلیل عدم استقلال و تکیه بر قدرت‌های خارجی، همچنان در افکار عمومی مطرودند و در آینده نیز هیچ اقبالی در محدوده ملی به سوی آنان روی نخواهد گذارد.

تحقق توسعه سیاسی در ایران و به تبع آن تاثیر و پیامد آن در خاورمیانه و آسیای مرکزی برای آمریکا و بنیادگرایان در ایران نگران‌کننده است. آنچه که مسلم است آنها از رشد دمکراسی، عدالت‌خواهی و افزایش آگاهی‌های فردی و اجتماعی در کل منطقه بیمناکند، بنیادگرایان دغدغه بر بادرفتن قدرت، ثروت و ایدئولوژی خود را دارند و آماده‌اند برای یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشند و آمریکا نیز نگران منافع بلندمدت خود در اقصا نقاط جهان است و هارترین جناح امپریالیستی آن در خلق حوادث افغانستان نشان داد که آماده‌اند بشریت و ارزش‌های درخشان آن را قربانی امیال توسعه‌طلبانه خویش سازند. ■

www.iran-archive.com

سند پیشنهادی به کنگره هفتم سازمان

فریبا - جمشید - ایرج

۱ - آنچه که خواهد آمد با انگیزه تاثیر در تدوین مولفه‌های اساسی مشی و برنامه سازمان تنظیم شده است چراکه تنظیم‌کنندگان سند پیشنهادی در عین تسلیح به اصول عام جنبش‌های اجتماعی و بویژه جنبش اصلاح‌طلبی عینا و بطور ملموس روابط پیچیده و کنش و واکنش سیاسی جناح‌های متشکله ساخت قدرت سیاسی را شاهد می‌باشند. بنابراین جوهره سند ارائه‌شده به کنگره متکی بر واقعیات اجتماعی مرتبط با ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی قدرت است.

۲ - دوستان همفکر تنظیم‌کننده سند سعی وافر داشته‌اند که این نوشتار نه از حوزه آرمانی یا نگاه صرفا سیاسی بلکه از دل واقعیت غیرقابل کتمان جامعه استحصال گردد تا کنگره سازمان را در تصمیم‌گیری عینی و اصولی‌تر یاری رسانیده باشند.

۳ - ما تلاش نموده‌ایم تا سند از روال سنتی تنظیم اسناد دوری گزیند، بنابراین سند پیش رو بر مبنا چارچوبی برخاسته از مولفه‌های سیال، پویا و عینی جامعه تنظیم گردیده تا آماج مرحله‌ای و نهائی جنبش اصلاحات و موانع بازدارنده آن را تبیین نماید.

۴ - تنظیم سند توسط ما فعالان سیاسی داخل کشور آغازگر تلاشی است در مرحله نوین جهت بیرون‌راندن سازمان از شرایط محدود و بسته کنونی، زدودن پیرایه‌های کم‌تحرکی، ترغیب‌انگیز و تمایلات بالقوه فعالان سیاسی داخل و خارج کشور، ترمیم نقصان و کاستی‌های ناشی از حضور سازمان در خارج از کشور و بالطبع دوری آن با بخشی عظیم از امکانات نیروی انسانی حاضر در متن جامعه.

۱ - جنبش اصلاحات ایران با همه موانع حرکتی رو به جلو دارد

جنبش اصلاحات در ایران با همه رویدادهای تلخ و شیرین ۵ ساله گذشته منحنی مشخص با روندی رو به جلو را برابر دیدگان ترسیم می‌نماید. اصلاحات مورد نظر روندی است که ساختار قدرت سیاسی به تبع ساختار اجتماعی تحول‌خواه آن را به طور برگشت‌ناپذیر و در یک فرآیند و بورکراتیک و قانونی طی می‌کند.

جنبش اصلاحات ایران با تمامی تاخیر تاریخی خود و موانع پیش رو، در دوم خرداد ۷۶ چنان سیطره‌ای یافت که در آن مفاهیمی چون قانون‌گرائی و برقراری امنیت را عنوان نمود که جزء مطالبات به تاخیرافتاده‌ای بود که بعد از شکست مشروطیت در این برهه فرصت بروز یافته بود تا وارد مرحله اجرائی و عملیاتی‌شدن گردد. اگر در این برهه مفاهیم حقوق بشری و آزادی فردی و اجتماعی کمتر در تیررس نگاه جنبش موصوف قرار می‌گیرد ناشی از همین وقفه و تاخیر مذکور بوده است که منجر به عدم تشکیل فرآیندهای خاص و الزامی جهت ورود به دوران مدرنیسم یا تجددگرائی گردیده است.

جنبش دوم خرداد ۷۶ جنبشی خودانگیخته و مردمی بود که اصلاح‌طلبان حکومتی توانستند آن را نمایندگی نمایند تا با برخورداری از حمایت توده‌ای اصلاحات متعادل را مد نظر قرار دهند چرا که این جنبش خصلت رادیکالیستی نداشت و هدف جنبش استقرار حاکمیت ملت یا مردم‌سالاری بود بنابراین توانست جابجای در قدرت یا حفظ اصل رژیم از طریق مسالمت‌آمیز و با راه‌کارهای قانونی و دمکراتیک را عملی سازد. هم‌اکنون اصلاحات در ایران چنان سیطره افکنده است و فراگیر شده است که حتی مخالفان اصلاحات نیز دست‌کم و در گفتار و نوشتار بر لزوم انجام اصلاحات اصرار می‌ورزند و باور نموده‌اند که اگر اصلاحات را نپذیرند باید به انتظار عواقب دیگری بنشینند.

از آنجاکه همه تحولات اجتماعی - سیاسی و با تغییراتی بطئی و تدریجی همراه بوده‌اند که با گذر از مراحل و بسترهای خاص و با فراهم‌شدن و پیش‌فرض‌هائی به وقوع پیوسته‌اند علی‌الحال اصلاحات ایران نیز خارج از این اصل صورت نمی‌گیرد.

در ایران کنونی اصلاحات به معنی واقعی تمامی نیافته است و اساسا اصلاحات تمام‌یافتنی نیست. اگر چه در ۵ سال گذشته به خاطر موانع و رادبندهای ایجاد شده از سوی لایه‌های افراطی چرخ اصلاحات به کندی حرکت نموده است ولی هیچ‌گاه از حرکت بازنایستاده است.

۲ - حاکمیت سیاسی ایران با ویژگی دوگانگی

ایران جامعه‌ای در حال گذار است. با سقوط قاجار جامعه از دوران سنتی خارج شده تا به دوران مدرنیسم وارد شود. لیکن این گذار تاکنون تداوم یافته است از این لحاظ در جامعه کنونی ایران هم گفتمان سنتی و هم گفتمان متجدد جریان دارد. هر دو نوع گفتمان در عرصه ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی قدرت دارای نفوذ خاصی هستند. چنانچه توانسته‌اند مطالبات و نوع ساختار آرمانی خود را در میثاقی به نام «قانون اساسی جمهوری اسلامی» متجلی سازند حتی در بازنگری این سند ملی در ۱۳۶۸ توافق و تمایل هر دو نوع گفتمان زمینه‌ساز این اقدام ملی بود.

حاکمیت دوگانه اختصاص به جوامع در حال گذار دارد که جنبش اجتماعی در آن‌ها نمود خاصی دارد. طبیعی است که در میان نیروها و نهادهای دمکراتیک که به صورت انتخابی بوجود می‌آیند و نیروهائی که در میان نهادهای انتصابی قدرت اصلی را در دست دارند شاهد کشمکش و تعارض باشیم. نمونه‌های تاریخی آن حاکمیت دوگانه مصدق و شاه که فرجام تعارض کودتای ۲۸ مرداد بود. انقلاب بهمن ۵۷ نیز نقطه پایان بر حاکمیت دوگانه رژیم آریامهری توسط جنبش انقلابی بود. لیکن در شرایط کنونی وجود دوگانگی در حاکمیت نمی‌تواند تداعی‌کننده امکان کودتا و یا انقلاب جهت پایان‌بخشیدن به منازعات سیاسی حاکمیت دوگانه کنونی باشد چرا که رژیم جمهوری اسلامی در عین دارابودن چالش در تلاش برای کارآمدکردن همین حاکمیت است و بر آن است تا با حرکت اصلاحی به تعارضات و کشمکش‌ها پایان بخشیده و وارد مرحله نوین گردد.

شعارهای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی در دوم خرداد ۷۶ شعارهای تاکتیکی نبودند بلکه شعارهای یک جامعه در حال گذار از یک فاز تاریخی به فاز دیگر بود که با شرایطی متفاوت‌تر از برهه‌های گذشته و در عین وجود کشمکش تقابلی سنت و مدرنیسم روبرو شده بود. لیکن در برهه کنونی ضخامت لایه‌های مدرن چنان قابل توجه گردیده است که لایه‌های رو به تضعیف سنت را به چالش فراخوانده است و در ساختار اجتماعی و برجستگی خاصی یافته است باید پذیرفت که اکثریت جامعه گرایش و میل به مدرنیسم را دارد ولی نباید فراموش نمود که سنت‌گرایان نیز اقلیتی قدرتمند هستند که بخش قابل توجه و حذف‌ناپذیر لایه‌های اجتماعی را در صندوق رای خود دارند. به علاوه این مدرنیسم در حوزه سیاسی نمود بارزتری دارد و در حوزه فرهنگی این نسبت به سود سنت است و همین قضیه را بسیار پیچیده‌تر می‌کند.

۲ - ۱ - محافظه کاران: مستاصل در ساخت سیاسی، منزوی در ساخت اجتماعی

شکست محافظه کاران در انتخابات دوم خرداد ۷۶ آنان را به طور یکپارچه در شوک و حیرت فرو برد. آرام آرام با خروج از پس‌لرزه‌های دوم خرداد عقلای جناح مذکور به بررسی علل ناکامی خود پرداختند چنانچه هم‌اکنون عنوان می‌کنند که علت اصلی رویگردانی توده‌ها یا کاهش اعتبار اجتماعی و ریزش آرای آن‌ها برخاسته از افراطی‌گری روش مبارزه سیاسی آنان بوده است.

محافظه کاران دریافته‌اند که شیوه خشونت و رفتارهای حذفی بجای آن که اثر مطلوب و مورد انتظار آنان را در پی داشته باشد بیشتر به منظر عمومی از این گونه روش‌ها و کاهش اعتبار اجتماعی دامن‌زده و به ایجاد فاصله هر بیشتر میان آنان و مردم انجامیده است.

در انتخابات ۱۸ خرداد ۸۰ برای اولین بار مدیریت سیاسی جناح محافظه کار بر روی جوانان لبخند انتخاباتی زدند و این نه مایه شگفتی که مبنا یک چرخش در نگاه سیاسی آنان است بنابراین بدور از هر گونه تردید و با اندکی جسارت سیاسی باید عنوان نمود که سیر تحولات سیاسی در جامعه ایران در این برهه به نقطه‌ای رسیده است که زمینه ظهور و بروز جریان محافظه کاری نو را می‌توان شاهد بود چنانچه بخش‌هائی از نیروهای جوان‌تر جناح محافظه کار بازنگری در گفتمان سیاسی و تغییر ادبیات گفتاری و نوشتاری و روش‌های فعالیت سیاسی غیرقابل کتمان است که باید از آن به مثابه دوستی‌پذیری آنان یاد نمود.

وجود رادیکالیزم در لایه قوی و کهنسال جناح محافظه کار آن را ضعیف نموده و می‌نماید لیکن تضعیف هر چه بیشتر جناح محافظه کار و عدم تعامل و نقد آن پیش از آن‌که به نفع اصلاح‌طلبان حکومتی باشد به زیان اصلاحات و مردم‌سالاری است زیرا فرصت تضارب آرا و اندیشه نیز از دست رفته و اصلاحات در عرصه عمل نقش تاریخی و سرنوشت‌ساز خود را ایفا نخواهد کرد که خود خطری جدی برای جنبش اصلاحات و اصلاح‌طلبان حکومتی بود.

۲ - ۲ - اصلاح‌طلبان حکومتی بر سر دوراهی مشی اعتدال‌گرائی و سایر مشی‌های ناهمخوان خود با شرایط:

- مشی اعتدال‌گرائی در صدد یافتن راه‌کارهائی جهت برون‌رفت از مشکلات کنونی ایران است چنین مشی وضع موجود را عاری از مشکلات ارزیابی نمی‌کند ولی با دوری‌گزینی از افراط‌پوئی و افراط گوئی‌ها به بقا اصلاحات یاری می‌رساند و روند آن را موزون می‌کند البته باید هشیار بود که مشی مذکور به چنان تنزلی درنغلطد که صرفا در خدمت حل موانع آنی و مقطعی حاملان خود باشد.

- مشی اعتدال‌گرائی قادر به کاهش از التهابات همیشگی فضای سیاسی ایران می‌باشد. این مشی با محافظه کاری مرزبندی دارد و با میانه‌روی‌های پراگماتیست‌ها تفاوت دارد. در مشی مذکور حد و معیار و اندازه اعتدال بر اساس واقعیات در وجه ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی قدرت تعیین می‌گردد و نه برحسب تمایل و سلیقه معتقدان به این مشی.

- مشی اعتدال‌گرائی پیگیری سنجیده و قاطع مبانی اصلاحات و مطالبات واقعی مردم است و راهی است عقلانی که با حداقل هزینه و آسیب به پیش می‌رود و با فرهنگ ایرانی و ساز و کارهای جنبش اصلاحات تطابق دارد و اصلاحات را ممکن می‌سازد و تنها حفظ وضع موجود نیست بلکه آینده‌نگری و واقع‌بینی گرانیگاه آن است.

- مقوله اعتدال‌گرائی با موضوع مهمی پیوند می‌خورد از آنجائی که هر پیشرفت و برون‌رفتی نیازمند نهادها و ساز و کارهای قوی اجتماعی است که به درد تحولات آینده بسط و توسعه را صورت می‌دهند، بنابراین اعتدال‌گرائی پیش از هر چیز با تشکیل نهادهای اجتماعی معنا می‌یابد تا خلاءهای بنیادین توسعه سیاسی را پر سازد.

۲ - ۳ - آسیب‌شناسی اصلاح‌طلبان حکومتی

- فقدان تئوری و استراتژی مشخص جهت جنبش اصلاحات ایران، اصلاح‌طلبان حکومتی را بر سر دوراهی قرار داده است. نگاهی در میان اصلاح‌طلبان حکومتی خود را ملزم به تدوین عاجل استراتژی می‌نماید نگاهی دیگر اعتقاد بر آن دارد که جنبش اصلاحات ایران امروز مبتنی بر راه‌برد منسجمی نیست ولی در حال تحقق و تدوین است به هر صورت نبود راه‌برد موثر جهت تداوم و تعمیق اصلاحات، گروه‌های اصلاح‌طلب را همچون سازمان ما دچار نوعی روزمرگی در رفتار سیاسی و در ملاحضات اخلاقی و سیاسی بازدارنده برای نقد و ارزیابی و مطرح‌کردن موانع بازدارنده نموده است.

- یکی از آسیب‌های جدی جبهه دوم خرداد آن است که در پی رویدادها بعضا از مرحله ابتکار عملی به واکنش‌گرائی کشانیده می‌شوند که بعضا به عنوان واقعیتی غیرقابل انکار است.

- برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی، نقد نظرات خود و همفکرانشان را برنمی‌تابند. غافل از آن که برنده‌ترین سلاح برای رسیدن به یک جامعه مردم‌سالار نقد آراء و عقاید رهبران، گروه‌ها و فعالان سیاسی است.

- ناآشنائی کافی رهبران فکری جنبش اصلاح‌طلبی با ساختار نهادهای سه‌گانه قدرت یا قوای سه‌گانه و روابط آن‌ها با یکدیگر در جامعه مدرن عملا راه انجام اصلاحات را در آنچه که نیاز به اصلاح دارد با مانع روبرو ساخته است. در یک نظام دمکراتیک و مردم‌سالار چیزی به نام استقلال قوا قابل تصور نیست بنابراین در چنین نظام‌هائی نه استقلال قوا که تفکیک قوا عمل می‌کند. پس تشخیص وجوه افتراق نهادهای قدرت و برداشت صحیح از نظریه تفکیک قوا که بنیاد جامعه مدرن و حاکمیت ملت و مردم‌سالاری بر آن متکی است. برای جنبش اصلاح‌طلبی درین مقطع تاریخی از ضروریات قابل توجه است.

- اوضاع این روزها هشداری به اصلاح‌طلبان حکومتی است مبنی بر این که اگر بیش از این فرصت‌ها را از دست دهند ناچار می‌شوند انفعالی‌تر برخورد کنند. بنابراین دیگران بنام اصلاحات علیه اصلاحات گام برداشته تا اصلاحات را به انحراف و بیراهه بکشانند.

۲ - ۴ - اصلاح‌طلبان غیرحکومتی: نامتحد در استراتژی، نامتشکل در تاکتیک

- اصلاح‌طلبان غیرحکومتی نیز از استراتژی واحد و منسجمی برخوردار نبوده بنابراین در خصوص رویدادهای سیاسی نیز فاقد وحدت رویه هستند و بعضا مواضع و رفتارهای آنان همچون اصلاح‌طلبان حکومتی عکس‌العملی است که خود باعث عدم هماهنگی بین آنان و اصلاح‌طلبان حکومتی می‌گردد.

- اصلاح‌طلبان غیرحکومتی هنوز از انسجام فکری برخوردار نیستند و از سازمان‌نایافتگی رنج می‌برند و صرفا در محدوده جریان روشنفکری قابل جمع هستند و در ساخت اجتماعی قدرت نیز فاقد برد موثر و مفید هستند.

- اصلاح‌طلبان غیرحکومتی بیشتر به ساخت روشنفکری نزدیک‌تر هستند و برخلاف روشنفکران دولتی و مدیران سیاسی هنوز در فضای آرمانگرایانه سیر می‌کنند.

- وجود پراکندگی، فقدان سازمان‌یافتگی اصلاح‌طلبان غیرحکومتی باعث آن گردیده تا در سطح جامعه این نیرو بطور مستقیم درگیر با تمامیت‌گرایان نشده و مسائل و اهداف خود را عموما از کانال اصلاح‌طلبان حکومتی پیش می‌رانند.

۳ - اجزاء جنبش اصلاحات ناپیوسته به هم

اجزاء گوناگون جنبش اصلاحات نظیر جنبش کارگری، دانشجوئی علیرغم سوابق دیرین مبارزاتی و جنبش زنان و جوانان با همه تلاش‌های خود هنوز فاقد پیوند و ارتباط ارگانیک در خور توجه هستند. هنوز تفکر مستقل و فراگیر به عمق این اجزاء رسوخ نیافته است. لیکن هر دو جناح در اجزاء جنبش اصلاحات بنا به سوابق و میزان نفوذ دارای عقبه اجتماعی هستند و هر یک سعی می‌کنند در منازعات سیاسی و کشمکش‌های جناحی از این اجزاء بر له یا علیه اصلاحات بهره جویند.

جنبش کارگری:

عدم پرداخت به موقع دستمزدها، اخراج کارگران به علت رکود و بحران در واحدهای تولیدی، بی‌توجهی به مطالبات کارگران روز به روز زمینه‌ساز رشد اعتراضات صنفی کارگران شده است، چنین شرایطی باعث آن گردیده است تا جناح محافظه کار با حضور در حرکات اعتراضی و بسیج و سازماندهی و سعی در هدایت آن از این موضوع ابزاری بر علیه اصلاح‌طلبان حکومتی بسازد.

- جنبش کارگری ایران در عین گستردگی هنوز درگیر مسائل صنفی است. بیشتر این مبارزه در صنایع کوچک و متوسط جریان دارد که بعضا زیرمجموعه بخش خصوصی تلقی می‌گردند و در صنایع بزرگ دولتی اقدام قابل توجهی را شاهد نبوده‌ایم. به هر صورت جنبش کارگری هنوز به مبارزه صنفی - سیاسی وارد نگردیده است.

- جنبش کارگری هنوز در روند با سایر اجزاء جنبش اصلاح‌طلبی نظیر دانشجویان، زنان و جوانان قرار نگرفته است تا بتواند در برهه‌های حساس از حرکت اعتراضی و قانونمند هر جزو جنبش اصلاحات حمایت لازم را به عمل آورد.

جنبش زنان:

- جنبش زنان ما متشکل و فاقد هرگونه تظاهر و حرکت اجتماعی با هویت مستقل است.

- فعالیت زنان در جهت تامین مطالبات بیشتر از زاویه تلاش فراکسیون زنان مجلس پنجم و ششم پیش رفته است و تلاش برای رفع موانع قانونی سد راه فعالیت گوناگون زنان کماکان ادامه دارد.

- در عرصه عمومی بیشتر شاهد تلاش و حرکات فردی زنان در مقابله با سیاست‌های ضد دمکراتیک و زن‌ستیز رژیم هستیم.

- حضور فعالانه زنان در انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی افزایش چشم‌گیری پیدا کرده است.

- جنبش زنان در عین حمایت گسترده از اصلاحات و تحولات اجتماعی هنوز از ناحیه محافلی از قدرت در هر دو جناح به آن سمت سوق داده می‌شد تا زنان در حاشیه باشند.

- مبارزه زنان برای تغییر قوانین، کسب حقوق سیاسی و اجتماعی، برابرحقوقی با مردان، مبارزه با فرهنگ مردسالاری و مقاومت در برابر فشارهای حکومت در حال گسترش است.

جنبش دانشجوئی:

- جنبش دانشجوئی به عنوان اثرگذارترین نیرو در جنبش اصلاحات از بعد از فاجعه کوی دانشگاه تهران و تبریز و تلاش هر دو جناح حکومتی جهت کنترل آن و اعمال سیاست‌های خود اخیرا جنبشی در خود فرورفته ارزیابی می‌شود که به نقد و نه انفعال گرائیده است. با توجه به وضعیت رقتبار کنونی دفتر تحکیم وحدت و تقویت جریان مستقل دانشجوئی، گرایش به استقلال تشکل‌های دانشجوئی از سلطه جناح‌های حکومتی و ایجاد تشکل‌های نوین در بین دانشجویان تقویت شده است.

۴ - اشکال و شیوه‌های پیکار سیاسی پیشنهادی ما:

- تاکید بر خصلت مسالمت‌آمیز و قانونی‌بودن پیکار سیاسی سازمان.

- تاکید بر فعالیت سیاسی قانونی، علنی بر مبنای اصول قانون اساسی و تلاش جهت بسترسازی و کسب و تامین آن.

- مخالفت جدی با هر گونه اعمال رادیکالیستی، خشونت‌آفرینی از جانب حاکمیت در برابر مطالبات بحق مردم.

- دوری از هرگونه روش و سیاست‌های حذفی و تاکید بر رعایت قواعد بازی سیاسی در مناسبات بین احزاب و سازمان‌های سیاسی درون و برون حکومتی.

- دوری جستن از هر گونه اقدام و روشی که منجر به درغلطیدن به سیاست براندازی در رابطه با حاکمیت گردد.

- تلاش برای تقویت و تحکیم شوراها، سازمان‌های غیرحکومتی، تشکل‌های صنفی و سیاسی به مثابه ابزار و ادوات تحکیم مبانی جنبش اصلاحات.

- تلاش برای بسترسازی مناسب جهت اصول به فراموشی سپرده قانون اساسی در راستای دفاع و تقویت مبانی جمهوریت.

۵ - سیاست پیشنهادی ما:

- تلاش وقفه‌ناپذیر برای نهادینه کردن مردم‌سالاری با محوریت قانون‌گرائی و وادارنمودن همه نهادها بویژه نهادهای انتصابی به قانون‌گرائی به عنوان یکی از پایه‌های مردمسالاری، چراکه راه پیشبرد اصلاحات تغییر توازن قوا به سود حاکمیت قانون و مالا اصلاحات است.

- تلاش جهت منزوی‌کردن اقدامات تمامیت‌خواهانه از منظر دمکراتیزه‌شدن ساختار سیاسی و لزوم استقرار مردمسالاری، تامین حقوق فردی و اجتماعی، آزادی فعالیت سیاسی احزاب و سازمان‌ها و ایجاد تقویت نهادهای صنفی و درونی.

- کمک به تقویت گرایش اعتدالی به مثابه مشی غالب و عمومی اصلاح‌طلبان حکومتی در عین نقد برخی عملکرد آنان.

- افشاء و خنثی‌سازی سیاست ضد اصلاحات، اصلاح‌طلبان حکومتی محافظه کاران.

- کمک به رشد و گسترش اصلاح‌طلبان غیرحکومتی در راستای تقویت و تحکیم موقعیت اجتماعی آنان در جامعه.

- کمک به گسترش تعامل بین اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی از یکسو و تعامل بین اصلاح‌طلبان حکومتی و محافظه کاران از سوی دیگر در راستای پیشبرد و تعمیق اهداف جنبش اصلاحات.

- بایستی در راه بهره گیری هر چه بیشتر از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی کوشید و تمامی اصول ترقی آن به ویژه اصولی که هنوز اجرا نشده یا کمتر به آن پرداخته شده در دستور اجرا قرار گیرد.

- قانون اساسی راه اصلاحات را باز گذاشته است جهت تحقق چنین راهی اعم از اجرای اصول مدرن و یا بازنگری در برخی اصول آن می‌توان زمینه‌ای فراهم ساخت تا بر پایه آن بخش عمده‌ای از مطالبات اصلاحات در ایران تحقق یابد بنابراین هدف اساسی اصلاحات می‌تواند تامین کامل حقوق ملت بر مبناء قانون اساسی باشد که تاکنون مورد بی‌مهری قرار گرفته است.

- بخشی از قانون اساسی ناظر به اختیارات و قدرت حاکمیت است که تاکنون این اختیارات نه تنها به طور کامل تامین شده بلکه فراتر از قانون مذکور صورت گرفته است. بنابراین اولین هدف اصلاحات برگرداندن حاکمیت به چارچوب اختیارات قانونی و بازپس‌گیری اختیارات فراقانونی است پس دفاع و تقویت نهادهای انتخابی و جمهوریت در برابر پیشگیری از رشد فراقانونی نهادهای انتصابی و وادارکردن آنان به عملکرد برابر قانون از اهم سیاست ما تلقی می‌شود که خود باعث رفع نارسائی‌های موجود در نظام حکومتی دوگانه کنونی می‌باشد.

- اتخاذ هر گونه موضع‌گیری رادیکالیستی و تند بر علیه روند اصلاحات نتیجه‌اش متزلزل‌ترشدن موقعیت جناح اصلاح‌طلب حکومتی در نزد افکار عمومی است.

دفاع از جنبش اعتراضی کارگران و مطالبات صنفی به حق آنان، تلاش برای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری تا مرحله تحقق پیوند آن با جنبش دمکراتیک و سایر اجزای جنبش اصلاحات و مردمسالاری ایران

- افشاء سیاست‌های اغواگرانه محافظه کاران و نقش آن‌ها در پیشبرد سیاست‌های ضدکارگری

تلاش برای به رسمیت شناختن حق اعتصاب برای کارگران به مثابه یکی از حقوق اولیه و ابزار تامین مطالبات کارگری در برابر تعرض سرمایه‌داری و کارفرمایان

- حمایت از تلاش مستقل کارگران و فعالین جنبش کارگری برای تشکیل سندیکاها، اتحادیه‌های کارگری جهت خروج تشکل‌های کارگری از زیر نفوذ و سلطه خانه کارگر در راستای سازماندهی مستقل تشکل‌های صنفی کارگران

- رفع هر گونه تبعیض و تلاش برای برابری حقوقی زن و مرد، برچیده‌شدن موانع قانونی بر سر راه انتخاب شغل زنان

- مساعدت به جنبش دانشجوئی که بعد از تحمل ضربات و صدمات جدی در پیله انتقاد و بررسی فرورفته است. جهت دست‌یابی به جایگاه تاریخی خود به مثابه یکی از بازوهای جنبش اصلاحات. ▣

www.iran-archive.com

نقد اسناد سیاسی

بهروز خلیق

(۱)

تناقض‌های فاحش یک سند

اسناد سیاسی که برای کنگره هفتم ارائه شده و تعدادی از آنها در نشریه کار انتشار یافته است، نشان از تعدد گرایش‌های سیاسی در سازمان ما دارد. در اسناد انتشاریافته می‌توان دوری‌ها و نزدیکها را مشاهده کرد، وجوه مشترک و متفاوت را دریافت و نقاط ضعف و قوت آنها را مورد بررسی قرار داد.

عدم تشکیل کمیسیون اسناد و ارائه سندهای متعدد بنام افراد صرفنظر از مضارش، این حسن را دارد که جلو مصادره اسناد دیگران گرفته می‌شود و افراد مدعی، نظرات خود را طرح و در معرض قضاوت و نقد قرار می‌دهند.

تدوین سند سیاسی ردیف‌کردن و روی هم ریختن جملات ناهمگون و ناهمخوان نیست، بلکه طراحی و معماری خط مشی سیاسی است که مولفه‌های آن در هماهنگی و همگونی با هم قرار داشته و سیاست‌های مشخصی را نسبت به روندها، نیروها و مسائل مهم جامعه ارائه می‌دهد.

شرط اول این مسئله، داشتن دید روشن نسبت به خط مشی سیاسی است. نویسنده هر سند قبل از اینکه قلم روی کاغذ بگذارد باید در ذهن خود خط مشی سیاسی را طراحی و معماری کرده باشد. وگرنه سند مغشوش، گسیخته و متناقضی را ارائه خواهد داد.

سندی که تحت عنوان «طرح اولیه پیرامون اهداف سیاسی، پیشنهادها و سیاست‌های سازمان» ارائه شده است، دارای تناقض‌های فاحش و ابهامات زیادی است. در شماره قبلی نشریه کار شعار اصلی سند مزبور یعنی «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» مورد نقد قرار گرفت و در این مطلب به بخش دیگری از تناقض‌ها و ابهامات آن پرداخته می‌شود.

رفراندوم برای تغییر قانون اساسی

یا پیشرفت اصلاحات؟

سند مزبور از دو قسمت تشکیل شده است. دو فصل آن توسط نویسنده تحریر شده و بقیه فصل‌ها از سند مصوب کنگره ششم برگرفته شده است.

سند کنگره اساسا برای پیشبرد اصلاحات به تحریر در آمده بود، به همین خاطر برای قسمت دوم آن تیتر «پیشنهادها و سیاست‌های ما برای پیشبرد اصلاحات» در نظر گرفته شده بود.

نویسنده سند مزبور در بخش اول از تغییر قانون اساسی و ایجاد زمینه‌های تشکیل آلترناتیو دمکراتیک دفاع می‌کند. همچنانکه در مقاله قبلی گفته شد تغییر قانون اساسی و طرح ارائه آلترناتیو بمعنی برکناری جمهوری اسلامی و نشاندن نیروی دمکراتیک بجای آن است. در حالیکه پیشبرد اصلاحات خط مشی سیاسی دیگری را می‌طلبد. اما چگونه می‌توان همزمان دو سیاست و دو خط مشی را پیش برد؟ هم برکناری جمهوری اسلامی و هم اصلاحات. اصلاحات می‌تواند زمینه‌ساز برکناری جمهوری اسلامی باشد ولی سیاست برکناری نیست.

نویسنده مشخص نمی‌کند که کدام سیاست مد نظرش است؟ رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و برکناری جمهوری اسلامی یا سیاست پیشبرد اصلاحات؟ اگر رفراندوم برای تغییر قانون اساسی و برکناری جمهوری اسلامی مطرح است چرا برنامه و پیشنهاد برای پیشبرد اصلاحات داده شده است؟ و اگر پیشبرد اصلاحات در محور سیاست‌ها قرار دارد چرا تغییر قانون اساسی بمثابه سیاست روز پیشنهاد شده است؟

«اصلاحات آری، ولایت فقیه نه»

در قسمت دوم (بر گرفته از سند کنگره ششم) عنوان «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه» همچنان حفظ شده است. این عنوان دو موضوع را مشخص می‌کند:

– ما طرفدار اصلاحات هستیم و سیاست ما پیشبرد اصلاحات است

– سیاست و یا هدف سیاسی ما افشا و طرد ولایت فقیه است.

در مورد اول همان تناقض گفته‌شده مشاهده می‌شود: پیشبرد اصلاحات و یا تغییر قانون اساسی؟

و اما در مورد دوم. همچنانکه در مطلب قبلی گفته شد، سیاست افشا و طرد ولایت فقیه لزوما با برکناری جمهوری اسلامی یکی نیست. گرچه در صورت مقاومت محافظه‌کاران، طرد ولایت فقیه می‌تواند به برکناری جمهوری اسلامی منجر گردد.

تناقض دیگر سند در همین موضوع است. تغییر قانون اساسی و جایگزینی آلترناتیو دمکراتیک بجای جمهوری اسلامی و یا افشا و طرد ولایت فقیه؟ کدامیک؟

نوشته در این مورد نیز همزمان دو سیاست را ارائه می‌دهد و برای خواننده روشن نمی‌کند که در پی مشی «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه» است و یا بدنبال تغییر قانون اساسی و برکناری جمهوری اسلامی؟

برنامه برای اصلاحات

یا قانون اساسی؟

در بخش دوم (برگرفته از سند کنگره) تحت عنوان «پیشنهادها و سیاست‌های...» یک جمله اضافه شده است: «انجام رفراندوم برای تغییر قانون اساسی در راستای مضامین فوق»

در زمان تدوین سند کنگره ششم این قسمت بعنوان پیشنهادهای ما برای پیشبرد اصلاحات در نظر گرفته شده بود. نویسنده با اضافه کردن یک جمله بیکباره آن را بعنوان مضامین قانون اساسی مورد نظرش قرار داده است. این سئوال مطرح است که چگونه می‌توان برنامه یکسانی را هم برای قانون اساسی جایگزین مطرح کرد و هم برای اصلاحات. طبعاً در وجوهی آندو اشتراکاتی دارند ولی نمی‌توانند یکسان باشند. اگر برنامه نویسنده برای هر دو یکسان است پس تفاوت بین اصلاحات و شعار تغییر قانون اساسی در چیست؟ آیا تنها درشکل است؟

لغو نظارت استصوابی

یا تغییر قانون اساسی؟

در سند کنگره ششم در بخش پیشنهادها مسئله لغو نظارت استصوابی آمده است. نویسنده از یکطرف همان پیشنهاد را از سند اخذ کرده و از طرف دیگر تغییر قانون اساسی را عنوان نموده است. پیشبرد این دو وجه بطور همزمان امکان‌پذیر نیست. اگر تغییر قانون اساسی بعنوان شعار مرکزی و موضوع روز است، طرح لغو نظارت استصوابی موضوعیتی ندارد.

معلوم نیست که برپایه این نوشته سازمان بعد از کنگره هفتم باید برای تغییر قانون اساسی مبارزه کند یا لغو نظارت استصوابی؟

و جالب‌تر اینکه لغو نظارت استصوابی و آزادی زندانیان سیاسی بعنوان مضامین قانون اساسی پیشنهاد شده است. ارتباط آندو با قانون اساسی چیست و چگونه می‌تواند مضمون قانون اساسی باشد؟ نویسنده باید چگونگی این موضوع را توضیح دهد و آنرا معنی کند. خواننده کندذهنی مثل من، قادر به درک آن نیست.

این مسئله در مورد انحلال نهادهای گزینشی، دادگاه ویژه روحانیت و دادگاههای انقلاب هم صادق است.

تقویت مواضع اصلاح‌طلبان پیگیر

یا تغییر نظام؟

در بخش راستاها و راه‌کارهای سیاسی آمده است: «تقویت اصلاح‌طلبان پیگیر و رادیکال در میان اصلاح‌طلبان اسلامی». با خواندن این جمله بلافاصله این سئوال مطرح می‌شود که تقویت مواضع اصلاح‌طلبان رادیکال به چه منظوری صورت می‌گیرد؟ بخش‌های از آنها در نهادهای حکومتی جا گرفته‌اند و برای پیشبرد اصلاحات تلاش می‌کنند. تقویت آنها به منزله تقویت اصلاحات است. تقویت مواضع اصلاح‌طلبان رادیکال در حکومت در تناقض با تغییر قانون اساسی و برکناری جمهوری اسلامی قرار دارد. چراکه آنها می‌خواهند جمهوری اسلامی را حفظ کنند.

تقلیل‌گرائی

در نوشته آمده است: «اطلاق صفت اصلاح‌طلبانه نه ناظر بر اصلاح و حفظ وضع موجود که بر انتخاب شکل مسالمت‌آمیز تحول دلالت دارد». نویسنده در مطلب افزوده‌اش به سند کنگره ششم از کاربست واژه «جنبش اصلاح‌طلبانه» اجتناب می‌ورزد و از جنبش دگرگونی و تحول‌خواهی اسم می‌برد و می‌گوید که این جنبش در سالهای اخیر خواست‌های سیاسی خود را در قالب جنبش اصلاح‌طلبانه پیش برده است. در این زمینه ذکر چند نکته ضروری است:

– نیروئی که می‌خواهد وضع موجود را حفظ کند در چارچوب اصلاحات قرار نمی‌گیرد. این نیرو محافظه کار است:

– اگر «جنبش دگرگونی‌خواهی و تحول‌طلبی» ناظر بر اصلاحات نیست، پس چرا گفته می‌شود که در سالهای اخیر در قالب جنبش اصلاح‌طلبانه پیش برده است. چرا برای پیشبرد اصلاحات برنامه داده می‌شود. و چراهای دیگر.

– تاکنون کسی صفت «اصلاح طلبانه» را تنها بعنوان شکل مسالمت‌آمیز تحول معنی نکرده است، گرچه یکی از خصیصه‌های اصلاحات پیشبرد مسالمت‌آمیز آن است. ولی صفت اصلاح‌طلبانه ناظر بر اصلاح وضع موجود است. اصلاحات بمعنی تغییر تدریجی است که از یکسو در مقابل محافظه کاری و ارتجاع قرار دارد و از سوی دیگر از انقلاب فاصله می‌گیرد. چگونه می‌توان آن جنبشی را که در دوم خرداد نمود یافت و اصلاحات را برای تغییر زندگی اجتماعی و سیاسی برگزید و توانست به قوی‌ترین و گسترده‌ترین گرایش سیاسی فراروید، تنها به شکل مسالمت‌آمیز آن تقلیل داد. این تقلیل‌گرائی ما را به بیراهه می‌برد.

تناقض دیگر نوشته در همین نکته نهفته است که اگر صفت اصلاح‌طلبانه ناظر بر انتخاب شکل مسالمت‌آمیز تحول است چرا گفته می‌شود که «تغییر قانون اساسی به نیاز مبرم برای تعمیق اصلاحات فراروئیده است». در چنین صورتی تغییر قانون اساسی برای «تعمیق شکل مسالمت‌آمیز تحول» چه معنی دارد؟ اساسا تعمیق اصلاحات چه معنی خواهد داشت؟

مواردی که برشمرده شد تنها بخشی از تناقضات سند است.

در خاتمه

سند مزبور مونتاژ بخش‌هائی از سند سیاسی کنگره ششم و فصل‌های تحریر شده توسط نویسنده است. سند کنگره برای تداوم و تعمیق اصلاحات تدوین شده بود و بخش‌های افزوده‌شده بر پایه تغییر قانون اساسی و ارائه آلترناتیو است. لذا پایه سند برتناقض قرار گرفته است.

نویسنده نمی‌داند در کجا ایستاده است و چه سیاستی را می‌خواهد پیش ببرد: اصلاحات؟ تغییر قانون اساسی؟ حذف ولایت فقیه؟ برکناری جمهوری اسلامی؟ انقلاب؟ و ....

اگر نویسنده ابتدا در ذهن خود جایگاهش را تعیین می‌کرد، مشی سیاسی خود را طراحی و معماری می‌نمود و سپس آن را به رشته تحریر در می‌آورد از تناقض‌ها و ابهام‌ها کاسته می‌شد و نیازی به کمک‌گرفتن از سند کنگره ششم (سند تداوم و تعمیق اصلاحات) و مونتاژکردن آن با شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی نبود. در تمام این سالها تلاش ما در این جهت بود که از ابهامات بکاهیم و سند شفاف و روشنی را ارائه بدهیم. شفافیت سند سیاسی، یکدست و همگن‌بودن آن می‌تواند به پیشبرد سیاست‌های روشن کمک کند. سند متناقض و مبهم به عملکرد متناقض منجر خواهد شد. بعنوان نمونه می‌توان به مسئله تغییر قانون اساسی و لغو نظارت استصوابی اشاره کرد. سازمان بر پایه این سند، بعد از کنگره، مردم را برای تغییر قانون اساسی دعوت خواهد کرد یا لغو نظارت استصوابی؟

تجربه نشان داده است که با یک شعار نمی‌توان خط مشی سیاسی تدوین کرد. نویسنده شعار رفراندوم برای تغییر قانون اساسی را مبنا قرار داده و برای آن خط مشی سیاسی ساخته است. در حالیکه شعار از بطن خط مشی سیاسی بیرون می‌آید و می‌تواند بیان فشرده آن باشد. نویسنده بطور وارونه عمل کرده است: ابتدا تعیین شعار و سپس جمع‌آوری مطالب برای آن.

امید است که در بازنویسی سند ابهامات و تناقضات فاحش آن رفع گردد و شیوه منطقی در نوشتن سند بکار گرفته شود. ▣

(۲)

«حذف ولایت فقیه»

یا «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی»؟ کدامیک؟

در دو سند از بین اسناد ارائه‌شده به کنگره «حذف ولایت فقیه»، «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» و «ولایت فقیه نه، اصلاحات آری» بمثابه شعارهائی که هر کدام خط مشی سیاسی معینی را بیان می‌کنند، تیتر خورده است.

«حذف ولایت فقیه» و «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» و جایگزینی نیروی آلترناتیو یک خط مشی سیاسی نیست. آن دو وجوهی از دو خط مشی سیاسی متفاوت هستند و نمی‌توان آنها را خط‌مشی سیاسی یکسانی به حساب آورد.

مقدمتا باید گفت که ولایت فقیه لزوما با حکومت اسلامی یکی نیست. حکومت اسلامی تنها در شکل و ساختار مبتنی بر ولایت‌فقیه بروز نمی‌یابد و می‌تواند در اشکال مختلف حکومتی تجلی پیدا کند. این موضوع را می‌توان در تمایز بین حکومت اسلامی در ایران و برخی کشورهای مسلمان مشاهده کرد.

قانون اساسی که در ابتدای انقلاب برای جمهوری اسلامی تدوین و به تائید خمینی رسیده بود، مبتنی بر ولایت فقیه نبود. ولایت فقیه یک قرائت از حکومت اسلامی است و قرائت‌های دیگری نیز وجود دارد. هم افراطی‌تر از ولایت‌فقیه (نظیر طالبان) و هم تعدیل‌یافته‌تر از آن. نوع و غلظت درهم‌آمیزی دین و دولت می‌تواند متنوع و متفاوت باشد.

ما در زیر به برخی تمایزات و تفاوت‌های خط‌مشی سیاسی «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» و جایگزینی نیروی آلترناتیو (برکناری جمهوری اسلامی) و خط مشی سیاسی «حذف ولایت فقیه» می‌پردازیم:

۱ – خط مشی اولی کلیت نظام را زیر ضرب می‌برد ولی خط مشی دومی نوک ضربه را متوجه ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و نهادهای وابسته به آن می‌سازد. یعنی بخشی از حکومت را افشا و طرد می‌کند نه مجموعه حکومت را.

۲ – برکناری جمهوری اسلامی به معنی برکناری همه جناح‌های حکومتی است در حالیکه حذف ولایت فقیه متوجه جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی، حذف ارگان‌هائی نظیر شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و گرفتن اهرم قدرت از جناح تمامیت‌گرا است.

۳ – بخشی از نیروهای پیرامون حکومت و نیز جریانهای سیاسی مثل نهضت آزادی و ملی – مذهبی‌ها به جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه اعتقاد دارند. خط مشی برکناری جمهوری اسلامی در شرایط کنونی بمعنای فاصله گرفتن از این نیروها است. آنها با نیروهائی که مشی برکناری جمهوری اسلامی را پیش می‌برند همراهی نمی‌کنند. اما خط مشی دوم واجد بستر مشترک برای همکاری بین نیروهای لائیک و نیروهای پیرامون حکومت و ملی – مذهبی‌ها است.

۴ – خط مشی اولی بجهت اینکه برکناری کلیت حکومت را در دستور روز قرار می‌دهد، جای پائی در «بالا» نمی‌تواند داشته باشد. در حالیکه خط مشی دوم در مبارزه با ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه با بخشی از نیروهای حکومتی همسو می‌باشد.

۵ – جمهوری اسلامی و ساختار سیاسی آن از دوگانگی برخوردار است. جمهوریت و اسلامیت، نهادهای انتخابی و انتصابی. مشی «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» به هر دو جنبه می‌تازد. اما خط مشی دومی از جمهوریت و نهادهای انتخابی دفاع می‌کند و خواهان تقویت اولی و حذف دومی است.

۶ – خط مشی اولی بعنی نقطه پایان گذاشتن بر روند اصلاحات و جنبش اصلاح‌طلبانه است. ولی خط مشی دومی متوجه برداشتن موانع اصلاحات، تداوم و تعمیق آن است.

۷ – نیروهای اجتماعی و سیاسی بمثابه یک پارامتر مهم در تدوین خط مشی سیاسی در نظر گرفته می‌شود. سازمانهای سیاسی با پایبندی به دیدگاهها و آماج‌های خود و تحلیل شرایط سیاسی می‌کوشند که سیاست‌های خود را بگونه‌ای پی بریزند که بیشترین نیروی سیاسی و اجتماعی را در برگیرد.

خط مشی اولی بخش قابل توجهی از نیروهای سیاسی را در بر نمی‌گیرد و قادر نیست با آنها نقطه اشتراک برقرار نماید. در حالیکه خط مشی دومی طیف وسیعتری از نیروی‌های سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود و لذا دامنه و توان بسیج آن بیشتر است.

۸ – جناح حاکم، ولایت فقیه و نیروی وابسته به آن با وجود اینکه در ساخت قدرت دست بالا را دارند ولی در سطح ملی و بین‌المللی منزوی هستند و در موقعیت ضعیفی قرار دارند.

خط مشی دوم نوک ضربه را متوجه نقطه ضعیف حاکمیت می‌سازد و می‌کوشد با بسیج بیشترین نیرو آن را عقب بنشاند. اما خط مشی اول متوجه تمام جناح‌های حکومتی از جمله جناح اصلاح‌طلب است. در حالیکه جناح اصلاح‌طلب هنوز از پایگاه اجتماعی وسیعی برخوردار است.

۹ – در تدوین خط مشی سیاسی تلاش می‌شود که در «بالا» و بین جناح‌های حکومتی شکاف بیندازند و یا از شکاف موجود بهره‌برداری کنند تا نگذارند که حکومتگران یکپارچه به مقابله با نیروهای آزادیخواه برخیزند. این امر یکی از خصیصه‌های خط مشی سیاسی است.

اما خط مشی سیاسی که با طرح «رفراندوم برای تغییر قانون اساسی» و ارائه آلترناتیو دمکراتیک، برکناری جمهوری اسلامی را در دستور قرار می‌دهد، بجای بهره‌گیری از شکاف عمیقی که بین جناح اصلاح‌طلب و محافظه کار وجود دارد، آنها را یکپارچه در مقابل خود قرار می‌دهد. چراکه هر دو جناح در حفظ موجودیت جمهوری اسلامی ذینفع هستند.

زیر ضرب گرفتن ساخت سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه در جهت تشدید شکاف موجود در «بالا» تاثیرگذار است و با بخشی از نیروهای حکومتی در این مبارزه همسو است.

با توجه به تفاوت‌ها و تمایزاتی که بین دو خط مشی سیاسی وجود دارد، یکسان‌پنداشتن آنها در تدوین خط مشی سیاسی امری است خطا و اغتشاش‌آفرین. اغتشاش‌ها و تناقضات در عمل به تدوین سیاست‌های متناقض و متضاد می‌انجامد و امکان پیشبرد سیاست واحد، روشن و شفاف را سلب می‌کند.

متمایزبودن مشی برکناری جمهوری اسلامی و مشی حذف ولایت فقیه موضوع بحث جدی در درون سازمان ما و بخشی از نیروهای اپوزیسیون در دهه اخیر بود. حاصل بحث‌ها به این امر منجر شد که اکثریت نیروهای سازمان ما تفاوت بین آندو را پذیرفتند و به اسناد سیاسی کنگره پنجم و ششم که بر این پایه تنظیم شده بود، رای دادند.

نویسندگان دو سند به تمایزات و تفاوتها توجه ننموده، آن مباحثات را به فراموشی سپرده و در یک سند هم حذف ولایت فقیه و هم رفراندوم برای تغییر قانون اساسی را مطرح نموده‌اند. یعنی همزمان دو خط مشی سیاسی ارائه داده‌اند. یکبار حذف کلیت حکومت و یکبار بخشی از آن را.

این تناقض در هر دو سند وجود دارد. می‌توان روی کاغذ هر دو خط مشی را در یک سند گنجاند اما نمی‌توان در عمل بطور همزمان دو خط مشی سیاسی را پیش برد. نویسندگان دو سند باید روشن کنند کدام یک از آن دو خط مشی سیاسی را پیشنهاد دارند؟ ▣

www.iran-archive.com

«ولایت‌فقیه»، «نیروی سوم» و «اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی» نقاط گره‌ای در اسناد پیشنهادی به کنگره هفتم

ملیحه محمدی

در بررسی اسناد پیشنهادی به کنگره، با توجه به موقعیت سازمان در مهاجرت، و بر اساس اینکه سازمان در سیاست‌گذاری کلان برای کشور نمی‌تواند نقش داشته باشد و در واقع هر سال فعال‌ترین بخش اسناد بخش راهکارهاست، من طرح رفیق رضا جوشنی را تحت عنوان «برآمدی دیگر، روالی دیگر» درست‌ترین شکل سندنویسی می‌دانم و معتقدم که سیاست‌های تاکنونی سازمان به راحتی در آن قدرت مانور دارند. اما این سند را به دلیل همین کلیتش از بحث و بررسی کنار می‌گذارم.

در میان سایر اسناد سند رفیق بهروز را در شرایط ذهنی موجود در سازمان، به عنوان راه‌گشاترین سند برای نقد فعال برمی‌گزینم؛ و قبل از آن دلایل رد اسناد پیشنهادی دیگر را به اجمال بیان می‌کنم.

سند رفیق علی‌اکبر با عنوان خط مشی پیشنهادی.....بر اساس تحلیل معینی که از شرایط جامعه ایران دارد، اصلاحات را شگردی از جانب جمهوری اسلامی برای «به بیراهه‌بردن مبارزات مردم» تشخیص داده است و هدف روشن تغییر «سیستم حکومتی موجود» را در دستور قرار داده است. طبعاً به باور من آن تحلیل و این هدف از واقعیت جامعه ما به دور و پرداختن به جزئیات آن غیرضرور است.

و اینکه من این سند را قبل از همه طرح می‌کنم برای این است که بگویم این سند در میان آن تعداد اسناد پیشنهادی که از ادامه جنبش اصلاحات با حضور نمایندگان فعلی آن در حاکمیت قطع امید کرده است، یا اساساً نمایندگی آنان را به رسمیت نمی‌شناسد، از این امتیاز برخوردار است که هیچ‌گونه تناقض درونی را با خود حمل نمی‌کند.

سند بعدی، سند حذف ولایت فقیه و رفراندم برای تغییر قانون اساسی را به عنوان آشکارترین تناقض میان داده‌ها و پرداخته‌ها مرور می‌کنم. و فقط از بابت بازنمودن این تناقضات.

این سند با ارزیابی از اوضاع کنونی آغاز می‌کند، و در مقدمه این ارزیابی تحلیل تاریخاً غلطی را مبنا می‌گیرد: «جنبش اعتراضی و خودجوش مردم در ۲ خرداد ۱۳۷۶ ..... با حمایت اصلاح‌طلبان حکومتی! نام جنبش اصلاحات گرفت».

اینکه جنبش کنونی، اساساً جنبشی اصلاحی است، یا در اثر آن حادثه تاریخی «نام» جنبش اصلاحات گرفته است، خود بحث نظری طلب می‌کند. اما ادعای وجود «اصلاح‌طلبان حکومتی» در دوم خرداد هفتاد و شش در حاکمیت، ادعای کاملا تازه‌ای ست که هیچ تلاشی برای اثبات آن صورت نگرفته است.

پس از این مقدمه، ارزیابی‌ها از وضعیت موجود، در قریب بیست پاراگراف کوچک و بزرگ به ترتیبی که در نشریه آمده است، ارائه می‌شود. در یکایک این بندها کارنامه سیاه و شکست خورده‌ای برای اصلاح‌طلبان دولتی در تمام زمینه‌ها رقم می‌زند، و حتی بر عقبگرد جامعه به شرایط قبل از دوم خرداد تأکید می‌کند. می‌نویسد: «حاصل این وضعیت تشدید سرکوب آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و نقض خشن حقوق شهروندی و نیز گسترش بی‌عدالتی و ....در جامعه است». با استناد به این دریافت می‌توان نتیجه گرفت که آزادی‌های سیاسی، اجتماعی، حقوق شهروندی و عدالت اجتماعی قبل از دوم خرداد، در وضعیت مناسبتری قرار داشته است. تشدید سرکوب حتی در زمینه آزادی‌های سیاسی بعد از دوم خرداد، قابل اثبات نیست و در زمینه آزادی‌های اجتماعی و حقوق شهروندی از آن هم حیرت‌انگیزتر است! ظاهراً این سند توجه نکرده است که آزادی‌های اجتماعی و حقوق شهروندی از مقوله آزادی‌های سیاسی جداست و در حیطه آزادی‌های فردی‌ست؛ و شامل اموری از قبیل مثلا برخورد با حجاب و پوشش و دخالت در امور خصوصی اهالی و نظارت بر هنر و ادبیات است. که به شهادت همه اخبار و اطلاعاتی که از ایران می‌رسد و فیلم و ادبیات و موزیکی که به خارج کشور سرازیر است، اثبات آن دشوار به نظر می‌رسد. حتی در زمینه آزادی مطبوعات با تمام تهاجماتی که صورت گرفته است نه حجم نشریات مستقل و نه کیفیت آن قابل مقایسه با دوران قبل از دوم خرداد و حتی تمامی تاریخ اجتماعی ایران نیست. در بخش راستاها سند خواهان برگزاری رفراندم برای تغییر قانون اساسی می‌شود. غیرواقعی‌بودن چنین مطالبه‌ای را در شرایط کنونی، رفیق بهروز در مقاله «نقدی بر شعار رفراندم....» کاملا روشن کرده است. اما مطلب این است که این سند در بخش آخر تحت عنوان «در زمینه تغییر قانون اساسی» نشان می‌دهد که بر خلاف آنچه که تیتر کرده است، نه در پی «تغییر قانون اساسی» بلکه تنها در صدد ایجاد تغییراتی در قانون اساسی است. موارد آن را هم به روشنی ذکر کرده است که از چهار مورد تجاوز نمی‌کند! در این بخش اما این تنها تناقض میان داده‌ها و پرداخته‌ها، میان آرا و مقاصد نیست. در بند ۴ این بخش، با صراحت از اقدامات مثبت اصلاح‌طلبان حکومتی، همان‌ها که طی قریب پنج سال همه چیز را خراب‌تر کرده‌اند، حمایت می‌شود و خوش‌بینانه‌ترین و در عین حال کلی‌ترین انتظارات را با آنان طرح گردیده است.

در بخش راهکارها علاوه بر طرح تقاضاهای جدید از همان دولت شکست‌خورده، خواست‌های ویژه‌ای را در مسئله ملی طرح می‌کند که تصور طرح آنها با دولت فدرال آلمان نیز کمی دور از ذهن است! مثلا طرح این تقاضا که دولت موظف باشد «کادرهای ملی»! جهت «اداره امور محلی»! تربیت کند! مجموعه خواست‌هائی که از دولت در این محدوده هست، بدون تصور تمرکز شدید دولتی ممکن نیست.

بخش «در زمینه مبارزات مردم»، نماد کلی یک تحلیل خام است که خوانندد می‌تواند تصور کند که مثلا در شرایط جنگ کردستان یا ترکمن‌صحرا نوشته شده باشد. بند عجیبی مانند «تقویت حس همدردی بین مردم مناطق مختلف و بسیج آنها برای حمایت از مبارزات یکدیگر» و «تبدیل حرکات منطقه‌ای به سراسری»! شرایطی انقلابی را در ایران تصویر می‌کند که نشان می‌دهد این مائیم فقط که گوشه عافیت گرفته و اینجا نشسته‌ایم. یا بند عجیب‌تری مانند «خبر رسانی! باید کوشش شود که مناطق مختلف از مبارزات همدیگر آگاهی داشته باشند» در مملکتی که اخبار ضداطلاعات آن به روزنامه‌های خودی و غیرخودی کشیده می‌شود، این چگونه وظیفه‌ای برای یک نیروی سیاسی است. یا چقدر واقع‌بینانه است «دعوت از مردم برای اعتراض دسته جمعی علیه سیاست‌های سرکوبگرانه» در حالیکه خانواده‌های زندانیان ملی مذهبی که خود سرکوب شده‌اند، و هر بار با اعلان قبلی تجمع می‌کنند، هرگز بجز خودشان نتوانسته‌اند نیرونی را بسیج بکنند. عدم دقت در فرم و ساختار در این سند بی‌سابقه است! در زمینه آزادی‌های سیاسی، ناگهان بند حیرت‌انگیزی نظیر «افشای سیاست‌های ضد کارگری وزارت کار» ظاهر می‌شود که چگونگی ارتباط چنین تاکتیکی با مسئله «آزادی‌های سیاسی» روشن نیست.

سند اهداف سیاسی، پیشنهادها و سیاست‌ها.....با امضای رفیق فریدون احمدی نیز گرانیگاه سیاست اصلی سازمان را برای امروز برقراری رفراندم «برای تغییر قانون اساسی» قرار داده است. همانگونه که اشاره کردم رفیق بهروز تحلیل بسیار پخته و موجزی در اثبات نادرستی این شعار در شرایط و امکانات فعلی نیروهای اپوزیسیون از سوئی، و موقعیت نظام حاکم بر ایران از دیگر سو آورده است. اما من تصور می‌کنم که آماج اصلی و کانونی این سند تغییر قانون اساسی نیست بلکه «تغییر ساختار سیاسی» که آن را در دستور روز قرار داده است و تغییر قانون اساسی را پیامد طبیعی آن شمرده است. به این جملات دقت کنیم: «تغییر ساختار سیاسی و در نتیجه تغییر قانون اساسی به نیاز مبرم جامعه ، به گام ضرور و کیفی برای تعمیق اصلاحات و به مسئله‌ای که جامعه حل آن را در دستور نهاده، فرا روئیده است».

به این ترتیب وقتی که رفیق احمدی تشخیص می‌دهد که «جامعه»! تغییر ساختار سیاسی را در دستور قرار داده است، چرا توجه ما را به امر تبعی آن که تغییر قانون اساسی است، معطوف می‌کند. چرا رفراندم را برای امر اصلی برقرار نمی‌کند؟ آیا او نگران این است که بعد از تغییر ساختار سیاسی باز هم کسانی بخواهند قانون اساسی ساختار سیاسی گذشته را برای خود حفظ کنند؟! کسی شک ندارد که هر ساختار سیاسی جدیدی قانون اساسی خود را خواهد نوشت! این سند که آماج سیاسی معین خود را تغییر ساختار سیاسی اعلام کرده است، بی‌سبب است که باز در بخش بلندی زیر عنوان راستاها و راهکارهای سیاسی ما توصیه‌ها و انتقادات و تذکراتی را عنوان می‌کند که خطابش باز به بخشی از نیروهای موجود در حاکمیت است.

بخش بعدی، «پیشنهادها و سیاست‌های ما برای پیشبرد اصلاحات» گر چه بر حسب مضمون هیچ تناقضی با شرایط ندارد، اما با همان امر در دستورگذاشتن تغییر ساختار سیاسی متناقض است. چگونه می‌توان بعد از این دستور بار دیگر لغو نظارت استصوابی، انحلال نهادهای گزینش، دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه‌های انقلاب را پیشنهاد داد! ما تغییر ساختار را «در دستور» گذاشته‌ایم یا تغییر پاره‌ای قوانین مدنی را که جز در ساختار فعلی در قوطی هیچ عطاری نیست، مطالبه می‌کنیم؟

اما در مورد بخش پایانی این سند یعنی «قانونیت و فعالیت علنی، آزاد و قانونی» من معتقدم که به همین ترتیبی که در این سند آمده است، آنقدر شفافیت و گویائی دارد که می‌تواند جای تمامی یادداشت‌های کلی و تعریف‌نشده «نیروی سوم» را بگیرد.

من برآنم که اگر «تغییر ساختار سیاسی» را از دستور روز سند رفیق احمدی برداریم، تمامی اهداف، پیشنهادها، سیاست‌ها و از همه مهمتر راهکارهای موجود در این سند در سند رفیق بهروز موجود است و علیرغم تفاوت‌های دیدگاهی میان دو سند. از آنجائی که مهمترین بخش سند سیاسی برای یک نیروی اپوزیسیونی نظیر ما که امکان شرکت در سیاست‌گذاری کلان را در داخل کشور ندارد همانا راهکارهای سیاسی دو ساله در فاصله دو کنگره است، توافقات مهمی میان این دو سند موجود است.

اما در برخورد با سند رفیق بهروز من به آن مبناهای تحلیلی ایشان می‌پردازم که به منظر من کانون تفکر دوگانه و منشأ اشتباهات ماست.

۱ ـ تفکیکی که به جد باید میان اصلاح‌طلبان دولتی و غیردولتی انجام دهد.

۲ ـ محوریت و رهبری‌بخشیدن به نهاد ولایت فقیه که خود یکی از اهرم‌های جبهه راست است.

۳ ـ برداشت ناصحیح از موقعیت و حالت وجودی نیروی سوم. و طبعاً اشتباه محاسبات طبیعی در رابطه با هر یک از این دیدگاهها!

۱ ـ تفکیک میان اصلاح‌طلبان دولتی و غیردولتی:

این سند در بند ۳ این تفکیک [illegible] انجام می‌دهد می‌نویسد: «جنبش اصلاحات با دو مؤلفه آن یعنی اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی تعیین می‌یابد». به راستی پایه‌های مادی مختصات چنین تفاوتی را در کجا می‌توان نشان داد؟ اگر منظور از اصلاح‌طلب دولتی و غیردولتی دقیقاً منصب دولتی‌داشتن یا نداشتن باشد، این وجه تمایزی خواهد بود میان چهل تا پنجاه نفر هیئت دولت و مشاورینش از سوئی و میلیون‌ها تن از سوی دیگر! و قطعاً رفیق بهروز چنین تقسیم فیزیکی ساده‌ای را مد نظر نداشته است. پس توجه در این نامگذاری به مفاهیم دیگری نظیر رادیکال و میانه، یا پیگیر و ناپیگیر و تفاوت‌های کیفی از این دست است. در آن صورت رفقا از کجا به این باور رسیده‌اند که همه نیروهای اصلاح‌طلب خارج از حاکمیت پیگیرند و همه آنانی که در حاکمیت‌اند، ناپیگیر؟ اگر این تفاوت به طور کلی ناشی از این است که عنصری که در حاکمیت است باید با محافظه کاری بیشتری برخورد کند، پس هر اصلاح‌طلب رادیکالی که بتواند، یا جنبش اصلاحات بتواند او را به حاکمیت بفرستد، ناچار به رعایت اعتدالی می‌شود که بلافاصله او را از متحدان خودش جدا کند. حال آنکه جنبش اصلاحات از آغاز قطعاً مانند هر جریان اجتماعی سیاسی دیگری از طیف‌های گوناگون از ناپیگیر، وکمتر پیگیر تا رادیکال دو آتشه مرکب بوده است. اما او نیز طبق قانون عمومی تعادل برآمد متوسط خود را که قادر است طیف‌های بیشتری را در بر بگیرد به نمایندگی برگزیده است. اساساً در هیچ جریان اجتماعی امکان اینکه رادیکال‌ها در اکثریت باشند، وجود ندارد، و این نیز با مصلحت و مقاصد هر جنبشی سازگارتر است! زیرا که گذشته اینکه طیف میانه همواره و در هر جریانی اکثریت دارد و از این بابت خود به خود اکثریت را نمایندگی می‌کند این ویژگی را نیز دارد که از سوئی با تمایلات گروههای محافظه کارتر تقابل جدی ندارد و از سوی دیگر تأمین خواسته‌های نسبی او مانعی بر سر راه تحقق مطالبات رادیکالتر ایجاد نمی‌کند بلکه برعکس شرایط تحقق آنرا فراهم‌تر می‌کند. در تمامی این استدلال‌ها نظر من در وهله اول بر تعادل و رادیکالیسم در مطالبات است نه شیوه و روش؛ که رادیکالیسم در روش نه لزوماً اما می‌تواند به شیوه‌های انقلابی فرا بروید بدون آنکه اهداف آن انقلاب از آماج‌های یک جنبش اصلاحی فراتر باشد.

باری؛ بر بستر این تفکیک به گمان من غیرضروری است که در بخش حاکمیت دوگانه رفیق بهروز یک دستاورد مثبت چنین اصلاحات راکه عبارت باشد از ایجاد دوگانگی در حاکمیت استبدادی منفی ارزیابی می‌کند: «حاکمیت دو گانه زمینه‌ساز بحران سیاسی و تداوم چالش در جمهوری اسلامی است».

در حالیکه از این منظری که ما می‌بینیم تداوم چالش در جمهوری اسلامی نشانه تنگ‌ترشدن عرصه به نیروی راست حاکمیت و پیشرفت مبارزه در درون جامعه است. و شاید بر اساس همین محاسبه است که رفیق بهروز نیز در بخش «تمامیت گرایان: ابتکار در بالا...» نتیجه می‌گیرد که تمامیت‌گرایان موفق شده‌اند انسجام را در صفوف خود تأمین کنند و حال آنکه پریشانی و رفت و آمد آنان میان قوه قضائیه و نهاد ولایت و ارباب مؤتلفه همگی نشان از کاهش روز به روز انسجام و قدرت در این دستگاه است.

در این بخش در فهرست موفقیت‌های جناح راست رفیق بهروز از «حذف نیروهای ملی مذهبی و نهضت آزادی و سرکوب آلترناتیوهای غیرحکومتی» سخن می‌گوید در حالیکه اگر منظور از حضور یک جریان سیاسی حضور او در عرصه قدرت سیاسی باشد، ملی مذهبی‌ها هرگز در این موقعیت بجز دوران کوتاه بعد از انقلاب آنهم با پرچم اسلام فقاهتی حضور نداشته‌اند. اما در زمینه نوعی از حضور سیاسی باید گفت که ملی مذهبی‌ها [illegible] آزادی به شکل موضع‌گیری [illegible] و انتشار اعلامیه و بیانیه [illegible] کمیت و کیفیتی که بعد از [illegible] می‌کنند نبوده‌اند و دستگیری [illegible] آنان نتوانسته است مانع اعلام حضور سیاسی آنان گردد. و منظور رفیق بهروز از حذف «آلترناتیو»های غیرحکومتی اگر اشاره به نیروهائی‌ست که گویا قبلا بوده‌اند و اینک نیستند، نمی‌تواند به سیاست‌های بعد از دوم خرداد برگردد. و آنچه که رفیق بهروز تشدید اختلاف در درون جبهه دوم خرداد می‌نامد، از آنجا که انعکاس مخربی میان این جبهه ندارد، بعید نیست که پیشرفت چالش‌های نظری و لازم در درون آن باشد؛ چیزی نزدیک به مفهوم نیروی سوم! و بسیار هم مفید به حال جنبش.

در این بخش ناخشنودی رفیق بهروز از وجهی از سیاستی که اصلاح‌طلبان حکومتی در پیش گرفته‌اند با دیدگاه کلی او به امر پیشرفت اصلاحات منافات دارد! او می‌نویسد: «اصلاح‌طلبان حکومتی از ابتدا سیاست جلب نظر ولی فقیه، دورزدن و خنثی نگاه‌داشتن او را پیش گرفتند...» آیا ایشان توقع داشته است که پس از روی کارآمدن توسط یک انتخابات قانونی، برندگان این انتخابات، سیاست حذف ولایت فقیه اصل اول قانون اساسی را در پیش بگیرند و به پروژه بنی‌صدری‌کردن خاتمی که از فردای انتخابات با ترور نمایندگان فکری جنبش و مشاور رئیس جمهور آغاز شد یاری کنند؟ نوشته‌اند که «سیاست هدایت تهاجم توسط ولی‌فقیه علیه اصلاحات ناکارائی این سیاست را نشان داد». و این همان نقطه‌ای‌ست که به زعم من یکی دیگر از اشتباه محاسبات رفیق بهروز یعنی ولی فقیه را رهبر و هدایت‌کننده جبهه تمامیت‌خواهان نامیدن است.

۲ ـ ولایت فقیه و امر رهبری جبهه راست:

حقیقت این است که بعد از آنکه انقلاب مردم ایران که خواست‌ها و نیازهای گوناگونی را نمایندگی می‌کرد، توسط رادیکال‌های اسلامی که بخش معینی از نیروی انقلاب بودند، مصادره شد، آنان بر اساس تاریخ و سنت اسلام و از آنجا که بنیادگرا بودند و نیازی به تطبیق خود با دنیای جدید نمی‌دیدند، تماماً به سنت و تاریخ حکومت اسلامی مراجعه کردند و با استفاده از مسلمان‌بودن عمومی مردم ایران ولو در وجه غالب خود انطباقی هم بر اسلام آنان نداشت، نهادهای مورد نیاز خود را و اسبابی که بتواند حاکمیت آنان را بیمه کند فراهم کردند. نهادهائی که نهاد ولایت تنها یکی از آنهاست.

اما این نهاد نیز به اختیار خود رها نشده است، آنان می‌دانستند که اگر نهاد ولایت قائم به یک نفر باشد، او به عنوان یک فرد همیشه در معرض این است که از بنیاد اندیشه ابتدای انقلاب فاصله بگیرد و کار اجرای قوانین اسلامی را از حدتی که منظور آنان است دور کند. اتفاقی که در مورد منتظری افتاد! این است که ولی‌فقیه را در واقع مجلس خبرگانی انتخاب می‌کند که شرایط انتخاب اعضای آن اساساً در حوزه‌ای نیست که مثلا مانند مجلس شورا غیرخودی‌هائی بتوانند به آن راه پیدا کنند. و از این بابت است که هنگامی که آنان با تمام تسلطی که بر قوه قضائیه دارند، سران این قوه تحت فشار افکار عمومی قادر به پیشبرد همه خواسته‌های آنان نمی‌شوند و به نهاد ولایت متوسل می‌شوند، نهاد ولایت نیز مجبور به همان عقب‌نشینی در مقابل خواست‌های اجتماعی می‌گردد و در واقع اینجا ارکان اسلام فقاهتی‌ست که عقب‌نشینی گردان‌های خود را نظاره می‌کند. این امر برای ما از این بابت می‌تواند مورد توجه باشد که در همین لحظه فعلی حذف نهاد ولایت می‌تواند طبق پیش‌بینی قانون اساسی خشن‌ترین نمایندگان خیرگان رهبری را به عنوان شورای رهبری به قدرت بنشاند که کاملا مطابق خواست افراطیون مذهبی عمل کند و امکان هر گونه نرمشی را نیز از میان بردارد و جامعه را به آشوب یا تسلیم کشاند. از این امور نمی‌خواهم نتیجه بگیرم که قانون اساسی نباید تغییر کند و یا ما نباید برای حذف این نهاد یا سایر نهادهای نافی جمهوریت تلاش کنیم، منظور من این است که نقش محوریت و رهبریت به این نهاد دادن، ندیدن کلیت یک ساختار است که استراتژی کاملی را طلب می‌کند. در این زمینه محدودیت اختیارات ولی‌فقیه و حذف ارگان‌های موازی و ارگان‌های زائد در قانون‌گذاری، نظیر شورای نگهبان منطقی‌ترین شعارهائی است که علاوه بر زمینه‌های آماده‌تر داشتن به تقویت جمهوریت نیز مدد می‌رساند.

۳ ـ نیروی سوم یک ارتقای کیفی یا یک جبهه جدید؟

حقیقت این است که به موازات انجام برنامه‌های اعتدالی خواست‌های همان طیف‌های میانه نیز متوجه مطالبات جدی‌تر می‌شود و جنبش اجتماعی معین چاره‌ای جز ارتقای سطح برنامه‌های خود ندارد. اما این بسیار دور از مصلحت است که اگر هنوز خواسته‌های حداقل یا متوسط به سامان نرسیده است، و نیروئی که جامعه اندک‌زمانی پیش به حاکمیت فرستاده است به علت مجموعه مشکلات کندتر حرکت می‌کند، ما نتیجه بگیریم که اینک نوبت اقدام رادیکال‌هاست که بیایند و جای آنان را بگیرند. که جامعه در میزان بهائی که تاکنون نشان داده است که حاضر به پرداخت این سیاست را پیروی نمی‌کند. اما جامعه قابلیت ارتقای خواسته‌های خود را هم در پائین و هم در میان نمایندگان خود در حاکمیت به ما نشان داده است. در دوره دوم دولت اصلاح‌طلب ما شاهد آن بودیم که سرانجام این اصلاح‌طلبان دولتی یا به قول شما حکومتی به شکل آشکار و در سطح وزیر از حقوق ملی مذهبی‌ها حمایت می‌کنند. این دولت در مقابل بخش راست حاکمیت چهره اپوزیسیونی به خود می‌گیرد یعنی رادیکال‌تر می‌شود وقتی وزیر دادگستری‌اش علیرغم جنجال‌های کرکننده دستگاه قضائی اعلام می‌کند که ملی مذهبی‌ها برانداز نیستند. وقتی وزرای دولتی خواهان دادگاه علنی برای آنان می‌شوند. وقتی رئیس جمهور به قوه قضائیه اخطار قانون اساسی می‌دهد. وقتی رئیس جمهور در اجتماع دانشجویان با اشاره به جنبش مسلحانه آن را حاصل عدم توجه رژیم گذشته به مبارزه مسالمت‌آمیز می‌داند و از این بابت هشدار می‌دهد. همه اینها نشانه‌های بارز آن است که مشکل این مردم از مشکل این دولت جدا نیست و پیگیر و ناپیگیر و رادیکال و میانه و یا به عبارت شما نیروی سوم هم در حکومت و نیز خارج از آن قابل شکل‌گیری‌ست. من بر اساس تفکر خودم از تبلیغ برای نیروی سوم بیم ندارم من نگران تحلیل غلطی هستم که نمی‌گذارد واقعیت چهره تمام خود را در برنامه سیاسی بنماید. شعار نیروی سوم که نتیجه تفکیک اجباری میان اصلاح‌طلبان دولتی و غیردولتی است، توجه ما را از پایه‌های واقعی موجود در جنبش منحرف می‌کند. این نیروی سوم مثل یک فوج شوالیه به اذهان ما خطور کرده است تا بی‌صبری ما را از این کندی امور چاره کند حال آنکه دلایل کندی حرکت اجتماعی هرگز در رهبران آن نیست که آنان را جامعه بر می‌گزیند. بلکه دقیقاً برمی‌گردد به وزن نیروی مردم و وزن و بزرگی مشکلی که هر ملتی بر مبنای تاریخ و امکانات خود با خود حمل کرده است. نیروی سومی که شما رفقا ارائه می‌کنید شکل گردان‌های رزمنده‌ای را دارد که باید بیاید و قدرت را از دست نیروئی که خود به میدان فرستاده است، بگیرد یک جور ارتش انقلابی‌ست. در حالیکه نظر شما متوجه خواست‌های پی‌گیرتر در مطالبات اجتماعی و سیاسی است. و معلوم نیست که چرا جریان مورد نظر شما نباید از نیروئی که با آن همه سختی برکشیده است حمایت کند؟ و توجه نمی‌کنید که هنوز چند ماهی بیشتر از اعمال اراده جمعی مجموعه اصلاح‌طلبان که همین نیروی

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

مرحله نوینی در جنبش دانشجوئی ایران

مهدی فتاپور

با حاد شدن فضای سیاسی ایران در ماه‌های اخیر جنبش دانشجوئی و نقشی که این جنبش در تحولات آینده ایفا خواهد کرد به یکی از مرکزی‌ترین مباحث تبدیل گردید. دانشجویان فعال‌ترین نیروی اجتماعی جامعه ایرانند و موضع و عملکرد آنان تاثیراتی تعیین‌کننده بر تحولات آینده خواهد داشت. در ایران، امروز بیش از یک میلیون نفر در دانشگاهها مشغول تحصیلند و با توجه به نقش آنها بعنوان فعالترین و آگاه‌ترین بخش جوانان ایران حرکت آنان تعیین‌کننده کل جنبش جوانان ایران است.

در سالهای اخیر دانشجویان فعالترین نیروی مقاومت در برابر تهاجمات محافظه‌کاران بوده و در شرایط کنونی، سازماندهی هر مقاومتی بدون نقش فعال دانشجویان ناممکن است.

در سمینارها و جلسات مختلفی که جهت بررسی این جنبش و دشواریهای کنونی آن چندماه قبل در رابطه با سالگرد ۱۶ آذر برگزار گردید همه شرکت‌کنندگان بر نقش و اهمیت جنبش دانشجوئی ایران در روندهای آتی جامعه تاکید کردند. از جمله نکات مورد تاکید اکثریت قریب باتفاق شرکت‌کنندگان در این سمینارها (و یا مقالاتی که در این رابطه نوشته شد) عبارت بودند از:

خطر افول جنبش دانشجوئی و مخاطراتی که افول این جنبش متوجه کشور می‌سازد.

خطر حکومتی‌شدن جنبش دانشجوئی

ضرورت استقلال جنبش دانشجوئی از سازمانها و احزاب سیاسی

نقش دفتر تحکیم وحدت و ضرورت غلبه بر اختلافات درونی آن

جنبش دانشجوئی ایران در آستانه ورود به مرحله جدیدی از حیات خویش است و شاید بسیاری از دشواریها و پیچیدگیهای کنونی این جنبش ناشی از خصلت این مرحله گذار باشد و به همین دلیل بررسی این جنبش اهمیتی بیشتر می‌یابد.

در این مقاله تلاش گردیده مرکزی‌ترین ویژگیهای این جنبش در شرایط کنونی ایران مورد بررسی قرار گیرد.

تحول‌طلبی، خصلت مرکزی جنبش دانشجوئی

دانشجویان و در مفهومی وسیعتر جوانان خواستار دگرگونی و پیشرفتند. خصلت مرکزی مبارزه دانشجویان آنگاه که بیک جنبش سیاسی فرا می‌روید، تحول‌طلبی آنست.

دانشجویان آینده را از آن خود می‌دانند و خواهان آنند که آنرا آنگونه که خود می‌خواهند و نه آنگونه که به آنان داده می‌شود بسازند. جنبش دانشجوئی جنبش نقد نارسائی‌ها و تغییر است. دانشجویان و در مفهومی وسیعتر جوانان آنگاه بصورت یک جنبش سیاسی پا بعرصه مبارزات اجتماعی می‌نهند که متقاعد شده باشند، تحول اجتماعی ضروریست و امکانات چنین تحولی وجود دارد. آنان ایده‌هائی را می‌پذیرند که راه تحقق چنین تحولی را ترسیم کند و به آنان روحیه و توان مبارزه در آن راه را بدهد و آنگاه حاضرند سختی‌های چنین راهی را تحمل کنند.

سی سال پیش دانشجویان ایران چنین تحولی را در سیمای چه‌گوارا و جنگجویان ویت‌کنگ منعکس می‌دیدند و سازمانهای چریکی آن زمان را بنیان نهادند. در جریان انقلاب، جوانان ایران پذیرفتند که ایده‌های بنیانگذاران جمهوری اسلامی قادر است جامعه ایران را در همه زمینه‌ها دگرگون ساخته و جامعه‌ای برتر از همه کشورهای جهان پدید آورد. آنان در سیاست نه شرقی نه غربی و مبارزه با مستکبران جهان، غرور ملی- شیعی سالها سرکوب‌شده ایرانیان را منعکس می‌دیدند. هزاران جوان به پیچ پیوسته و در میدانهای جنگ حماسه آفریدند. جوانان ایران در تحکیم پایه‌های رژیم اسلامی نقشی بزرگ ایفا نمودند. در دانشگاه‌ها نیز انجمن‌های اسلامی دانشجوئی بعنوان بخشی از جنبش دانشجوئی در انقلاب فرهنگی و تصفیه دانشگاهها از دانشجویان وابسته به اپوزیسیون نقش بزرگی داشتند. آنگاه که چنین تصوراتی رنگ باخت، جنبش دانشجوئی ایران نیز به خاموشی گرائید.

۵ سال پیش خاتمی سیاستی نوین و گفتمانی متفاوت را بشارت داد و به چهره محبوب جوانان و دانشجویان ایران بدل گردید. آنان در این گفتمان، تغییر و تحول جامعه ایران را منعکس می‌دیدند. امروز خواست مرکزی جوانان کسب آزادیهای فردی و اجتماعی است و آنان تحول جامعه و تحقق این خواست را در مسیر ترسیم‌شده توسط اصلاح‌طلبان ممکن دیدند. سمبل‌های این مبارزه آنگاه که چهره تحول‌خواهشان زیر سئوال رود به همان سرعت که قلب جوانان را تسخیر کرده‌اند، موقعیت خود را از دست خواهند داد.

محافظه‌کاران هیچ شانسی برای نفوذ در جنبش دانشجوئی ندارند. این ناتوانی نه فقط به این دلیل است که خواستها و افکار آنان با شرایط عمومی امروز جهان بیگانه است، نه فقط باین دلیل است که نادرستی نظراتشان در عمل اثبات گردیده، عواملی که در رابطه با دیگر اقشار جامعه نیز صادق است و آنان را در میان مردم منزوی ساخته. در رابطه با دانشجویان از همه اینها مهمتر آنکه تصویری که آنان از خود در جامعه ارائه داده‌اند سکون و بازگشت است و دانشجویان چنین نیروئی را علیه خود می‌دانند.

حکومتی‌شدن جنبش دانشجوئی

در سمینارهای برگزارشده، بسیاری از سخنرانان از خطر حکومتی‌شدن جنبش دانشجوئی سخن گفته و نسبت به آن هشدار دادند.

جنبش دانشجوئی جنبش انتقاد است و تحول. در شرایطی که حکومت نه منادی و سردمدار دگرگونی و تحول، بلکه بخشا مانع و دشمن دگرگونی و بخشا همراهی‌کننده خواست متراکم‌شده تغییر در درون جامعه است، جنبش دانشجوئی حکومتی نخواهد شد. ممکن است جنبش سرکوب شود، ممکن است بسردی و خاموشی بگراید، ولی حکومتی‌شدن این جنبش در شرایط کنونی با ویژگیهای این جنبش بیگانه است. همواره این امکان وجود دارد که بخشی از دانشجویان و جوانان حکومت وقت را تائید کنند، ولی جوانان در شکل یک جنبش توده‌ای تا آنجائی در خدمت پیشبرد برنامه‌های یک حکومت قرار می‌گیرند که این حکومت خود مبتکر و پیشبرنده تحولاتی بنیادین در جامعه باشد و موفق گردد جوانان را متقاعد سازد که این تحولات زندگی آنان را دگرگون خواهد نمود و جامعه‌ای برتر از جامعه دیروز خواهد ساخت. اگر در چین گارد جوان به نیروی ضربت مائو مبدل گردید به این دلیل بود که آنها متقاعد شده بودند که انقلاب فرهنگی با واژگون‌کردن همه ارزشهای پیشین تا حد معکوس‌کردن مفهوم چراغ سبز و قرمز راهنمائی، قادر است همه مشکلات چین و جهان را حل کند و اگر در ایران در جریان انقلاب جوانان نیروی خود را در اختیار رهبران جمهوری اسلامی قرار دادند، به این خاطر بود که متقاعد شده بودند آنان قادرند تحول و دگرگونی و جامعه‌ای که در آن والاترین ارزشها حاکم است را به ارمغان آورند. دوران چنین تصوراتی سالهاست که سپری گردیده.

پس از انقلاب فرهنگی، تصفیه و گشایش دانشگاهها بخشی از دانشجویان حکومت را تائید می‌کردند ولی این جنبش دانشجوئی نبود که حکومتی شد. جنبش دانشجوئی در این سالها خاموش شد و پس از یک دهه دگردیسی درونی از نیمه دوم دهه ۷۰ مجددا با شعارها و سیمائی دیگر قد برافراشت. آنانکه از حکومتی‌شدن جنبش دانشجوئی در این سالها سخن می‌گویند، انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت را با این جنبش یکی می‌گیرند. این انجمن‌ها در این سالها نه تنها دانشجویان را نمایندگی نمی‌کردند، بلکه اکثر دانشجویان نسبت به آنان احساسات منفی داشتند. دانشجویان در این انجمن‌ها چهره ساکن و عبوس رژیم را منعکس می‌دیدند.

جنبش دانشجوئی ایران تنها تا آن حد مدافع اصلاح‌طلبان درون حکومت خواهد بود که آنان از خود سیمای یک نیروی تحول‌طلب ارائه دهند. حمایت از اصلاح‌طلبان حکومتی تنها تا آن حدی توسط جنبش دانشجوئی مورد پذیرش قرار می‌گیرد که آنان در دفاع از ضرورت تحول به محافظه‌کاری تن نداده باشند.

جنبش دانشجوئی بیتاب است و خواهان دستیابی به نتایج معین است. ایده‌هائی که، درست یا نادرست، پیشروی اصلاحات را در دهه‌ها ممکن می‌داند، به دشواری می‌تواند توسط دانشجویان و کل جوانان پذیرفته شود. در شرایط کنونی، طبیعی است که جریانهای حکومتی در وجود معینی در پیشروی و تحول از خود تردید نشان دهند. در چنین شرایطی دانشجویانی که در ارتباط با اصلاح‌طلبان درون حکومت می‌باشند، هرگاه که ویژگی جنبش دانشجوئی را درک نکنند و تمایز ضرورت‌های حاکم بر این مبارزه و مبارزه درون حکومت را مورد توجه قرار ندهند، خود منفرد خواهند شد. خطر حکومتی‌شدن، چنین تشکلهائی را تهدید می‌کند و نه جنبش دانشجوئی را. اگر دفتر تحکیم وحدت در این مسیر گام بردارد، به جنبش دانشجوئی لطمه زده و موقعیت کنونی خود را در جنبش دانشجوئی از دست خواهد داد و اگر جنبش دانشجوئی زنده و فعال باشد، نمایندگان دیگری برای خود برخواهد گزید.

● دانشجویان و در مفهومی وسیعتر جوانان آنگاه بصورت یک جنبش سیاسی پا به عرصه مبارزات اجتماعی می‌نهند که متقاعد شده باشند، تحول اجتماعی ضروریست و امکانات چنین تحولی وجود دارد

● جنبش دانشجوئی ایران تنها تا آن حد مدافع اصلاح‌طلبان درون حکومت خواهد بود که آنان از خود سیمای یک نیروی تحول‌طلب ارائه دهند

● رهبری اصلاحات در تدوین استراتژی پیشبرد اصلاحات منجمله در دانشگاه‌ها دچار دشواری است و مشکلات جنبش دانشجوئی ناشی از این ناروشنی است

● تشکیل و تقویت انجمن‌ها و شوراهای منتخب دانشجویان و حمایت از آنان در دفاع از خواست‌های عمومی دانشجویان نیاز جنبش دانشجوئی است

افول جنبش دانشجوئی

در یکسال اخیر بسیاری از تحلیل‌گران از افت جنبش دانشجوئی سخن گفته‌اند. پس از سرکوب حرکت ۱۸ تیر ماه و برخورد خشن با حرکات اعتراضی در شکل تظاهرات، چنین نوع اعتراضاتی محدود گردیده و پس از ۱۸ تیرماه ما شاهد تظاهرات بزرگ از نوع تظاهرات پس از وقایع کوی دانشگاه نیستیم. اتخاذ سیاست آرامش فعال را تنها دلیل و مانع بکارگیری چنین شیوه‌های اعتراضی دانستن، منجر به ارائه تصویری محدود از دلایل عدم وجود تظاهرات بزرگ دانشجوئی خواهد شد. دانشجویان هیچگاه سیاست آرامش فعال را باور نکردند.

این خصوصیت جنبش دانشجوئی است که پس از هر سرکوب گسترده، تا مدتی اشکال دیگری از اعتراض را برمی‌گزیند و اگر جو عمومی جامعه و جنبش دانشجوئی به خاموشی نگرائیده باشد، پس از مدتی اعتراضات بعدی را در ابعادی وسیعتر و با شعارهائی رادیکالتر برگزار می‌کند. بالاخص در شرایط امروز که بخش محدودی از دانشجویان آماده پرداخت هزینه سنگین مبارزاتی هستند. طبیعی است که فعالین دانشجو راههای دیگری که شرکت بخش وسیعتری از دانشجویان را ممکن می‌کند جستجو نمایند. جو پر تلاطم و مباحثی که در دانشگاه‌ها وجود دارد نشان می‌دهد که جنبش دانشجوئی زنده است و عمق می‌یابد. دانشجویان کماکان فعالترین نیروی جنبش اصلاحاتند و اگر سیاست خشن رهبران رژیم مانع برگزاری تظاهرات بزرگ اعتراضی گردیده، این جنبش در اشکال دیگر حرکت می‌کند و سیاست سرکوب به تقویت رادیکالیسم در جنبش دانشجوئی کمک نموده.

جوانان ایران ارزشهائی را که رهبران محافظه‌کار آنها را پایه‌های رژیم می‌دانند به زیر سئوال برده و نفی کرده‌اند. یک مرحله از این مبارزه با شکست سنگین رهبران محافظه‌کار رژیم در برابر نوجوئی جوانان بپایان رسیده. هیچگاه در دوران قبل از انقلاب ارزشهای مورد تائید جوانان در حد امروز از ایده‌های محافظه‌کاران حاکم دور نبود و ارزشهای مورد تائید غرب تا این حد رسوخ نداشت. اگر سرکوب قادر است در راه فعالیت متشکل و سازمان‌یافته سیاسی مانع پدید آورد، در این عرصه از مبارزه سرکوب و خشونت کاربردی ندارد. تعطیل نشریات، جایگزین‌های خود را خواهد یافت. دشوارکردن استفاده از ماهواره، رد و بدل مخفیانه فیلم‌های ویدئوئی را رواج خواهد داد و برای جوانان جاذبه یک عمل مبارزاتی مخفی را هم به لذت دیدن یک فیلم غربی می‌افزاید. جوانان آزادی‌های فردی و اجتماعی مطالبه می‌کنند و رهبران محافظه‌کار قادر نیستند این خواسته را سد کنند.

دانشجویان فعال در مسائل اجتماعی آن بخش از جوانانند که می‌کوشند جایگزینی ارزشهای نوین بجای ارزشهای نفی‌شده را آگاهانه انجام دهند. لازمه این امر بحث و تبادل آزاد اندیشه است که در این زمینه محافظه‌کاران در دو سال اخیر موفق گردیده‌اند مانع پدید آورند. موانعی که تنها به نفی خشن‌تر ارزش‌های مورد تائید آنان خواهد انجامید.

دشواری‌های کنونی جنبش دانشجوئی دشواری‌های کل جنبش اصلاحات است. این نادرست است که از دانشجویان انتظار داشته باشیم که تئوری‌های حاکم بر استراتژی مبارزه در شرایط کنونی را تدوین کنند. رهبری اصلاحات در تدوین استراتژی پیشبرد اصلاحات منجمله در دانشگاه‌ها دچار دشواری است و مشکلات جنبش دانشجوئی ناشی از این ناروشنی است و نادرست خواهد بود که این ناروشنی را افول جنبش دانشجوئی بنامیم.

دفتر تحکیم وحدت

یکی از مهمترین مشکلات جنبش دانشجوئی ایران دشواری‌هائی است که دفتر تحکیم وحدت با آن روبروست. دفتر تحکیم وحدت در یک دوره نقش برجسته‌ای در گسترش جنبش دانشجوئی ایفا نمود. مشکلات این سازمان بعنوان نیرومندترین تشکل دانشجوئی بر کل جنبش دانشجوئی تاثیر گذارده است. دفتر تحکیم وحدت از دل انجمن‌های اسلامی بیرون آمده و بعنوان سازمان متشکل‌کننده دانشجویان معتقد به رژیم اسلامی و با هدف اولیه مبارزه با سازمان‌های دانشجوئی اپوزیسیون بنیان‌گذاری شد. تحولات این سازمان در چارچوب تحولات مجموعه این نیروها قابل بررسی است و طبیعتا بنا به خصلت دانشجویان، این انجمن‌ها همواره در صف رادیکال تحول‌طلبی در درون نیروهای اسلامی بوده‌اند.

تغییرات درونی این دفتر طبیعتا گرایش‌های گوناگونی را در درون این سازمان شکل داد. عدم امکان تشکیل تشکل‌های دیگر دانشجوئی در سال‌های گذشته این امکان را که گرایش‌های گوناگون قادر باشند سازمان‌های خود را تشکیل دهند ناممکن ساخته و این طبیعتا بر تشنجات و اختلافات درون این سازمان می‌افزاید. راه‌حل درازمدت غلبه بر این تشنجات، شکل‌گیری تشکل‌های مختلف سیاسی دانشجوئی است. تا به‌امروز مشکل تنها ممانعت‌هائی نبوده که محافظه‌کاران در راه تشکلهای مستقل پدید آورده‌اند، دفتر تحکیم وحدتی‌ها نیز در سال‌های اخیر نه تنها از شکل‌گیری چنین تشکل‌هائی دفاع نکرده‌اند، بلکه در راه آنان مانع آفریده‌اند. دفتر تحکیم وحدتی‌ها هم تصور کرده‌اند وجود سازمان‌های دانشجوئی دیگر معنای تفرقه در جنبش دانشجوئی را خواهد داشت و به تضعیف آن در برابر محافظه‌کاران خواهد انجامید.

دفاع دفتر تحکیم وحدت از شکل‌گیری دیگر تشکل‌های دانشجوئی نه فقط از لحاظ پایبندی به دیدگاههای اصلاح‌طلبانه و دمکراتیک بلکه بخاطر بقای درازمدت خود این دفتر و غلبه بر بحران‌های درونی آن ضروریست.

نباید فراموش کرد که دفتر تحکیم وحدت تاریخ خاص خود را داشته و به نیروی معینی در دانشگاهها متکی است. دعوت از این دفتر که اعتقادات بنیادین خود را دگرگون کرده و برنامه و دیدگاه‌های دیگری را بپذیرد نه تنها ناممکن بلکه مضر است. وجود یک سازمان سیاسی دانشجوئی نیرومند با دیدگاه‌های اصلاح‌طلبی اسلامی نیاز جنبش اصلاحات است و باید از وجود آن در همین مقام دفاع کرد.

از سوی دیگر عدم‌امکان تشکیل تشکل‌های دیگر دانشجوئی و تحولات نظری مسئولین دفتر تحکیم وحدت موقعیت خاصی به این دفتر بخشیده. این سازمان امروز با اعتقادات دوران بنیانگذاری آن تعریف نمی‌شود. در مرامنامه این دفتر که تغییری ننموده، جملاتی وجود دارد که‌امروز به محافظه‌کارترین محافظه‌کاران تعلق دارد. دفتر تحکیم وحدت امروز متشکل‌کننده طیف وسیعی از دانشجویان با نظراتی گوناگون است و تا زمانی که امکان تشکیل تشکل‌های مختلف دانشجوئی فراهم نگردیده است، چنین موقعیتی را حفظ خواهد کرد. اساسنامه و مرامنامه تدوین‌شده در سال ۵۸ با محتوای فعالیت و نیروهائی که امروز در این سازمان متشکلند ناهمخوان است.

بسیاری از نیروهای اصلاح‌طلب، در ماه‌های اخیر مسئولان دفتر تحکیم وحدت را به رعایت دمکراسی در درون صفوف خود دعوت کرده و از خطرات ساختارهای غیردمکراتیک برای یک سازمان دانشجوئی هشدار دادند. این تذکرات و هشدارها مسئولانه ولی ناکافی است. شکل‌دهی یک ساختار دمکراتیک درونی با موقعیت بیرونی یک سازمان در رابطه است. آن بخش از نیروها که می‌کوشند، دفتر تحکیم وحدت را با اصول مورد اعتقاد خود که بخشی از دانشجویان اصلاح‌طلب را نمایندگی می‌کند تعریف نمایند، قادر نیستند پرچمدار دمکراسی درون سازمانی باشند. چه در سطح جامعه و چه در محیطی مانند دانشگاه نمی‌توان خود را تنها جریان سیاسی دانست و روابط دمکراتیک درونی شکل داد. دمکراسی درون‌سازمانی تنها به انجام انتخابات دمکراتیک محدود نیست. بقای سازمانی که نیروهای مختلفی در درون آن فعالیت می‌کنند، در گرو آنست که آنان همگی خود را در حرکت و تصمیم‌گیری‌های آن سازمان سهیم بدانند و این تنها با تضعیف مرکزیت و اختیارات بیشتر انجمن‌ها و سازمان‌های این تشکیلات در دانشکده‌های مختلف امکان‌پذیر است. موضع‌گیری‌های مستقل انجمن‌های دانشکده‌های مختلف در ماه‌های اخیر در این راستا بوده ولی این حرکت زمانی می‌تواند موفق باشد که آگاهانه و بصورت یک سیستم پذیرفته شده و نه بدلیل یک اجبار ناشی از اختلاف در بالا پیش برده شود.

احزاب سیاسی و جنبش دانشجوئی

بسیاری از صاحب‌نظران دفتر تحکیم وحدت را بدلیل ارتباط نزدیک آن با احزاب و سازمان‌های اصلاح‌طلب درون حکومت مورد نقد قرار می‌دهند. هر یک از فعالین جنبش دانشجوئی طبیعتا با برنامه و سیاست‌های این یا آن حزب و یا جریان سیاسی احساس نزدیکی خواهند داشت. مشاوره و همفکری دانشجویان فعال با همفکران خود در احزاب سیاسی در خدمت تقویت جنبش دانشجوئی است. اگر مسئولین دفتر تحکیم وحدت با مشارکتی‌ها نزدیکی فکری دارند، استفاده از تجربیات آنان امتیاز آنانست و طبیعتا این بمعنای تاثیرگذاری مشارکتی‌ها بر سیاست‌های آنان خواهد بود. نمی‌توان دفتر تحکیم وحدتی‌ها را به‌این مناسبت مورد شماتت قرار داد. اگر دیگر گرایش‌های دانشجوئی از ارتباط و مشاوره با همفکران خود محرومند، نباید بهره‌گیری از چنین امکانی توسط دانشجویان انجمن‌های اسلامی را مورد نقد قرار داد.

مشکل جنبش دانشجوئی ایران وجود این رابطه و تلاش این احزاب در تاثیرگذاری بر جنبش دانشجوئی نیست. مشکل در مضمون این رابطه است. مشکل در سیاستی است که احزاب سیاسی برای جنبش دانشجوئی توصیه می‌کنند. مبارزه برای پیشبرد اصلاحات توسط دانشجویان نمی‌تواند همان مشخصاتی را دارا باشد که این مبارزه در کارخانه‌ها دارد و یا در درون مجلس. مبارزه، مذاکره، سازش توسط اصلاح‌طلبان در درون حکومت ویژگی‌هائی متفاوت با این مبارزه در درون دانشگاه دارد. نمی‌توان و نباید از دانشجویان خواست که مبارزه خود را محدود به الزامات مبارزه در درون حکومت سازند.

دو سال و نیم قبل بخشی از اصلاح‌طلبان از دانشجویان انتقاد کرده و از آنها می‌خواستند که اجازه دهند مسئولین برنامه‌های خود را در درون حکومت پیش‌برند و از اعمال فشار خودداری کنند. آنان تصور می‌کردند اصلاح‌طلبان خود در درون حکومت قادرند اصلاحات را پیش برند. چنین فکری که از دانشجویان می‌خواهد خواست‌ها و شیوه‌های مبارزاتی خود را محدود به ملاحظات مسئولین در بالا سازند، فردا زمانی که از دانشجویان

ادامه در صفحه ۱۱

www.iran-archive.com

آمریکائی‌ها عوض نشده‌اند

برگردان: محمود کرد

جنز مارتینز از سازماندهندگان کنفرانس «پورتوالگره» برزیل بود که در هفته گذشته در برزیل تشکیل گردید. او که یک اقتصاددان است از رهبران سازمان غیردولتی اقتصاد جهانی، محیط زیست و توسعه می‌باشد، مرکز این سازمان شهر بن آلمان است. مصاحبه ذیل توسط روزنامه اشپیگل با وی صورت پذیرفت.

● پرسش ـ آقای مارتینز، در زوریخ تظاهرات خشونت‌باری علیه کنفرانس اقتصاد جهانی بوقوع پیوست، در نیویورک منتقدین رادیکال روند جهانی‌شدن دستگیر گردیدند، آیا شما وقتی جدی گرفته می‌شوید که درگیری ایجاد کنید؟

○ پاسخ ـ متأسفانه چنین است، ارائه دلایل، پژوهش‌های علمی و مدارک مستدل به تنهائی موثر نیستند، افکار عمومی زمانی تأثیر می‌پذیرد که وحشت‌زده شود، وقتی که با سر و صدای زیاد تظاهرات صورت گیرد. سیاست‌مداران وقتی موضوع را جدی می‌گیرند که علاوه بر دانشمندان و متفکرین که در اتاق‌های بسته مشکلات جهانی‌شدن را هشدار می‌دهند، با چهره‌های هر چه گسترده‌تر مردم مواجه گردند.

● آیا کاربرد خشونت برای پیشبرد اهداف کشورهای فقیر مشروع است؟

○ همواره گروه‌هائی وجود دارند که سیاست بازار جهانی علیه خود را چنان تهاجمی می‌بینند که خود را مجاز به عکس‌العمل خشن می‌پندارند، اما اکثریت بزرگ تظاهرکنندگان مسالمت‌جویند.

● علیه چه چیزی تظاهرات می‌کنید، علیه روند جهانی‌شدن؟

○ نه، این روند بازگشت‌ناپذیر است ولی ما خواهان آن نوع جهانی‌شدن هستیم که انسان در مرکزیت آن قرار داشته باشد و نه اقتصاد، روندی که به سمت فقرزدائی و عدالت‌اجتماعی جهت‌گیری کند و نه رسیدن به حداکثر سود آن هم در عرصه‌های مشخصی از اقتصاد.

● بجای اینکه در مذاکرات شرکت کنید، ترجیح می‌دهید که در «پورتوالگره» برزیل اجلاسی در مقابل کنفرانس سران در نیویورک تشکیل دهید، آیا می‌ترسید که با رهبران اقتصاد جهانی مستقیماً جدل کنید؟

○ ما اصلا نمی‌خواهیم در مذاکرات شرکت کنیم، این وظیفه پارلمانها و دولت‌هاست. ما می‌خواهیم شفافیت ایجاد کنیم و حرف‌هایمان شنیده شود به همین خاطر بطور مثال ما در تهیه مقدمات کنفرانس تأمین رشد که از سوی سازمان ملل در ماه مارس در مونتری تشکیل می‌گردد، شرکت داریم. ما در سالن‌های مذاکرات حاضر خواهیم بود و از آن گزارش خواهیم کرد و می‌توانیم موضع خودمان را در مذاکرات دخیل سازیم.

● پس از ۱۱ سپتامبر آمریکائی‌ها قبل از همه اعلام کردند که به منظور مقابله با ترور به کشورهای فقیر کمک خواهند کرد آیا این امر صورت پذیرفته است؟

○ آمریکا در سیاست خود پس از ۱۱ سپتامبر تغییر اساسی بوجود نیاورده است. آنها همیشه آخرین جای را در کمک به کشورهای در حال توسعه داشته‌اند، آمریکائیها فقط یک درصد از درآمد ناخالص ملی‌شان را صرف کمک به کشورهای فقیر می‌کنند و این در حالی است که این نسبت در آلمان بسیار بیشتر است. آمریکا به تازگی به برخی از کشورها از جمله پاکستان که برایشان معنی استراتژیک دارد وعده‌هائی داده‌اند، البته آنهم در عرصه‌های مشخصی و نه بیشتر.

● در نوامبر سال گذشته تحت تأثیر ۱۱ سپتامبر قدرت‌های مالی جهان در مورد یک مرحله جدید تجاری به توافق دست یافتند، هدف اصلی این توافق از میان برداشتن سوبسید و موانع گمرکی بود فکر می‌کنید کشورهای فقیر سودی از این مسئله خواهند برد؟

○ ما یک ردیف کشورهای در حال توسعه داریم که در آنها قوانین بازار آزاد پیاده شده است، در نتیجه یا بخشی از اقتصاد آنها ضعیف و یا کاملا نابود شده‌اند چراکه این بخش‌ها نتوانستند با کالاهای کشورهای صنعتی که با سوبسید وارد کشور شده بودند رقابت کنند.

● می‌توانید یک نمونه بیاورید؟

○ زمانی‌که آفریقای جنوبی بازارش را روی کالاهای با سوبسید اروپائی باز کرد قوطی‌های محتوی گوجه و هلو وارد آن کشور شدند این اجناس با قیمتی بسیار مناسب‌تر از کالاهای مشابه داخلی که بدون سوبسید در بازار موجود بودند، عرضه و فروخته شدند، نتیجه بسیاری از موسسات تولید این کالاها و هزاران شغل از بین رفتند. بازار آزاد به تنهائی هیچ کمکی نمی‌کند.

● یکی از مهمترین خواسته‌های منتقدین روند جهانی‌شدن، بستن مالیات بر درآمد ارز است که می‌باید این مالیات صرف کشورهای فقیر شود، این امر چگونه شدنی است؟

○ روزانه در جهان ۱۵۰۰ میلیارد دلار به شکل ارز در جریان است که بخش مهم آن صرف اهداف صرفا سوداگرانه می‌شود این امر که خود باعث تنش‌های بزرگی در معاملات ارز می‌گردد موجب فشار به اقتصاد کشورهای فقیر می‌گردد، بستن مالیات بر درآمد ارز می‌تواند به ثبات بازار کمک کند.

● بستن مالیات بر سرمایه‌گذاری و بازرگانی در کشورهای در حال رشد، می‌تواند خود منجر به فشارهای مالیاتی گردد آیا بدین ترتیب این کشورها بیشتر تحت تأثیر قرار نمی‌گیرند؟

○ خیر، مالیات حدود ۱ درصد تأثیر کمی بر جریان سرمایه‌گذاری در درازمدت خواهد گذاشت، البته این مالیات معجزه نمی‌کند و فقط وسیله‌ایست در کنار بسیاری وسایل دیگر این مالیات به تنهائی قادر نیست ثبات را به بازار مالی بیاورد بنابر همین ما نیازمند اهرمهای دیگری هستیم مانند نظارت بر بانکها، کنترل جریان سرمایه و بستن بهشت‌های مالیاتی.

● وزیر توسعه آلمان از شما حمایت می‌کند، بجز او شما چه کسانی را در کنار دارید؟

○ تا دو سال پیشتر پیشنهادات ما با مقاومت‌های شدیدی مواجه می‌شد ولی حالا حتی نخست‌وزیر فرانسه و بسیاری از اعضاء پارلمان اروپا از ما حمایت می‌کنند، مقاومت بر علیه ما بیشتر از هر جا در آمریکاست، بهمین خاطر ما فعلا تلاشهایمان را معطوف به بستن مالیات در محدوده اروپا کرده‌ایم.

● چه کسی پول را می‌گیرد؟

○ بهترین حالت برای ما این است که این پول در اختیار سازمان ملل گذاشته شود، یک بخش از این پول می‌تواند جهت اقدامات عاجل برای حفظ محیط و مبارزه با فقر بکار گرفته شود.

● روز دوشنبه اجلاس سران اقتصاد جهانی پایان می‌گیرد، اجلاسی که در آن در مورد فقر و توسعه نیز بحث شد، چه انتظاراتی از آن دارید؟

○ در نیویورک رهبران سرمایه‌داری جهان دور هم گرد آمده‌اند تا در پشت درهای بسته مذاکره کنند، این کلوپ خصوصی سرمایه‌داری جهانی است من هیچ انتظاری از این اجلاس ندارم.

● پس چرا کشورهای جهان سوم به این دور جدید در بازار جهانی نظر مثبت داده‌اند؟

○ بسیاری از کشورهای در حال توسعه قادر نیستند علیه این کشورها نظر دهند چرا که به لحاظ سیاسی و اقتصادی وابسته‌اند حتی اگر دارای رأی برابر نیز باشند این کشورهای صنعتی هستند که نظرشان را پیش می‌برند، حالا این کشورها باید ثابت کنند که تا چه میزان در این دور، در امر کمک برای توسعه جدی هستند.

● چه چیزی این جدیت را اثبات می‌کند؟

○ کشورهای در حال توسعه به کمک مالی نیازمندند تا اقتصاد خود را بسازند، آنها نیازمند حمایت از سرمایه‌گذاری خصوصی توسعه‌دهنده، کاستن هر چه وسیع‌تر از بدهی‌ها و بسیج همه امکانات داخلی‌شان هستند، تأمین مالی توسعه باید در عرصه‌های وسیع مورد توجه قرار گیرد، در کنار آن تأمین اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

● این دولت‌ها فاقد سرمایه‌اند، بخش خصوصی‌شان نیز هم‌چنین، آیا بهتر نیست که کنسرن‌ها خود راسا امر توسعه را در این کشورها در دست گیرند؟

○ نه، چراکه اقتصاد بازار آزاد به تنهائی به توسعه خدمت نمی‌کند. سرمایه‌داران بیشتر از هر چیز به سود می‌اندیشند و بعد به انسان و محیط زیست، بنابراین دولتها باید سمت‌دهنده توسعه باشند در غیراین صورت خطر این مسئله زیاد است که سرمایه‌گذاری خلاف روند توسعه عمل کند.

● کجا؟

○ مثال‌های زیادی وجود دارد از جمله کنسرن نفتی شل در نیجریه و نایک در جنوب‌شرقی آسیا که در آن حداقل تأمین‌اجتماعی نیز مراعات نمی‌شود، در آنجا دختران و زنان تحت شرایط اسفباری باید کار کنند.

● آیا می‌خواهید سرمایه‌داری را کاملا متوقف سازید؟

○ کاملا برعکس، سرمایه‌گذاری خصوصی مهم و لازم است البته در صورتیکه آنها قواعد مشخصی را رعایت کنند، به همین خاطر ما نیازمند قوانین و مقررات بین‌المللی هستیم که مطابق آن سرمایه‌گذاران موظف به تأمین و حفظ حداقل تأمین اجتماعی، محیط زیست و ارزشهای انسانی گردند، چیزی که تاکنون وجود نداشته است. ▣

مبارزه با مفاسد اقتصادی پوششی برای دستگیری‌های روزنامه‌نگاران و نویسندگان

میرصادق غفاری حسینی

چندی است که محافظه کاران به رهبری ولی‌فقیه از کانال قوه قضائیه طرحی را به عنوان مبارزه با مفاسد اقتصادی بر علیه اصلاحات و طرفداران آن به اجرا گذاشته‌اند.

آنها طرحها و ترفندهای بیشماری را از دوم خرداد ۷۶ تا امروز آزمایش کرده واز هر ابزاری برای به شکست‌کشاندن اصلاحات استفاده کرده و می‌کنند.از ترور و آدم‌ربائی گرفته تا طرح به ظاهر عدالت‌جویانه و عدالت‌خواهانه مبارزه با مفاسد. آنها در طی حیات جمهوری اسلامی در هر دوره‌ای و در رابطه با هر موضوعی که حکومت‌گران قصد مقابله با آن را داشته‌اند همیشه موردی را پیراهن عثمان کرده و با انحراف افکار عمومی نقشه‌های سرکوبگرانه خود را به اجرا گذاشته‌اند. امروز این طرح را پیش کشیده و تبلیغ وسیعی را در این رابطه به راه انداخته‌اند. رئیس قوه قضائیه هاشمی شاهرودی بعد از سخنرانیهای مکرر در این‌خصوص و ایجاد تهیجات و احساسات عوامل خود، برنامه پرسش و پاسخ در دانشگاه تهران برای دانشجویان راه انداخته است. بعد از سخنانی که او در رابطه با وجود رشوه‌خواران و شکنجه‌گران در قوه قضائیه کرده به نوعی دیگر می‌خواهد با جلسات پرسش و پاسخ اذهان عمومی و بخصوص اذهان دانشجویان را منحرف کند. اخبار دستگیری‌های نویسندگان، روزنامه‌نگاران و هنرمندان که این روزها در همه جا پیچیده و اعتراضات جهانیان را برانگیخته است، تحت شعاع قرار دهد. قوه قضائیه به دستگیری و جلب اندیشه‌ورزان لائیک اقدام کرده و خود از فرصت خودآفریده بنام مفاسد اقتصادی برای مقاصد سرکوبگرانه خود سود می‌برد.

بهتر از همه خود محافظه کاران و دستگاه ولی فقیه خوب می‌دانند که مفسدین اقتصادی، سیاسی و قضائی کشور چه کسانی هستند و دست در دست چه کسانی دارند. آنها به یقین آگاهند که این سفره بزرگ توسط چه کسانی پهن شده و چه کسانی با آقازاده‌هایشان دور این سفره نشسته‌اند. در زیر لفافه این طرح اخبار دستگیری نویسندگان و روزنامه‌نگاران توسط سازمان اطلاعات قوه قضائیه با نام استتاری اداره اماکن عمومی که برنامه‌های عقب‌افتاده سعید امامی را می‌خواهد دوباره به اجرا گذارد و طرح قتل‌درمانی را بصورت وسیع بکار گیرد، نتوانست پنهان و پوشیده بماند هر چند که تهدیدات فراوانی در این خصوص بکار برده‌اند.

گسترش روزافزون چنین طرح‌هائی چه با نام مبارزه با مفاسد چه بصورت دستگیری و ایذا و آزار اندیشمندان به مماشات اصلاح‌طلبان حکومتی با محافظه کاران و مخالفین اصلاحات بر می‌گردد. نه تنها این مماشات آنها را به عقب‌نشینی و گرفتن مواضع منطقی در مقابل مردم خواهان اصلاحات وادار نکرد بلکه آنان را جری‌تر ساخته و واقف گشته‌اند که اصلاح‌طلبان در مقابله با محافظه کاران از نیروی تهاجمی برخوردار نیستند و ضعیفتر از آن هستند که بتوانند از قدرت مردم بجز مواردی که پای صندوقهای رای در میان است، استفاده کنند. اصلاح‌طلبان متاسفانه حتی از اقداماتی که مردم می‌توانند از قبیل بست‌نشینی، تجمع در مقابل مراکز توطئه و ارگانهای غیرقانونی، اعتصاب و... به کار گیرند، ترس و واهمه دارند. سیاست آرامش فعال اکنون به سیاست مقاومت بازدارنده از طرف اصلاح‌طلبان تبدیل شده است اما شکل و نوع این سیاست و مقاومت بر همگان پوشیده است. طرح رفراندوم عمومی از طرف بخشی از اصلاح‌طلبان پیش کشیده شده بود تا آنجائیکه مشاهده می‌شود از سوی دیگر جناحهای درون اصلاح‌طلبان حکومتی عملی و مورد قبول واقع نشد و تنها در سطح یک پیشنهاد باقی ماند. محافظه کاران با بکارگیری هر طرح و توطئه‌ای بر تهاجم سنگین خود هر روز می‌افزایند و اصلاح‌طلبان با انفعال خود هر روز خود را ضعیف‌تر و در واقع خلع‌سلاح‌تر می‌کنند. در حقیقت این خود اصلاح‌طلبان هستند که از نیروی خود و مردم استفاده نکرده و به تحلیل می‌روند. دستپخت سیاست آرامش فعال این امکان را برای محافظه کاران و استبدادگرایان بوجود آورد که بتوانند جانی تازه بعد از رو شدن قتل‌های زنجیره‌ای بخود گرفته و به آرایش و برنامه‌ریزی دقیق دست یابند. آنها با بستن تمامی راههای قانونی مبارزه از قبیل روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی و با تحلیل از وضعیت طرف مقابل خود براستی دریافته‌اند که طرف مقابلشان از کسب دوباره امکانات از دست‌داده عاجز است و همچنان نمی‌تواند از نیروهای بالقوه‌ای چون دانشجویان، جوانان و مردم استفاده کند زیرا خود اصلاح‌طلبان نیز از نیروی مردم ترس و واهمه دارند.

واقعیت روشن این است که اصلاح‌طلبان، محافظه کاران و مخالفین اصلاحات را قابل تغییر دانسته و آنان را هنوز اصلاح‌پذیر می‌پندارند ولی در مقابل محافظه کاران، اصلاح‌طلبان را دشمن خود دانسته و در صدد سرکوب جنبش اصلاح‌طلبی چه در شکل غیرحکومتی و چه در شکل حکومتی آن هستند. اصلاح‌طلبان حکومتی هنوز چشم امیدشان به تغییر تفکر بیت رهبری است. در حالیکه خامنه‌ای و همدستان این بار طرح جدید مبارزه با مفاسد را با آگاهی و زیرکی کامل انتخاب کردند. توطئه گران برای سرپوش‌گذاشتن بر روی خیلی از مشکلات اساسی مردم و گم‌کردن رد پاهای اعمال خود این طرح را پیش کشیده و می‌خواهند خود را اصلاح‌طلب‌تر از هر کس جا بزنند. آنها بدرستی می‌دانند که ریشه تمامی این مفاسد در اطرافشان نهفته است. گیریم که این طرح از طرف قوه قضائیه درست و بجا بوده و آنان بدون اغماض و در نظرگرفتن روابط و اشخاص به کار خود خواهند پرداخت و میزان و ترازوی آنان دقیقتر از تصور همه عمل خواهد کرد. آنها در مبارزه با مفاسد اقتصادی به سهولت به مفاسد سیاسی و قضائی در داخل حکومت و دستگاه قضائی خواهند رسید آن موقع چه خواهند کرد؟ مبارزه با انواع مفاسد حکومتی راهی به جز این ندارد که در تمامی سطوح دولت و حکومتی ارگانهائی کارا و منتخب که بتوانند پرسشگر اعمال و کردارهای دست‌اندرکاران حکومتی باشند. نهادهائی که بتوانند بازرسی و کندوکاو در هر ارگان اجرائی و حتی مقننه باشند. مفاسد قضائی حکومتی کمتر از اقتصادی، سیاسی آن نیست چه در امر قضاوت چه در امر اجرای محاکم. آیا تشکیل دادگاههای کذائی بر علیه نویسندگان و آزادیخواهان جزء مفاسد نیست؟ آیا آزادگذاشتن و رهاکردن قاتلین و آمران آنها و همچنین تروریست‌هائی که حجاریان را ترور کرده‌اند جزء مفاسد نیست؟ آیا راه‌اندازی عشرتکده از طرف دادگاه انقلاب اسلامی کرج جزء مفاسد بشمار نمی‌آید؟ بر همگان روشن است که بیت رهبری خود بزرگترین دستگاهی است که در تمامی این مفاسد سهیم است وجود دستگاههای مافیائی آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان و انواع سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی که در هر ارگانی رخنه کرده و اعمال نفوذ می‌کنند، مگر از بیت رهبری هدایت و حمایت نمی‌شوند؟ مبارزه با مفاسد حکومتی فقط می‌تواند توسط نهادهای مردمی و انتخابی صورت پذیرد و تا این امکان در کشور ایجاد نگشته دستاورد تمامی این اعمال چیزی جز تئاتر و نمایش نخواهد بود. ▣

توضیح پیرامون یک مقاله

نقد یا تحریف؟

بهروز خلیق

در شماره قبلی نشریه کار (شماره ۲۷۴) مطلبی تحت عنوان «همه ما پاسخگو هستیم» بقلم فریدون احمدی درج شده است. در این مقاله گفته شده است: «... در این زمینه تحلیل‌گر سیاسی دیگری از جمله دلایل موقعیت کنونی اصلاح‌طلبان و اصلاحات را رو آوردن خاتمی به سیاست اعتدال (اصلاحات معتدل) و فاصله گیری او از اصلاحات رادیکال قلمداد می‌کند». نویسنده در زیرنویس نوشته، این موضع را بمن نسبت داده و منبع آنرا شماره ۲۷۳ نشریه کار ذکر کرده است. و بدنبال آن اضافه نموده است: «بدون اینکه اثبات کند و دلیلی ارائه دهد که چه زمانی خاتمی مبین اصلاح‌طلبی رادیکال و یا خواهان اصلاحات رادیکال بوده است. در اینجا «گناه» متوجه تغییر شرایط می‌شود. این شرایط است که تغییر کرده است والا مفسران ما عاری و بری از خطا هستند». برای آگاهی خوانندگان نشریه کار و نویسنده لازم به توضیح است:

۱ – جلب نظر تحلیل‌گران اپوزیسیون برای پاسخگوئی امری است مثبت و از آن باید استقبال کرد. اگر نقد «روش تحلیل» به منابع مستند متکی باشد و بطور مستدل مورد نقد قرار گیرد، می‌تواند به ارتقا تحلیل‌های سیاسی کمک کند.

۲ – متاسفانه نوشته مزبور فاقد این دو عنصر است (یا حداقل در ارتباط با نظرات من). خوب بود نویسنده مطلب مورد استناد را نقل می‌کرد و سپس به نقد آن می‌نشست. در شماره ۲۷۳ نشریه کار سند سیاسی پیشنهادی به کنگره هفتم تحت عنوان «اصلاحات، سیاست‌ها و راهکارها» درج شده است. در ارتباط با موضوع مطروحه، در این سند آمده است: «رویدادهای بعد از انتخابات، ترکیب کابینه و اظهارات خاتمی مشخص کرد که وی با صراحت بیشتری نسبت به قبل از موضع اصلاحات رادیکال و پیگیر فاصله گرفته و در صدد پیشبرد اصلاحات معتدل است». در این جمله خاتمی «مبین اصلاح‌طلبی رادیکال» و «خواهان اصلاحات رادیکال» قلمداد نشده است. معلوم نیست نویسنده این واژه‌ها را از کجا گرفته و چرا اصرار دارد آنها را بمن نسبت دهد. وقتی گفته می‌شود که خاتمی با صراحت بیشتر نسبت به سابق از موضع اصلاحات رادیکال و پیگیر فاصله می‌گیرد، معنی آن روشن است. یعنی اینکه اولا او در گذشته هم در موضع اصلاحات رادیکال نبوده است و دوما اینکه صراحت او در موضع‌گیری پیرامون اصلاحات رادیکال و پیشبرد «اصلاحات معتدل» نسبت به قبل بیشتر شده است.

سند سیاسی محل ارائه دلایل و مستندات این موضوع نیست. نویسنده می‌تواند به مقالاتی که در این زمینه در نشریه کار چاپ شده است، مراجعه کند.

۳ – بندی که از سند سیاسی نقل شد توضیح حرکت خاتمی بعد از انتخابات ۸۰ است. معلوم نیست چه ارتباطی به مسئله «گناه» و «تغییر شرایط» وجود دارد. خوب بود که نویسنده توضیح بیشتری در این مورد می‌داد تا خواننده این ارتباط را می‌فهمید.

۴ – نقد روش‌های تحلیل سیاسی کار پسندیده‌ای است. ولی اگر نوشته‌ها و مواضع هر تحلیل‌گر سیاسی مبنای نقد قرار نگیرد و ذهنیات و تمایلات نویسنده جایگزین آن شود، کار به بیراهه خواهد کشید و تحریف جای نقد را خواهد گرفت. ▣

نامه سرگشاده عباس امیرانتظام

عباس امیرانتظام قدیمی‌ترین زندانی سیاسی جمهوری اسلامی از طریق نامه سرگشاده‌ای تقاضا کرده است باجمع‌آوری امضاء و ارسال آن به کمیته حقوق‌بشر سازمان ملل متحد، دولت ایران را برای تشکیل دادگاهی علنی با حضور هیئت منصفه و نمایندگان نهادهای حقوقی جهان برای وی زیر فشار قرار دهند. متن این نامه که حدود یک ماه پیش از زندان اوین نوشته شده، به شرح زیر است:

سرکار خانم میتران

همنوعان در سراسر جهان بیست و سومین سال است که بنا به اتهامات بی‌محتوی و کذب در زندان جمهوری اسلامی ایران هستم. اینجانب عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر دولت موقت در سال ۱۹۷۹ به اتهامات کذب و بی‌اساس نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان جاسوس آمریکا دستگیر و برخلاف تمام قوانین در دادگاهی غیرعلنی بدون حضور وکلا ـ هیئت منصفه و حتی داشتن کتاب قانون و حق مشاوره به حبس ابد محکوم شده‌ام. در این مدت به تمام مراجع مسئول در ایران مراجعه ولی هرگز جوابی دریافت نکرده‌ام و چون در ایران دادرسی وجود ندارد، از شما و همه همنوعانم در سراسر جهان تقاضا می‌کنم با جمع‌کردن امضاء از طرف مردم آزاده جهان و اعضای پارلمانها و شخصیت‌های مدافع آزادی و ارسال آن به کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، از دولت ایران بخواهید دادگاهی علنی با حضور هیئت منصفه و وکلا و نمایندگان نهادهای حقوقی جهان برای اعاده دادرسی اینجانب تشکیل دهند. بعداز Case دریفوس در سال ۱۸۹۴ در فرانسه این دومین Case است که در جهان اتفاق افتاده. هموطنان من در ایران به دلیل شرایط اختناق سیاسی حاکم قادر نیستند به اقدامات دسته‌جمعی حتی جمع‌کردن امضاء اقدام نمایند. در کشور من «امیل زولا»ها قادر نیستند نه در پارلمان و نه در خارج از آن برای دفاع از حقیقت بپاخیزند و از بی‌گناهی، دفاع و یا حتی تقاضای اعاده دادرسی او را بنمایند.

با تقدیم احترامات عباس امیرانتظام

زندان اوین ـ ۲۱ دیماه ۱۳۸۰

www.iran-archive.com

مراسم تدفین کتاب

ادامه از صفحه ۴

باقیمانده در آسمان، آواز تنهائی برخی پرنده‌ها. هنوز می‌شود صدای سمباران اسبان مادها و هخامشیان را پر گرده این تپه‌ها و صخره‌ها شنید. هنوز آواز غمگنانه عارف قزوینی که دوران تنهائی و غربت و پیری و گرسنگی‌اش را در کوهپایه‌های الوند گذراند، و صدای پارس سگش، همان مونسش، به گوش می‌رسند. «سرودی بخوانیم!» و می‌خوانیم:

ای ایران ای مرز پرگهر
ای خاکت سرچشمه هنر
دور از تو اندیشه بدان
...

ـ «اگر رفقا بدانند که سرود «ای ایران» را خوانده‌ایم، گوش‌مان را می‌کشند!»

ـ «بی‌خیالش! ما که همدیگر را لو نخواهیم داد رفیق!»

هنوز خورشید سر نزده است. در سینه‌کش یکی از بال‌های بلند الوند مشغول کندن گور برای کتاب‌ها و شراب‌هامان هستیم. «عمیق! عمیق‌تر! دستم تاول زد پسر!» گور آماده است. کتاب‌ها را با نوازشی عاشقانه می‌پسائیم. تورقی می‌کنیم. نگاهی گذار به حاشیه‌نویسی‌ها، تصحیح غلط‌های چاپی با مداد، و به نام و نشان نویسنده‌ها و ناشرها می‌اندازیم. سپس آنها را در دل گور می‌نهیم. حالا می‌فهمم که کتاب‌ها، جزوه‌های سیاسی ـ تئوریک کمونیستی و ملی که در امامزاده چی‌چی‌مان در اسدآباد می‌یافتم، از کجاها و در چگونه اوضاعی توسط مبارزان دهه بیست و سی از سر باز می‌شده‌اند! حکومت عوض شده، اما شیوه‌های سرکوب مردم تغییری نکرده است.

آنگاه نوبت شراب‌های قرمز می‌رسد. این روشن‌تر از لعل‌های بدخشانی، این عقل سرخ و خوشگوار انگور! و حالا، خاک، خاک، خاک،...

کمی پائین‌تر، کنار چشمه‌ای کوچک که بی‌توجه به فرودآمدن سم‌های دایناسور تاریخ بر گرده ما، برای خودش آواز هزاران ساله‌اش را می‌خواند می‌نشینیم. سفره صبحانه را می‌گشائیم و پیشاپیش، در سوگواری پس از مراسم تدفین، چند پیک صبوحی می‌زنیم. «به سلامتی تو! منوچهر! یادت باشد چند گام باید از این چشمه بالاتر برویم تا به آرامگاه برسیم!» «نوش! یادمه! سلام! به امید پیروزی زحمتکشان!» «برد جائی که درد و بلا نرد!» آفتاب پهن شده است. آوازخوان و مست از کوه سرازیر شده‌ایم:

«سراومد زمستون
شکفته بهارون
گل سرخ خورشید باز اومد و شب شد گریزون...!»

سیاه مست به شهرک که می‌رسیم. تمام سعی خود را بکار می‌بریم تا از کوچه‌ها بدون تلوخوردن به خانه در آئیم.

(ده سال پس از این واقعه، منوچهر به من نوشت که بعدها برای سرکشی به «آرامگاه ابدی کتاب‌ها و شراب‌ها» رفته است. باران و برف و ریزش‌های کوه، آن آرامگاه را با همه محتویاتش به ژرفای دره‌ها برده بوده است. این خبر، مرا غمگین‌تر از زمانی کرد که آن عزیزان را به خاک سپردیم).

نخستین علائم

من و همکارم پرویز چنان به هم نزدیکیم که در غیاب یکی، آن دیگری، پاسخ تلفن‌ها را می‌دهد. گرایش سیاسی ما کاملا متضاد است. با این همه در همه موارد، یاریگر یکدیگریم. او آخر هفته‌ها برای دیدن خانواده‌اش، به تهران می‌رود. همه می‌دانند که جمعه شب برمی‌گردد تا صبح شنبه سرکارش باشد.

صبح شنبه است. برایش تلفن می‌شود. تلفنچی اداره به اتاق من وصل می‌کند. صدائی می‌پرسد: «آقای پرویز...؟» جواب می‌دهم: «تشریف ندارن، جنابعالی؟» می‌گوید: «برادرش هستم، کسی می‌آید؟!» صدای برادران پرویز را می‌شناسم. این صدا، صدای مشکوک یک غریبه است. حتی صدای رفقای تشکیلاتی او هم نیست. پیداست که نیروهای امنیتی برایش دام گسترده‌اند. بی‌شک دیشب در ترمینال یا جلوی خانه منتظرش بوده‌اند، و چون او را ندیده‌اند، اینک در جستجویش هستند. جواب می‌دهم: «سفربودن، معلوم نیست کی برگردن، اگر آمدن می‌گویم با شما تماس بگیرن! کجا تشریف دارین؟ شماره تلفنتان را بدین تا...» می‌گوید: «لازم نیست بهش بگین، ممکنه نگران بشه! خودم بعدا تلفن می‌زنم!».

بی‌گمان نگرانی در چهره‌ام جا باز کرده است. این را از نحوه برخورد قهوه‌چی اداره که برایم چای آورده است می‌فهمم. ساعتی بعد پرویز می‌رسد. موضوع را برایش توضیح می‌دهم. می‌گویم: «دنبالتن! بزن به چاک، مطمئن باش ظهر که از اداره بیرون بری دستگیرت می‌کنند!» با نگرانی می‌گوید: «تکلیف خرج خانواده چی می‌شود؟ به این سادگی که میگی نیست میرزا!»

فردا صبح انتظار آمیخته با نگرانی من و چند همکار دیگر برای آمدن پرویز به درازا می‌کشد. رانندهای را با ماشین اداره به سراغش می‌فرستیم. برمی‌گردد و با رنگ پریده می‌گوید: «صاحبخانه گفت دیروز بعد از ظهر یک ماشین کمیته آوردش خانه، با هم رفتن بالا، یک ساعتی خانه را بررسی کردند، بعد بردنش!» بلافاصله به خانواده‌اش در تهران تلفن می‌زنم و خبر را به آنها می‌دهم. در هفته بعد به برادرش اجازه می‌دهند پرویز را خیلی کوتاه در زندان همدان ملاقات کند. بعد از ملاقات، پیش من می‌آید. خبر می‌دهد «پرویز را به شدت شکنجه کرده‌اند. در یک فرصت مناسب به من گفت: به میرزا آقا بگو براش نقشه دارن از من خیلی راجع بهش می‌پرسن! بگو مخفی بشه!». قبلا از گوشه و کنار شنیده بودم دادگاه انقلاب همدان از چند تن از دستگیر شده‌ها پیرامون من پرسش‌هائی کرده است. یکی دوبار هم پیام فرستاده بودند که «بالاخره یک روز کلک‌ات را می‌کنیم!».

اردیبهشت تلخ

در اردیبهشت سال ۱۳۶۲، حکومت جمهوری اسلامی، رهبران اصلی و بخش وسیعی از مسئولین حزب توده را دستگیر کرد. به اعضاء و هواداران آن حزب یک هفته مهلت داد که خود را به سپاه پاسداران و مراکز امنیتی معرفی کنند تا به آنها امان‌نامه داده شود! در غیر این صورت با آنان به مثابه ضدانقلاب برخورد خواهد شد. مجازات ضدانقلاب هم زندان و شکنجه و اعدام بود. من عضو این حزب نبودم، اما به علت دوستی با چند تن از اعضاء آن، و به خاطر چاپ چند شعر از من در جنگ ادبی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، کم و بیش از هواداران آن حزب نامیده می‌شدم. به ویژه اینکه کتاب «ترانه‌های صلح» را توسط «انجمن ایرانی هواداران صلح» که مدیرش در آن زمان محمود به‌آذین بود نشر داده بود. پس از انتشار آن کتاب، بلافاصله یکی از حکومتی‌ها با نام مستعار «جباری» در روزنامه اطلاعات (۶ دیماه ۱۳۶۱) مقاله کوبنده‌ای زیر عنوان هرچه سریع‌تر تبلیغات ضدانقلابی شاعر این کتاب را خنثی کنند! او، تلویحا خواسته بود که باید شاعر را دستگیر و محاکمه کرد! به همین خاطر، مهلت و تهدید حکومتی را شامل خودم هم دانستم و به فکر راه چاره افتادم. یک هفته مهلت به سرعت سپری می‌شد. هرکس به فکر خود بود و ترسیدگان حتی حاضر نبودند مورد مشورت قرار گیرند. عده‌ای داشتند خود را برای معرفی آماده می‌کردند. برخی دیگر تکلیف خود را نمی‌دانستند و اندکی دیگر به فکر گریز از دام «معرفی» بودند. پیش از آن شمار زیادی از جوانان آزادیخواه همدان را به «جرم ضدیت با انقلاب» اعدام کرده بودند. من با تعدادی از اینان دوست بودم. با اردشیر کارگر، با علی اشترانی، با...

بر آن شدم تا مخفی شوم. با محمد دریاباری که از مسئولین تشکیلات سازمان اکثریت در تهران بود تلفنی تماس گرفتم تا نظرش را بدانم. محمد به اشعار من علاقه خاصی داشت و خودش نیز گاه گذاری شعر می‌سرود. من با او خارج از روابط تشکیلاتی و بر زمینه علایق مشترک ادبی آشنا شده بودم. محمد توصیه کرد که مخفی شوم. گفت که مساعدت‌های لازم خواهد شد. ساک کوچکی را که حاوی چند دست لباس و خرت و پرت شخصی بود آماده کردم و در صندوق عقب اتومبیل شخصی‌ام که یک مزدای جمع و جور بود گذاشتم. برای ربابه نطق غرائی در ستاش مقاومت و نکوهش تسلیم ایراد نمودم. گفتم که «وضعیت چنین نمی‌ماند و به زودی اوضاع به نفع مردم تغییر خواهد کرد!». به او گفتم اگر اوضاع رو به وخامت رفت، او هم باید بچه‌ها را بردارد و به من بپیوندد. همه چیز در سخن، آسان می‌نمود. برخاستم. با او، نیما و غزل ـ که پس از ازدواج ربابه و من، پیش خودمان زندگی می‌کرد ـ روبوسی و خداحافظ کردم. نگاهی به کنج و کنار خانه کوچکی که بعد از عمری دربدری و اجاره‌نشینی خریده و هنوز بخشی از اقساط آن را به پدرم باز نپرداخته بودیم انداختم. به کتابخانه‌ام که قلب خانه بود و در اتاق خواب ۱۲ متری‌مان قرار داشت سری زدم و به میز تحریر کوچک و فقیرانه‌ای که به کتابخانه وصل بود دستی کشیدم. این کتابخانه را یکی از از همکاران اداری‌ام که هوادار مجاهدین خلق بود و تجاری هم می‌کرد برایم درست کرده بود. با اندوه از خانه بیرون رفتم. بی آنکه حتی یک لحظه از ذهنم بگذرد که دیگر آن کتابخانه و آن میز را هرگز نخواهم دید. ظهر یک روز اردیبهشتی بود و بهار در دشت‌ها و باغات دامنه الوند غوغائی درافکنده بود. اما آن همه زیبائی و رنگ در نظر من صحنه غمناکی بود. به قله بلند الوند که بارها با رفقایم بر فراز آن نشسته و برای آینده درخشان وطن و پیروزی زحمتکشان سرود خوانده بودیم نگاهی افکندم و دردی سنگین در دلم نشست. گرچه می‌اندیشیدم که سفر من چند ماهی بیشتر به درازا نخواهد انجامید و من به زودی به خانه خویش باز خواهم گشت، اما ترک ناخواسته یار و دیدار بسیار غم‌انگیز است. ما در خانواده خود از طریق سرنوشت قربان گرده، با کوچ بی‌بازگشت آشنا بودیم. نه غرور اجازه می‌داد اشکی بر چشمانم بغلتد، نه اندوه می‌گذاشت لبخندی بر لب داشته باشم. سوار ماشین شدم. ربابه و بچه‌ها با بغض و نگرانی مرا بدرقه کردند. به حرکت در آمدم و چندین متر آنسوتر، در پیچ کوچه از نظرشان ناپدید شدم. پشت به آفتاب، به سوی تهران راندم. جاده، مانند مار سیاهی بود که بر پیکر پیچ‌پیچ آن می‌راندم. نواری از ویگن در پخش صوت اتومبیل می‌چرخید:

«نشسته در میان ما هزاران دریا
هزاران دشت، هزاران کوه، هزاران صحرا
به هر جا رفتی، مبر از یادم
که من هم هر دم به یادت شادم...».

ادامه دارد

«ولایت‌فقیه»، «نیروی سوم» و ....

ادامه از صفحه ۸

متوسط را تائید کرده است نمی‌گذرد. رادیکالیسمی که شما می‌خواهید تنها به موازات موقعیت‌های همین نیروی متوسطی که فعلا مصدر کار است، قدرت و آگاهی و جرأت می‌یابد و برآمد منطقی و مفید می‌یابد، به نوعی که اصلاح‌طلبان درون حاکمیت زمینه عمل وسیع‌تری بیابند و در دوره آینده نیروهای قوی‌تری را به عرصه حاکمیت راه پیدا کنند. نه اینکه همین نیروی متوسط علاوه بر فشارهای بخش راست حاکمیت با جنگ قدرت و رقابت دیگری درگیر شده و جبهه اصلاحات را تضعیف و پراکنده شود. و هزینه اصلاحات باز هم بالاتر برود. این اشتیاق برای ساختن نیروی سوم در حالیکه مبارزه موجود در حاکمیت هنوز از حمایت مردم برخوردار است، نشانه‌های آشنای برخورد بی‌صبرانه چپ سنتی با پروسه بطئی و منطقی تحولات اجتماعی‌ست. کسی با مطالبات و روش‌های همیشه رادیکال‌تر در جامعه مخالفت ندارد. اینها اگر نباشند میانه‌روها نیز در برخورد با محافظه‌کاران بی‌سلاحند. اما نیروی سوم ساختن، در عرصه فعلی تعادل را به نفع نامعلوم بر هم‌زدن است. و از همه مهمتر اینکه نیروی سوم به مثابه نیروی اصلاح‌طلبی که بیرون حاکمیت باشد، آنقدر تنوعات سیاسی و عقیدتی را نمایندگی می‌کند که شکل یک ارگان و نیروی منسجم به آن دادن نه عملی و نه صحیح است. برای اینکه ایده‌های رادیکال‌تر بتواند عرصه جنبش اصلاحات را در جامعه و در حاکمیت زیر نفوذ خود بگیرد تنها شعار معقول و منطقی ما همان دفاع از تحزب و تنوع تشکیلات سیاسی است؛ نه همه را به نام نیروی سوم در یک ظرف ریختن و آن ظرف را در مقابل نیروی شکننده دولت اصلاح‌طلب گذاشتن.

مطلب به درازا کشیده است و لزوم برخورد با نکات برنامه‌ای دیگری که ریشه در نگاه و جهان‌بینی گذشته ما دارد، باقی مانده است. نکات گرهی مانند حل مسئله ملی که خوب می‌دانیم حتی در انتخاب نام آن که آیا ملی باشد یا قومی بین ما نظر کارشناسانه‌ای وجود ندارد. و از همه جالب‌تر یک استناد معهود و رایجی را تکرارکردن است که گویا سرکوب و تحقیر خلق‌های ایران ادامه دارد. در این بررسی رفقا حداقل به آمار و ارقام موجود در مورد نشریاتی که به زبان‌های آذری، کردی، و حتی گیلکی منتشر می‌شوند و بعد از دوم خرداد ظاهر شده‌اند نگاهی بکنند.

به سینارها و بحث‌های دائمی آنان که به شکل علنی برگزار می‌شود و بحث‌ها و سخنرانی‌هائی که بعضاً مفید و گاه بسیار هم غیرعلمی و خطرناک جلوه می‌کند و علاوه بر داخل در خارج کشور نیز متأسفانه مورد استناد سازمان‌های سیاسی نیز قرار می‌گیرد، نگاهی بکنند.

در تمامی اسناد این اصرار وجود دارد که جنبش دانشجوئی را به مثابه یک گردان رزمنده سیاسی در کانون مبارزه قرار بدهد و این وجه مشخصه جوامع رشدنایافته و دیکتاتوری را تقویت کند. حال آنکه آشکار است که اگر در هر جامعه‌ای هر قشر و گروهی بتواند از منافع صنفی و گروهی خودش دفاع کند یعنی اینکه وضعیت سیاسی و اجتماعی در آن جامعه در مراتب معینی قرار دارد.

باز بر همین سیاق تقریباً در تمامی اسناد کارگران را نه به دفاع از حقوق خود بلکه به پیوستن به جنبش سیاسی یا نشان کارگری فرا می‌خوانند. برای من تکان‌دهنده است که رفیق بهروز تأسف می‌خورد که «جنبش کارگری هنوز به جنبش سیاسی و آزادی‌خواهانه فرا نروئیده است» راستی آیا رفیق بهروز هنوز می‌خواهد اثبات کند که کارگران باید مسائل و بحران‌های صنفی و اجتماعی خود را بگذارند و مشکلات سیاسی را حل کنند؟ چطور اینکار را بکنند با سمت رهبری جنبش سیاسی یا به شکل حضور در یک جنبش اما با آرم و پرچم صنفی ؟ در آنصورت چرا گروه‌ها و طبقات اجتماعی دیگر اینکار را نکنند؟ در اینصورت چرا ما به جای حزب سیاسی به دنبال یک اتحادیه وسیع کارگری نیستیم؟ یا اصلا حزب طبقه کارگر؟! رفیق بهروز و دیگر رفقائی که تفکراتشان تفکرات سی سال پیش سازمان نیست، کی می‌خواهند در مورد این مسائل موضع آشکار بگیرند و بهای آن را بپردازند؟ این مخالفت بی‌توضیحی که در تمام اسناد و نیز این سند اخیر با خصوصی‌سازی تنها با قید «بی رویه» آمده است چرا توضیح نمی‌دهد که «با رویه» کدام است؟ و برنامه او برای خصوصی‌سازی کدام است؟ راستی با کدام تحلیل معین از دولتی که به لحاظ اقتصادی بحران دارد و در تقریباً تمامی اقلام اولیه مورد نیاز مردم سوبسید می‌پردازد باز هم تقاضا می‌شود که سهم سوبسید را در بودجه ضعیف مملکت بالا ببرد؟! از یک طرف همه اسناد از عدم امنیت و فرار سرمایه از ایران انتقاد می‌کنند و از طرف دیگر سیاست اقتصادی دولت را حمایت از سرمایه داران اعلام می‌کنند! دولتی را که هنوز گرفتار اقتصاد دولتی و شرکت‌های روی دست مانده است، و از همین راه ناچار رانت‌خواری را تشدید می‌کند، تشویق می‌کنند که بنیاد مستضعفان و نهادهای این‌چنینی را از دست آن بخش حاکمیت بگیرد و به بخش دیگر بسپارد گویا بخش‌های که در دست ایشان بوده است کارائی داشته و اقتصاد مملکت را شکوفا کرده است!

باری مشکل سازمان ما که تا به امروز تنها توانسته است در بهترین شکل همراه منطقی تحولات اجتماعی داخل باشد، با نشستن و هر بار مطالب اعتقادی نگشوده و کار نکرده را تکرارکردن، و اسناد تازه بر همان پایه‌ها نوشتن! حل نخواهد شد.

تا زمانی که ما هنوز دانشجو را به مرکز مبارزات سیاسی فرا می‌خوانیم که با جسارت او حرکت سیاسی بسازیم و از مظلومیت او سند سرکوب دشمن را، تا زمانی که می‌خواهیم مبارزات کارگری را به مبارزات سیاسی که یک امر ملی‌ست پیوند بزنیم، ما حزبی با مختصات این زمان که بتواند سیاست کند، نخواهیم بود بلکه یادگاری از گذشته و سازمانی اپوزیسیون باقی می‌مانیم که مهمترین دل‌نگرانی‌اش اپوزیسیون‌ماندن است. ◻

سی و یکمین سالگرد جنبش فدائیان ایران را جشن می‌گیریم

جمعه ۱۰ اسفند ۱۳۸۰ — اول مارس ۲۰۰۲

شروع برنامه ساعت ۱۷/۳۰

بحث سیاسی و گفتگو با حضور رفیق امیر ممبینی

آغاز برنامه‌های هنری از ساعت ۱۹/۳۰

ورودیه ۶ یورو

آدرس:
Hardenberg Strasse. 35
Alte TU Mensa - Berlin

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برلین

مرحله نوینی در جنبش دانشجوئی ایران

ادامه از صفحه ۹

انتظار مبارزه فداکارانه داشته باشد، پاسخ نخواهد شنید.

برگزیده‌شدن برخی از فعالین سابق دفتر تحکیم وحدت به نمایندگی مجلس و گمارده شدن برخی از آنان در مناسب دولتی گامیست مثبت که می‌تواند در انعکاس خواست‌ها و روحیه دانشجویان در بالا موثر باشد ولی آنگاه که این فعالین سابق درک نکنند که رهبری جنبش دانشجوئی و مسئولیت دولتی با یکدیگر ناهمساز است و پذیرش مسئولیت دولتی بمعنای پایان حضور در رهبری جنبش دانشجوئیست و از نفوذ و احترامشان در میان دانشجویان همفکر خود نه در جهت انتقال تجربیات و یاری‌دادن به آنها، بلکه در جهت متقاعدکردن آنان به اجرای آنچه برای پیشبرد مسئولیت جدید خویش ضروری می‌دانند، بهره گیرند، نقشی منفی در جنبش دانشجوئی ایفا خواهند کرد.

تشکیل شوراهای دانشجوئی

در درون دانشگاه تشکل‌های سرتاسری تنها تشکل‌های دانشجویان وابسته به حکومت است. دفتر تحکیم وحدتی‌ها بعنوان نیرومندترین تشکل دانشجوئی در سالهای اخیر نقشی مثبت داشته‌اند ولی دفتر تحکیم وحدتی‌ها نماینده کل دانشجویان نیستند.

دانشجویان نیازمند تشکل‌هائی هستند که بتواند تمامی دانشجویان را نمایندگی کند. تنها تشکلی که می‌تواند در این مقام قرار گیرد شوراهای دانشجوئی منتخب دانشجویان است. در چنین شوراها (و یا انجمن‌ها)ئی دانشجویان با گرایش گوناگون می‌توانند حضور داشته باشند و ترکیب این انجمن‌ها انعکاس مجموعه جنبش دانشجوئی خواهد بود. شوراها و انجمن‌های منتخب دانشجویان یا تشکیل نشده‌اند و یا دامنه اختیارات و فعالیت‌های آنها محدود است. در آنجاهائی که انتخابات انجام شده، بسیاری از انجمن‌های انتخاب‌شده وظیفه خود را تنها دفاع از منافع صنفی دانشجویان می‌دانند. انجمن‌ها و شوراهای منتخب وظیفه دفاع از منافع عمومی دانشجویان را عهده‌دار خواهند بود. دفاع از منافع صنفی دانشجویان طبیعتا از مرکزی‌ترین وظایف این تشکل‌هاست ولی در شرایطی که بخش بزرگی از دانشجویان روندهای سیاسی جامعه را تعقیب کرده و می‌کوشند بر آن موثر باشند، انجمن‌های منتخب نمی‌توانند وظایف خود را به دفاع از منافع صنفی دانشجویان محدود کنند. مثلا استفاده آزاد از اینترنت خواست عمومی دانشجویان است. محدودیت در این عرصه برای همه دانشجویان مشکل‌زاست. مبارزه برای آزادی استفاده از اینترنت وظیفه نمایندگان دانشجویان است که طبیعتا با مسائل سیاسی جامعه ما تماس خواهد داشت.

تشکیل و تقویت انجمن‌ها و شوراهای منتخب دانشجویان و حمایت از آنان در دفاع از خواست‌های عمومی دانشجویان نیاز جنبش دانشجوئی است. ◻

کار

ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۰ - ۲۰ فوریه ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۷۵

KAR - No. 275 Wednesday 20. Feb. 2002

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: ۲/۲۰ یورو

بهای اشتراک: شش ماهه ۳۰ یورو؛ یک ساله ۶۰ یورو

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:..... نام:

Address:..... نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)

به آدرس کار پست کنید!

شکاف عمیق‌تر می‌شود!

محمود صالحی

تا قبل از ۱۱ سپتامبر اختلاف نظر ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا حول نقش و اهمیت سازمان ملل و بی‌اهمیت‌کردن آن از سوی آمریکا، طرح دفاع موشکی و خروج آمریکا از معاهده حفاظت از محیط زیست کیوتو بود. سیاست برخورد با ایران بخش دیگری از اختلاف این دو را تشکیل می‌داد. ایالات متحده از سیاست تحریم اقتصادی و اتحادیه اروپا از سیاست گفتگوی انتقادی دنباله‌روی می‌کردند. اما مهمترین موضوع مورد اختلاف مسئله ناتو: گسترش مرزها و اهمیت وجودی آن پس از پایان جنگ سرد بود.

پس از ۱۱ سپتامبر چند صباحی این شبهه پیش آمد که اختلافات کنار گذاشته شده‌اند: «همبستگی بدون مرز» اعلام شد و اعضای ناتو ماده ۵ را فعال کردند.

فعال‌شدن ماده ۵ توسط ناتو تنها در سطح یک اقدام سمبلیک باقی ماند و آمریکا با تک‌روی که برای اروپائیان از قبل آشنا بود وارد افغانستان شد. جرج رابرتسون اکنون از اختلاف سطح تکنیکی اعضای ناتو با آمریکا می‌نالد. بودجه نظامی آمریکا با ۳۷۹ میلیارد دلار به تنهائی بیشتر از مجموع بودجه نظامی ۱۵ کشور بعد از آن است. بخش اعظم این بودجه به جیب شرکت‌های بوئینگ، لاکهید مارتین و یونایتد دفنس می‌رود که البته بطور اتفاقی جرج‌بوش (پدر) بعنوان لایی برای صاحبان یونایتد دفنس کار می‌کند.

فیشر وزیر خارجه آلمان می‌گوید: این همان پول و امکاناتی است که در نهایت برای پروژه‌های تامین صلح و عدالت کم می‌آید.

پس از سخنرانی سالانه جرج بوش و طرح سیاست «محور اشرار» جنگ لفظی بی‌سابقه‌ای بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا درگرفت. «ودرین» وزیر امور خارجه فرانسه آن را «ساده‌انگارانه» خواند. کریس پاتن کمیسار امور خارجه اتحادیه اروپا، خودمحوری و تک‌روی آمریکا را «خطرناک» و «کاملا اشتباه» خواند. رابرتسون دبیرکل ناتو خواهان ارائه اسناد و مدارک از سوی آمریکا شد. کالین پاول در جواب اعتراضات وزرای خارجه اتحادیه اروپا گفت: «جلوی چشمان «ودرین» را مه گرفته است» و «آمریکا این اجازه را به خود می‌دهد که حتی به تنهائی دست به عملیات نظامی بزند». سیاست دولت بوش تنها مورد اعتراض اتحادیه اروپا نیست. ولادیمیر پوتین در ملاقات با نخست‌وزیر کانادا خواستار خروج مبارزه با تروریسم از حیطه قدرت آمریکا و سپردن آن به سازمان ملل گردید.

سیاست اخیر دولت آمریکا در خود این کشور نیز اعتراضاتی را برانگیخته است و تام داشل رهبر اکثریت دمکرات در مصاحبه‌ای اظهارات بوش را سخنانی منفی که باعث عکس‌العمل‌های تندشده دانست. الگور نیز تک‌روی دولت بوش را مورد انتقاد قرار داد.

سیاست سکوت تائیدآمیز آمریکا در مورد سیاست اسرائیل در قبال فلسطینی‌ها از مسائل دیگر مورد اختلاف است. دولت شارون کمر به نابودی تاسیسات و امکانات فلسطینی بسته و رهبری عرفات را منکر می‌شود. نابودی تاسیسات فلسطینی که با هزینه و کمک اتحادیه اروپا ایجاد شده‌اند، این اتحادیه را تا مرحله ادعای خسارت از دولت اسرائیل پیش برد. فیشر وزیر خارجه آلمان در ملاقات اخیر خود از اسرائیل که البته آریل شارون به علت «بیماری» از ملاقات با او سر باز زد، اعلام نمود که برای اتحادیه اروپا رهبری منتخب فلسطین هنوز بعنوان یک طرف مذاکره محسوب می‌شود.

و بالاخره پس از خروج آمریکا از توافقنامه کیوتو، هفته گذشته کوه موش زائید و دولت بوش برنامه خود را برای حفاظت از محیط زیست اعلام نمود. برنامه او بر اساس کاهش «داوطلبانه» گازهای آلاینده از سوی شرکت‌های آمریکائی استوار است و قرار است آن شرکت‌ها از معافیت‌های مالیاتی برخوردار شوند. مارگوت وال‌استروم کمیسار محیط زیست اتحادیه اروپا در عکس‌العمل در مقابل طرح دولت بوش گفت: این برنامه کافی نیست و نمی‌تواند بعنوان آلترناتیو توافق‌نامه کیوتو باشد. «گرین‌پیس» نیز این طرح را دست‌نوشته کنسرن‌های نفتی نامید.

«۱۱ سپتامبر چهره جهان را تغییر داد». پس از حملات تروریستی علیه آمریکا این جمله در میان بسیاری از مفسران مسائل بین‌المللی از محبوبیت خاصی برخوردار شد. آنچه را که ۱۱ سپتامبر نتوانست تغییر دهد، شکاف فزاینده بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا است. ▣

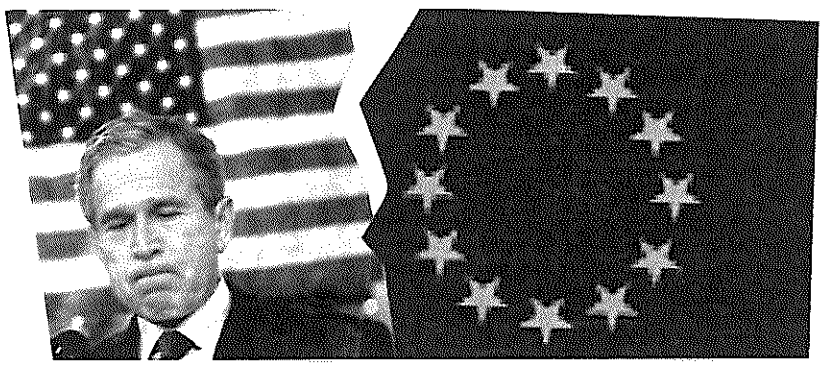

آمریکا پول شما را می‌خواهد

برگرفته از: هفته‌نامه دی‌تسایت ۲۰۰۲ / ۲ / ۱۴

نوشته: تی. فیشرمان و دبیلو. اوکانیوس

برنده بازی‌های المپیک زمستانی نه قهرمانان اسکی‌باز، بلکه آمریکاست. پنج‌ماه پس از ضربات تروریستی، آمریکا سرمست از پرچم و صدای شیپور است. بقیه ملل جهان هم به آمریکا احترامات کاپیتالیستی ادا می‌کنند: آنان به آمریکائی‌ها اندوخته‌شان را قرض می‌دهند.

هیچ کشور صنعتی جهان مثل ابرقدرت آمریکا به دیگران وابسته نیست. وابستگی آمریکا نه به یک دولت و یا سازمان بین‌المللی، بلکه به کنسرن‌های آلمانی، سرمایه گذاران انگلیسی، بانک‌های ژاپنی و خلاصه اینکه به سرمایه خارجی است. از آغاز دهه ۸۰ میلادی خرج آمریکا بیشتر از درآمدش است. اقتصاددانان به آن کسری موازنه اقتصادی می‌گویند. در سال ۲۰۰۰ این کسری بالغ بر ۴۵۰ میلیارد دلار بود. بر اساس تخمین بانک استلی مورگان میزان آن در سال جاری به ۶۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید. پرفسور «ولفگانگ فیلس» اقتصاددان دانشگاه شهر تری‌یر آلمان می‌گوید: خرج آمریکا را دیگران می‌دهند.

قرض‌بالاآوردن

مثل دوران ریگان

از زمان ریاست جمهوری جرج بوش روند استقراض تشدید یافته است. شرکت‌ها و مصرف‌کنندگان آمریکائی در دوران کلینتون بیشتر از درآمدشان خرج می‌کردند، اما لااقل دولت دیسیپلین اقتصادی را رعایت می‌کرد و حتی مازاد در مصرف بودجه داشت. در مقابل آن اما جرج بوش مالیات‌ها را کاهش می‌دهد. او در پیش‌نویس برنامه بودجه برای ده سال آینده، که هفته گذشته آنرا لای پرچم آمریکا پیچیده بود ارائه کرد، دو بیلیون دلار برای کاهش مالیات‌ها و بزرگترین افزایش بودجه نظامی طی ۲۰ سال گذشته در نظر گرفته است. برای تامین این بودجه او از میلیون‌ها آمریکائی دیگر تبعیت و تقلید می‌کند: او قرض می‌کند. جرج‌بوش می‌خواهد از سال ۲۰۰۵ بودجه متوازن ارائه کند اما هیچ متخصص برنامه و بودجه این حرف‌ها را باور نمی‌کند.

بنظر می‌رسد این وضع کسی را آزار نمی‌دهد. جهان همچنان اعتبار در اختیار آمریکا قرار می‌دهد - با این پندار که سود خواهند برد. «فریدریش شل» اقتصاددان می‌گوید: «سرمایه گذاران انتظار سود بیشتری دارند و ریسک سرمایه در آمریکا کمتر است». سرمایه گذاران در بازار سهام آمریکا و اوراق قرضه دولتی و شرکت‌های خصوصی سرمایه گذاری می‌کنند زیرا آنها فکر می‌کنند، زمانی سرمایه‌اشان با سود بیشتر باز می‌گردد. آنها به قدرت نوگرائی و بازار آمریکا اطمینان دارند و اقتصاد آمریکا را لوکوموتیو رشد اقتصادی جهان می‌دانند. یا ساده‌تر اینکه بخاطر نبود آلترناتیو، زیرا در اروپا و ژاپن اوضاع بدتر از این است.

اما اگر اشتباه بیاندیشند چه؟ آنها یک‌بار اشتباه کردند. اوضاع جهانی بصورت خطرناکی (مثل دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان جمهوری‌خواه ۸۸ - ۱۹۸۰) آشنا بنظر می‌رسد. آن زمان هم مصرف‌کنندگان و شرکت‌های آمریکائی بیشتر از درآمدشان خرج می‌کردند. آن زمان هم رئیس جمهور بودجه تسلیحاتی سنگینی برای مبارزه با شیطان در نظر گرفت، مالیات‌ها را کاهش داد و قرض سنگینی بالا آورد. تا اینکه ناگهان سرمایه گذاران جهان احساس کردند که آمریکا سودآورترین محل برای سرمایه گذاری نیست و بحران مالی اواخر دهه ۸۰ بوجود آمد. بهای دلار و سهام سقوط کرد و ناگهان حتی تمام کاپیتالیسم از نوع آمریکائی‌اش زیر علامت سئوال قرار گرفت.

آیا تاریخ دوباره تکرار خواهد شد؟ در نگاه اول بنظر غیر ممکن می‌رسد. تمام اقتصاددانان همانند «گیل فوسلر» استدلال می‌آورند: «دوران رکود اقتصادی در آمریکا به اتمام رسید». اقتصاد آمریکا بحران را سریع‌تر از آن چه اقتصاددانان برآورد می‌کردند پشت سر گذاشته است. بسیاری از داده‌های اقتصادی بیانگر آغاز دوران رشد اقتصادی است. خوشبین‌ترهای دولت بوش حتی قدرت گذشته را بازیافته می‌پندارند. آنها علاقمند هستند در مورد: «رشد تولیدات» آنچه که از پیوندخوردن اقتصاد نوین در صنعت کامپیوتر، رفرم ساختاری ۲۰ سال گذشته در شرکت‌ها همراه با بازار کار منعطف و رفرم‌های اجتماعی که به افزایش توانائی اقتصاد منجر گشت، صحبت کنند. در حقیقت «رشد تولیدات» بین سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰ تقریباً ۲/۵٪ بود. اما بعد حباب Dotcom ترکید. متخصصان اقتصادی برای سال‌های آتی رشد تولیدات را تقریباً ۲٪ برآورد می‌کنند - که البته بیشتر از دوران ریگان با ۱/۴٪ اما کمتر از دوران طلائی گذشته است.

این میزان می‌تواند کم باشد. بر اساس عقیده متخصصان وال‌استریت بهای سهام بسیاری از شرکت‌های آمریکائی هنوز بر اساس انتظارات سرمایه گذاران از سوددهی بالای این شرکت‌ها که دو رقمی خواهد بود، استوار است. اما این انتظارات حتی در دوران طلائی دهه ۹۰ برآورده نشد و مربوط به قبل از ورشکستگی کنسرن Enron است. از زمان ورشکستگی این کنسرن انرژی که بزرگترین ورشکستگی تاریخ آمریکا است و رسوائی‌های مدیران آن، تمام شرکت‌های آمریکائی در مظان اتهام قرار گرفته‌اند. کنسرن انرون با دستکاری در دفاتر حسابداری سود بیشتری نشان می‌داد. «پاول کروگمان» در نیویورک‌تایمز می‌نویسد: فقط انرون؟ چندتا انرون دیگر وجود دارد؟

۱۳۰ میلیارد دلار سود دروغین

چندتا جواب وجود دارد: به نظر می‌رسد در دفاتر حسابرسی شرکت مخابرات «گلوبال کروزینگ»، شرکت تلفن «کیو وست»، کنسرن «تی‌کو»، گروه معاملات ملکی «سندانت» و شرکت کامپیوتر «سیسکو» نیز دستکاری‌هائی انجام گرفته است. بر اساس گزارش مرکز تحقیقات «اقتصادی و تجاری» لندن این شرکت‌ها که در بازار سهام نیویورک نیز حضور دارند، دفاتر حسابداریشان ۱۳۰ میلیارد دلار سود دروغین نشان می‌دهد. و جای تعجب نیست که بازرسان مالی دقتشان بیشتر و تضمین‌کنندگان اعتبارات با بدبینی بیشتری به اوضاع بنگرند. از جرج بوش گرفته تا رئیس اداره مالی آمریکا SEC همه می‌خواهند کنترل‌ها را افزایش دهند.

برخی از بدبینان فراتر از این می‌روند و پرنسیب کاپیتالیسم آمریکائی را در خطر می‌بینند. «گری هامل» پرفسور «بزنیس اسکول» در لندن می‌گوید: «برخی از شرکت‌ها بازی در بازار سهام را با بازی اصلی‌اشان اشتباهی گرفته‌اند. تمرکز بر روی بازار سهام، سهام بعنوان جزئی از حقوق مدیران. مسخره است. در این سیستم برخی از مدیران برای اینکه شرکت‌هایشان فقط در روی کاغذ جذاب بنظر برسد، آن را بخطر می‌اندازند».

اگر مسئله پول نبود، مشکلات آمریکا نباید برای سایر مردم جهان آنقدرها هم از اهمیت برخوردار می‌بود.

بر اساس تخمین انستیتوی اقتصاد بین‌المللی در واشنگتن سرمایه گذاران خارجی ۳۶٪ اوراق قرضه دولتی، ۱۸٪ اوراق قرضه شرکت‌های خصوصی و ۷٪ کل سهام در آمریکا را در اختیار خود دارند و این ارقام همچنان رو به افزایش است.

آموزش‌های کلاسیک علم اقتصاد می‌گویند این اوضاع چندان دوام نخواهد داشت. بر اساس آن کسری موازنه اقتصادی تا یک میزان می‌تواند ادامه پیدا کند. به نقطه اوج که رسید خطر آن اتفاقی که اقتصاددانان به آن «تطبیق» می‌گویند، وجود دارد. آن وقت سقوط بهای دلار را کارگران و سرمایه گذاران در شکل بحران اقتصادی احساس خواهند کرد. سئوال اینجاست که نقطه اوج در کسری موازنه اقتصادی در کجاست؟ تجربه نشان داده که میزان آن کمی بالاتر از ۴٪ است. کسری موازنه اقتصادی آمریکا ۴/۵٪ است که رو به افزایش دارد. بدین‌ترتیب پس باید ارزش دلار سقوط کرده باشد.

در عوض آن بهای دلار افزایش یافته و بقول «پیتر بوفینگر» بر ارزش دلار در مقابل همه ارزها افزوده شده است. بر اساس تحلیل بانک سوئیس سرمایه گذاران آنقدر سرمایه وارد آمریکا کرده‌اند که دلار شانس دیگری جز افزوده شده بر قیمت آن ندارد و شرکت‌ها و مصرف‌کنندگان آمریکائی دلیلی برای صرفه‌جوئی نمی‌بینند. «اولریش هایله‌مان» رئیس یک انستیتوی اقتصادی این رفتار را مثل هیجان دوران سرمایه گذاری در رشته کامپیوتر می‌داند و می‌گوید: ناگهان سهام‌داران عقیده‌شان عوض می‌شود و شروع به فروش سهام خود می‌کنند.

در مقابل آنچه که اتفاق می‌افتد، بحران دوران ریگان بی‌خطر می‌نماید. اواخر دهه ۸۰ بهای دلار ۵۰٪ کاهش یافت. «ولفگانگ فلیک» می‌گوید: میزان سرمایه در جریان در آن دوران اصلا قابل مقایسه با امروز نیست و اگر مسیر آن تغییر یابد، بر سرعت سقوط دلار نیز افزوده می‌شود. علاوه برآن سرمایه گذاران خارجی بخش اعظم سرمایه خود را در بخش‌هائی سرمایه گذاری کرده‌اند که بسرعت می‌توانند آن را خارج کنند.

سرمایه گذاران بین‌المللی کمتر از آنچه که بنظر می‌رسد، گلوبال هستند و روند سرمایه گذاری در «موطن» در حال تقویت است. «استفان روخ» اقتصاددان بانک مورگان استنلی متعجب است که هنوز اینهمه سرمایه در آمریکا وجود دارد. او می‌گوید «ارقام پایه اقتصاد آمریکا را شپش زده است» و دنیا باید دنبال یک لوکوموتیو اقتصادی دیگری باشد.

برگردان: محمود صالحی

www.iran-archive.com